پوهنتون کابل

روانشناسی و ضرورت آن در جامعهٔ افغانستان

داکتر اعظم دادفر

۱۳۹٤

فروش منع است

روانشناسی و ضرورت آن در جامعهٔ افغانستان

Psychology & its Need in Afghan Society

داکتر اعظم دادفر
۱۳۹٤

Kabul University

Afghanic

Dr Azam Dadfar

Psychology & its Need in Afghan Society

Funded by
German-Afghan University Society (DAUG)

ISBN 978-0-1234-5678-6

Not for Sale

2016

www.ketabton.com

بسم الله الرحمن الرحیم

روانشناسی و ضرورت آن در جامعهٔ افغانستان

چاپ دوم

داکتر اعظم دادفر

www.ketabton.com

نام کتاب روانشناسی و ضرورت آن در جامعهٔ افغانستان
مؤلف داکتر اعظم دادفر
ناشر پوهنتون کابل
ویب سایت www.ku.edu.af
تعداد ۷۵۰
سال چاپ ۱۳۹۴، چاپ دوم
داونلود www.ecampus-afghanistan.org
محل چاپ مطبعه افغانستان تایمز ، کابل

این کتاب توسط جمیعت پوهنتونهای آلمانی و افغانی (DAUG) تمویل شده است. امور اداری و تخنیکی کتاب توسط افغانیک انجام یافته است.
مسؤولیت محتوا و نوشتن کتاب، مربوط نویسنده و پوهنځی مربوطه میباشد. ارگان های کمک کننده و تطبیق کننده مسؤول نمی باشند.

اگر میخواهید که کتابهای تدریسی شما چاپ شود با ما به تماس شوید:

داکتر یحیی وردک، وزارت تحصیلات عالی، کابل
دفتر ۰۷۵۲۰۱۴۲۴۰
ایمیل textbooks@afghanic.org

تمام حقوق نشر و چاپ همرای نویسنده محفوظ است.

ای اس بي ان ۹-۰-۹۸۷۳۱۷۲-۰۸-۹۷

www.ketabton.com

پیام وزارت تحصیلات عالی

در جریان تاریخ بشریت کتاب و اثر علمی برای کسب،حفظ، پخش و نشر علم و دانش نقش عمدهٔ را بازی کرده و جز اساسی پروسه درسی پنداشته میشود که در ارتقای کیفیت تحصیلات دارای ارزش خاص میباشد. از اینرو باید با در نظر داشت نیازهای روز، معیارهای شناخته شدهٔ جهانی و ضروریات جوامع بشری، کتب و مواد درسی جدید برای محصلین آماده و چا پ گردد.

از اساتید و مؤلفین محترم کشور قلباً اظهار سپاس و قدردانی مینمایم که با سعی وتلاش دوامدار در جریان سالهای متمادی با تالیف و ترجمهٔ کتب درسی دَین ملی خود را اداء و موتور علم و دانش را به حرکت در آورده اند.

از سایر اساتید و دانشمندان گرانقدر نیز صمیمانه تقاضا مینمایم که در رشته های مربوطهٔ خود کتب و سایر مواد درسی را تهیه و به چاپ برسانند، که بعد از چاپ به دسترس محصلین گرامی قرار داده تا در ارتقای کیفیت تحصیلات ودر پیشرفت پروسه علمی قدم نیکی را برداشته باشند.

وزارت تحصیلات عالی وظیفهٔ خود میداند تا جهت ارتقای سطح دانش محصلین عزیز کتب و مواد درسی جدید و معیاری را به رشته های مختلف علوم آماده و چاپ نماید.

در اخیر از جمیعت پوهنتون های آلمانی و افغانی (DAUG) و همکار ما داکتر یحیی وردک صمیمانه تشکر و قدر دانی مینمایم، که زمینهٔ چاپ و تکثیرکتب درسی اساتید و سایر دانشمندان گرانقدر را مهیا و مساعد ساخته اند.

امیدوارم که این کار سودمند ادامه و توسعه یابد، تا در آینده نزدیک در هر مضمون درسی حد اقل یک کتاب درسی معیاری داشته باشیم.

با احترام

پوهنوال دوکتور فریده مومند

وزیر تحصیلات عالی

کابل، ۱۳۹۴

www.ketabton.com

چاپ کتب درسی

استادان گرامی و محصلان عزیز!

کمبود و نبود کتب درسی در پوهنتون های افغانستان یکی از مشکلات عمده به شمار میرود که محصلان و استادان را با مشکلات زیاد روبرو ساخته است. آنها اکثراً به معلومات جدید دسترسی نداشته و از چپتر ها ولکچرنوت های استفاده مینمایند که کهنه بوده و در بازار به کیفیت پایین فوتوکاپی وعرضه میگردد.

برای رفع این مشکلات ما تا به حال به تعداد ۲۰۰ عنوان کتب مختلف طبی و غیر طبی پوهنځی های ساینس، انجنیری، اقتصاد و زراعت (۹٦ عنوان کتب طبی توسط کمک مالی انجمن همکاریهای عملی آلمان DAAD، ۸۰ عنوان کتب طبی جمع ۲۰ عنوان کتب غیر طبی توسط کمیتهٔ جرمنی برای اطفال افغانستان kinderhilfe-Afghanistan و ۴عنوان کتاب غیر طبی توسط جمیعت پوهنتونهای آلمانی و افغانی DAUG) پوهنتون های ننگرهار، خوست، کندهار، بلخ، هرات، کاپیسا، کابل و پوهنتون طبی کابل را چاپ نموده ایم. قابل یاد آوری است که تمام کتب چاپ شدهٔ مذکور بصورت مجانی برای تمام پوهنتون های کشور توزیع گردیده اند.

تمام کتاب های چاپ شدهٔ طبی و غیرطبی را از پورتال www.ecampus-afghanistan.org داونلود نموده میتوانید.

در حالیکه پلان ستراتیژیک وزارت تحصیلات عالی (۲۰۱۰ –۲۰۱۴) کشور بیان می دارد:

« برای ارتقای سطح تدریس، آموزش و آماده سازی معلومات جدید، دقیق و علمی برای محصلان، باید برای نوشتن و نشر کتب علمی به زبان های دری و پشتو زمینه مساعد گردد. برای ریفورم در نصاب تعلیمی، ترجمه از کتب و مجلات انگلیسی به دری و پشتو حتمی و لازمی میباشد. بدون امکانات فوق ناممکن است تا محصلان و استادان در تمامی بخش ها به پیشرفت های مدرن و معلومات جدید زود تر دسترسی بیابند.»

ما میخواهیم که این روند را ادامه داده، تا بتوانیم در زمینهٔ تهیه کتب درسی با پوهنتون های کشور همکاری نماییم و دوران چپتر و لکچرنوت را خاتمه دهیم. نیاز است برای مؤسسات تحصیلات عالی کشور سالانه حداقل به تعداد ۱۰۰ عنوان کتاب درسی چاپ گردد.

www.ketabton.com

از تمام استادان محترم خواهشمندیم که در بخش های مسلکی خویش کتب جدید تحریر، ترجمه و یا هم لکچرنوت ها و چپتر های خود را ایدیت و آمادهٔ چاپ نمایند و در اختیار ما قرار دهند، تا با کیفیت عالی چاپ و به طور مجانی به دسترس پوهنځی های مربوطه، استادان و محصلین قرار داده شود.
همچنان در مورد نکات ذکر شده پیشنهادات و نظریات خود را به آدرس ما شریک ساخته، تا بتوانیم مشترکاًدر این راستا قدم های مؤثرتر را برداریم.
ازمحصلین عزیز نیز خواهشمندیم، که در امور ذکر شده با ما و استادان محترم همکاری نمایند.

قابل تذکر است که از طرف مؤلف وناشر نهایت کوشش گردیده تا محتویات کتب به اساس معیار های بین المللی آماده گردد. درصورت موجودیت مشکلات درمتن کتاب، از خوانندگان محترم خواهشمندیم تا نظریات و پیشنهادات شانرا بصورت کتبی به آدرس ما ویا مؤلف بفرستند، تا در چاپ های آینده اصلاح گردد.

از جمیعت پوهنتون های آلمانی و افغانی (DAUG) German-Afghan University Society
تشکر مینمائیم که مصرف چاپ چهار کتاب را به شمول این کتاب به عهده گرفتند.
بطور خاص از دفتر جی آی زیت (GIZ) و CIM (Center for International Migration & Development) یا مرکز برای پناهندگی بین المللی و انکشاف، که برایم امکانات کاری را طی پنج سال گذشته در افغانستان مهیا ساخته است، اظهار سپاس و امتنان مینمایم.
از محترمه پوهنوال دوکتور فریده مومند وزیر تحصیلات عالی، محترم پوهنوال محمد عثمان بابری معین علمی، محترم پوهنوال دوکتور گل حسن ولیزی معین اداری و مالی، رؤسای محترم پوهنتون ها و استادان گرامی تشکر مینماییم که پروسهٔ چاپ کتب درسی را تشویق و حمایت نموده اند.
همچنان ازهمکاران محترم دفتر هرکدام احمد فهیم حبیبی، حکمت الله عزیز و فضل الرحیم نیز تشکر مینماییم که در قسمت چاپ نمودن کتب همکاری نموده اند.

داکتر یحیی وردک، مشاور وزارت تحصیلات عالی
کابل، جنوری ۲۰۱٦
نمبر تیلیفون دفتر: ۰۷۵٦۰۱۴٦۴۰
ایمیل آدرس: textbooks@afghanic.org

www.ketabton.com

فهرست مطالب

پیشگفتار ٦

دیدگاه روانشناسی در بارهٔ رشد شخصیت ١٢

فصل اول

١. نظریات فلاسفه و دانشمندان در بارهٔ جهان درونی انسان ٢١

٢. غریزه و تعریف آن ٢٤
الف- غریزهٔ خشونت طبیعی و دفاعی ٢٧
ب- سائقهٔ جنسی (Libido) ٣٤
ج- محرکهٔ خود دوستی ٣٨

٣. دیدگاه روانشناسی تحلیلی در قسمت "خودی"
و ساختار شخصیت ٤٣
الف- نهاد (Id) ٤٣
ب- من (Ego) ٤٥
ج- من برتر (Super-ego) ٤٧

٤. جدال های درونی (Inner Conflicts) ٥٠

٥. عملیه های دفاع روانی ٦٠

www.ketabton.com

فصل دوم

نظریات در بارهٔ تکامل شخصیت ۷۰

۱. تعریف شخصیت ۷۰

۲. مراحل رشد شخصیت و رابطهٔ آن با محیط زیست ۷۲

۳. نقش تربیت در تشکل شخصیت ۸٦
الف- نقش والدین ۸٦
ب- نقش اجتماع ۹٦

فصل سوم

۱. اثرات تربیت سختگیرانه و پدر سالار بالای رشد شخصیت ۱۰۱

۲. هویت و تعریف آن ۱۱۷

۳. تشکل هویت در جامعهٔ قومی قبیله یی افغانستان ۱۲۰

٤. خلاصه و نتیجه ۱۳۲

www.ketabton.com

فصل چهارم

بی موازنگی های روانی و اختلالات رفتاری ۱٤۰

۱. خشونت مرضی و خبیث ۱٤۱
۲. حس نفرت ۱٥۰
۳. حس حسادت ۱٥٤
٤. علامات و مشخصات وابستگی ۱٥٥
٥. افسردگی های روانی (Depressive Disorders) ۱٥۷
٦. فشار های روانی پس از سانحه (PTSD) ۱٦۲
۷. خود شیفتگی یا اختلال نارسیسیزم ۱٦٥
۸. اختلال شخصیت مرزی یا اختلال بوردرلاین ۱۷٤
۹. شخصیت های ضد اجتماعی (Psychopathy) ۱۷۷

منابع و مأخذ ۱۸۰

www.ketabton.com

پیشگفتار

اگرچه از عمر روانشناسی به حیث یکی از رشته های علوم طبیعی کمتر از یک و نیم قرن می گذرد، اما نظریه پردازی در بارهٔ روان انسان از جملهٔ قدیمی ترین مباحث در تاریخ فلسفه، ادیان و طبابت به شمار می رود.

مبتنی بر اوراق طبی پاپیروس اِبرز[1]، اطبای مصری حدود ۳۸۰۰ سال قبل از امروز به افسردگی روانی یا (Depression) اشاره کرده اند. افلاطون در سدهٔ چهارم قبل از میلاد، انسان را ترکیبی از جسم و روان تعریف کرده است. ارسطو ۳۵۰ سال پیش از میلاد، نخستین دانشمندی بود که روان انسان را در چوکات علوم طبیعی تحقیق و مطالعه کرد. بنا بر این، جان واتسون[2]، ارسطو را نخستین روانشناس نامیده است.

اگر به گنجینهٔ ادبیات عصر طلایی اسلام نظر بیفگنیم، دیده می شود که بعد از ترجمهٔ کتاب ارسطو به نام "النفس" در زبان عربی، نخبگان جهان اسلام نیز مباحثات جامعی را در بارهٔ محرک های روانی انسان یا علم "احوال دل" براه انداخته اند. جابر بن عیان، فارابی، ابن سینای بلخی، ابو حامد محمدغزالی و مولانا جلال الدین محمد بلخی و امثال آنها را می توان از جملهٔ پیشگامان این عرصه نام برد. ابن سینای بلخی یکهزار سال قبل از امروز علم النفس (روانشناسی) را در رابطه با علوم طبیعی بررسی کرده و پاره یی از تکالیف عضوی را برخاسته از تشویش های روانی دانسته است.

---

1 Papyrus Ebers اوراق طبی مصریان قدیم را می گویند.

2 John Broadus Watson (1878- 1958) دانشمند و روانشناس مشهور امریکایی است که روانشناسی رفتاری را پایه گذاری کرد.

www.ketabton.com

در همین دوره ها است که اساس اولین آسایشگاه مخصوص بیماران روانی در دمشق و بغداد نیز گذاشته می شوند.

در عصر حاضر، روانشناسی در اثر انکشافات رشتهٔ نوروساینس و تحقیقات نوروبیولوژیک مدرن بالای دماغ انسان می تواند به بسیاری از پرسش های پاسخ بدهد که ذهن انسان ها را همیشه مصروف خویش ساخته بودند. به گونهٔ مثال، عواطف، هیجانات، تاثرات، پیشداوری ها، شیوهٔ قضاوت و ادراکات ما از کجا سرچشمه می گیرند؟ آیا ما دارای ارادهٔ مستقل هستیم و یا اینکه اراده و رفتار ما تابع عوامل معینی هستند که ما بر آنها تسلط کامل نداریم.

روانشناسی را می توان علم مطالعهٔ رفتار و دریافت های احساسی و ادراکی ناخود آگاه و آگاهانهٔ انسان نامید. اما نسبت اینکه این علم به مکاتب مختلف و شعب متعدد مانند: روانشناسی- اجتماعی، روانشناسی تحلیلی، روانشناسی کلینیکی، روانشناسی کودک و مکاتب متعدد دیگر تقسیم گردیده است، هر ساحهٔ آن تعریف کم و بیش جداگانه را از خود دارد.

در حال حاضر، موضوعات روانشناسی نه تنها که مورد علاقهٔ جامعه شناسی، هنر ها، طبابت و اطلاعات جمعی و امثال آن واقع شده، بلکه، توجه جدی مسئولین امور تعلیم و تربیتی کشورهای پیشرفته را نیز به سوی خویش جلب کرده است. چنانکه، مسایل روانشناسی در بسیاری از دانشگاه ها و موسسات آموزشی و تربیتی جهان شامل برنامه های تدریسی ساخته شده اند.

در کشور ما تا جایی که مشاهده می شود، تحقیق و بررسی جریانات و حوادث اجتماعی- سیاسی از منظر روانشناسی، به خصوص، روانشناسی- اجتماعی، یکی از کمبودی های می باشد که تا اکنون، کمترین علاقهٔ

www.ketabton.com

محققان و تحلیل گران ما را به سوی خویش جلب کرده است و در اثر همین کمبود علاقه است که با وجود رنج بردن از اختلافات قومی، بحران ارزش ها و سایر آشفتگی های اجتماعی، مناظره و عطف توجه به جنبه های روانی- اجتماعی این گونه آشفتگی ها را مورد اغماض قرار می دهیم و نا دیده می گیریم. و چه بسا، با فرا افگنی یعنی مقصر شمردن عوامل خارجی و انداختن گناه به دوش دیگران، خود را از فشار روانی آزاد می سازیم. در حالی که عوامل بیرونی معلول ضعف های درونی یک جامعه می باشند. مثلاً، اگر ما یک ملت یک پارچه و خود آگاه می بودیم، چرا تا این حد دچار بی اعتمادی و منازعات قومی گردیده و ناگزیر از پذیرش حضور قوت های خارجی می شدیم؟

در رابطه به این که یک عده از نظریه پردازان و رجال سیاسی ما، دلیل قوم گرایی، بی اعتمادی و بی ثباتی اجتماعی در افغانستان را به مداخلات همسایگان و خارجی ها ارتباط می دهند و استدلال می کنند که گوییا دیگران ما را آرام نمی گذارند! باید از ایشان پرسید که اگر ما در بین خویش دچار اختلافات قومی و تناقضات هویتی و فرهنگی نباشیم، چطور ممکن است که خارجی ها در کشور ما تا این اندازه نفوذ پیدا کنند و ما را وابستهٔ خویش سازند؟ زیرا، کشور ها نیز مانند یک جسم زنده هستند، چنانکه اگر وجود یک شخص قوی نباشد، در معرض خطر هجوم مکروب ها و امراض قرار می گیرد. یک کشور نیز زمانی مورد هجوم قرار می گیرد که ضعیف باشد.

به هر حال، پاسخ دادن به این پرسش ها که چرا در هویت های قومی خویش میخکوب مانده ایم؟ چرا خود باوری و اعتماد به نفس خویش را از دست داده ایم؟ چرا در محاصرهٔ عقده ها و آشفتگی های روانی- اجتماعی

www.ketabton.com

گوناگون قرار داریم؟ و امثال آن، جزو وظایف و مسئولیت های ما می باشد، نه خارجی ها. بنابر این، کاوش و پی جویی نا رسایی های فرهنگی و ساختاری یک جامعه و هم چنان شناخت محرک ها، انگیزش ها و پیشداوری های نهفته در ضمیر ناخود آگاه افراد آن را نمی توان از یک سیاست مدار، محقق و یا پژوهشگر خارجی انتظار داشت. به خصوص، راه یافتن یک محقق و نویسندهٔ خارجی به عمق احساسات و باطن ناخود آگاه افراد یک جامعه به طور عموم نیز کار آسانی نمی باشد، بلکه، تحقیق و ارزیابی این گونه مسایل و پدیده ها به افراد همان جامعه مربوط می شوند.

در این نوشته، با درک این واقعیت که همهٔ ما کم و بیش با تحولات اجتماعی- سیاسی گذشته و اوضاع فعلی کشور آشنایی داریم، سعی شده است که پرسش های مطروحه در فوق را از دیدگاه روانشناسی- اجتماعی و روانشناسی تحلیلی مورد بررسی قرار داده و عواملی را که باعث گیر ماندن در هویت های قومی، بی اعتمادی، ضعف خود باوری و تشوشات روانی و اختلال در رفتار اجتماعی انسان می شوند، در نفس جامعهٔ خویش و مجموعهٔ فرهنگی آن جستجو کنیم.

با درک اینکه علم روانشناسی دامنهٔ وسیع و گسترده دارد، من این نوشته را که به هیچ وجه کامل نیست، مانند یک خوشه چین خرمن علم روانشناسی به خوانندگان محترم تقدیم می کنم. همچنان، دشواری در یافتن واژه های دقیق برای بعضی از اصطلاحات روانشناسی در زبان فارسی دری نیز از جملهٔ کاستی های نا گزیر این اثر می باشد.

اما، وسوسهٔ اینکه شناخت یک سلسله آشفتگی های روانی- اجتماعی و گشودن باب گفتمان روانشناسی در جامعهٔ ما، به ویژه در بین جوانان افغانستان یکی از نیاز مندی های مهم شرایط فعلی به شمار می رود،

www.ketabton.com

وظیفهٔ مسلکی خویش دانستم که این رساله را جهت مطالعهٔ علاقه مندان به نشر بسپارم.

شایستهٔ یاد آوری است که من در این نوشته، به برخی از اختلال ها و آشفتگی های روانی و رفتاری اشاره خواهم کرد که در کل از عوامل اجتماعی، فرهنگی، تربیتی و سایر فشار های محیط زیستی ریشه می گیرند. البته، شناخت این گونه عوامل می تواند در بلند بردن سطح آگاهی و تنظیم روابط و برخورد اجتماعی بهتر انسان مفید واقع شوند. باید بیفزایم که امراض سایکوتیک (Psychotic Disorders) از قبیل: اسکیزوفرینی ها و هذیانات حاد که ما آنها را حالات جنون یاد می کنیم و نوعی قطع ارتباط با واقعیت می باشند و اکثراً عامل ارثی و ژنیتیک دارند و گاهی هم در اثر امراض انتانی و استعمال مواد مخدر و به وجود می آیند و شخص مصاب و مبتلا به این گونه امراض، اکثراً کنترول اعمال خویش را از دست می دهد و از بیماری خویش نیز آگاهی نمی داشته باشد، شامل مباحث و بررسی ما نمی باشند.

در اینجا، از دوست گرامی و دانشمند خود استاد پویا فاریابی که ضمن پیشنهاد های سازنده، تصحیح و ویرایش این اثر را به عهده گرفته و کار دشوار ویراستاری را با شکیبایی به انجام رسانید، صمیمانه سپاسگزاری می کنم. همچنان، از دوست عزیز خود پروفیسور داکتر عثمان بابری ابراز امتنان می نمایم که با حوصله مندی زیاد، متن نوشته را مطالعه کرده و با پیشنهادات علمی خویش در راستای اکمال این اثر، سهم بارز گرفت. سر انجام از همکاری بی دریغ خانم خویش فریبا دادفر نیز قلباً تشکر می کنم که باعث تشویق و دلگرمی من در نگارش این اثر گردید.

www.ketabton.com

در فرجام امیدوارم مباحثات روانشناسی به مفهوم خود شناسی آن در بین دانش آموزان، آموزگاران و استادان عرصهٔ علوم و تحقیقات نوین کشور مورد توجه بیشتر قرار گیرد و بخش های از این نوشته، برای داکتران و کارکنان امور صحی که با مسایل صحت روانی سرو کار دارند و همچنان، مادران و پدران جوان، به ویژه مسؤولان عرصهٔ تعلیم و تربیه نیز مفید واقع شود.

داکتر عظم دادفر
استاد سابق فاکولتهٔ طب کابل در رشتهٔ امراض روانی و اعصاب

اگر چه روانشناسی به تنهایی کاری انجام داده نمی تواند، ولی ما می توانیم از این علم جهت خود شناسی بیشتر استفاده کنیم. اعظم دادفر

www.ketabton.com

دیدگاه روانشناسی اجتماعی در بارهٔ رشد شخصیت

روانشناسی اجتماعی رشته یی است که از اتصال شاخه های علوم اجتماعی و روانشناسی بوجود آمده است و با دانش مردم شناسی نیز رابطهٔ نزدیک دارد. چنانکه، یکی از موضوعات مورد مطالعهٔ این رشته را تأثیرات فرهنگ و محیط اجتماعی بر رشد شخصیت انسان تشکیل می دهد.

از منظر این رشته، شرایط محیط زیستی و فرهنگی باعث آن می شوند تا احساسات، عادات و رفتار اجتماعی انسان های یک جامعه، قرابت ها و مشابهت های نزدیکی با هم داشته باشند.

البته، روانشناسی اجتماعی با پذیرش این اصل که عوامل ذاتی و استعداد های فردی خود انسان نیز در تکامل شخصیت خیلی مهم بوده و یک جانب مسئله را تشکیل می دهند، تاثیرات فرهنگ و تربیت اجتماعی بر تشکل شخصیت را مورد مطالعه قرار می دهد. در حالی که رشتهٔ روان تحلیل گری، فرآیند های ذهنی و رفتاری را که حاصل فرهنگ و اجتماع در ناخود آگاه انسان می باشند، بررسی می کند.

این مسأله که آیا اجتماع و فرهنگ نقش عمده را در تکامل شخصیت بازی می کنند، یا اینکه وراثت و قوه های ذاتی خود انسان مهم تر می باشند، موضوعی است که از مدت ها به این سو محققان و علمای روانشناسی را به خود مصروف ساخته است.

www.ketabton.com

در حال حاضر، بسیاری از دانشمندان روانشناسی با این عقیده موافق هستند که شخصیت از همآهنگی و تأثیرات متقابل محیط زیست در یک طرف و قوه های ذاتی خود انسان در جانب مقابل آن شکل می گیرد.

منظور از قوه های ذاتی، عبارت از توانایی های نهفته در نهاد آدمی اند که در بر گیرنده غرایز طبیعی، خصوصیات ارثی، محرک ها و استعداد های خاص ذکایی منحصر به فرد بوده و به "خودی" انسان تعلق می گیرند. در حالیکه، محیط زیست در بر گیرندهٔ فرهنگ، تربیت، شرایط اجتماعی-اقتصادی، محیط جغرافیایی و امثال آن می شود.

به بیان دیگر، قوه ها یا محرک های ذاتی ویژه گی ها و صفاتی اند که در هر مرحلهٔ زندگی، مشخصات خاص و منحصر به فرد انسان را تبارز داده و به مثابه یك شکل ویژهٔ کرکتر در رفتار او ظاهر می شوند. همین ظرفیت های ذاتی اند که هر فرد را صاحب یک شخصیت خاص و جداگانه ساخته و متفاوت از دیگران نشان می دهند. مثلاً، با وجود اینکه خواهران و برادران در یك خانواده، تحت عین شرایط تربیتی بزرگ می شوند، بازهم از نظر استعداد، ذکاوت و رغبت های خویش تفاوت های قابل ملاحظه را نسبت به یکدیگر تبارز می دهند. یکی پر تحرک و متجسس است، دیگری آرام و کم حرف می باشد. یکی حافظهٔ قوی دارد و دیگری طبع هنر موسیقی و امثال آن دارد. البته، در سطح اجتماع نیز کمتر کسی را می توان پیدا کرد که خصوصیات خاص فردی او با شخص دیگری به صورت کامل همانند و یک رنگ باشد. یعنی که دو شخصیت همسان وجود ندارد.

و اما روانشناسی اجتماعی با پذیرش این مسأله که ساختمان شخصیت هر انسان از ویژگی های خاص و منحصر به فرد برخوردار می باشد، چنین عقیده دارد که تشکل شخصیت باز هم تنها مربوط به عوامل ذاتی و

www.ketabton.com

ارثی نمی شود، بلکه در عین زمان متاثر از نقش تمام ارزش های فرهنگی و شرایط اجتماعی می باشد که انسان در آن جا به دنیا آمده و پرورش می یابد. به سخن دیگر، شخصیت انسان در اثر نقش سازندهٔ فرهنگ و تربیت اجتماعی چنان انکشاف می یابد که در پهلوی داشتن مشخصات خاص فردی خویش، خصوصیات مشابهی را با جهان بینی، عادات، اخلاقیات و رفتار اجتماعی سایر اعضای جامعه نیز نشان می دهد.

مثلاً، یک کودک نوزاد را در نظر بگیریم که در ابتدا هرگونه حرکات و عکس العمل های او جنبهٔ غریزی و فزیولوژیک دارند. یعنی غیر آگاهانه و خارج از کنترول می باشند. پس جامعه و فرهنگ است که در اثر تربیت و قبولاندن نورم ها و الزامات اجتماعی از همین کودک، یک شخصیتی را به بار می آورد که رفتار و عادات او مشابه و همرنگ رفتار و عادات اجتماعی سایر اعضای جامعه می شود که به آن مربوط است. در غیر آن، انسان و حیوان به طور عموم دارای الیاف و مراکزعصبی خود کار مشابه می باشند که معلومات را در باره حالت جسم و اعضای بدن اخذ کرده، آنها را نظم و همآهنگی می بخشند. مثلاً، مراکز دماغی ضرورت آکسیجن بدن را کنترول می کنند و یا اینکه مراکز گرسنگی در قسمت هیپوتالاموس دماغ، پیام احتیاج برای غذا را دریافت کرده، آن را به مراکز بالاتر انتقال می دهند. همین حس گرسنگی است که حیوان را جهت ادامهٔ حیات و تنازع بقاء به اعمال غریزی مانند: حمله بر موجودات ضعیف تر و شکار آن ها سوق می دهد که این خود یک قانونمندی طبیعی و تطابق بیولوژیک به شمار می روند.

اما به نسبت آنکه انسان یک موجود اجتماعی است و تقریباً همیشه در یک جمع زندگی کرده است، این توانمندی را یافته است که با پاره یی از

www.ketabton.com

خصوصیات و رفتار های غریزی خویش نیز فاصله گرفته و با کسب یک سلسله صفات فرهنگی و اخلاقی، تطابق خویش با محیط زندگی و طبیعت را به گونهٔ دیگر برقرار سازد.

روشن است که این گونه تطابق و کسب صفات فرهنگی یک شبه به وقوع نه پیوسته است، بلکه در اثر پشت سر گذاشتن تجارب گوناگون و آوردن تغییرات پی در پی در شیوهٔ زندگی انسان ها در مناطق جغرافیایی جداگانه و نژاد های مختلف در یک دوران نسبتاً طولانی میسر شده است. به عنوان نمونه می توان تکامل زبان را در نظر گرفت که انسان ها به وسیلهٔ آن توانستند اهداف و نیات خویش را با هم شریک ساخته و در مقابل دشواری های زندگی و خطرات محیط ماحول به صورت مشترک دست و پنجه نرم کنند، که در اثر آن توانستند یک نوع سازماندهی در کار و تقسیم وظایف را نیز به وجود بیاورند. در غیر آن، گروه های انسانی نیز در آغاز با دشواری های زندگی، از قبیل: تامین امنیت، دسترسی به منابع آب و غذا و سایر خطرات محیط ماحول خویش روبرو بودند.

برنارد کمبل[3] و جیم لوی زبان را یک جهش عضوی و انکشاف بی نظیر در تکامل انسان می دانند که یک مفهوم تازه را در انتقال تجارب و ثبت دریافت ها به وجود آورد و امکانات بهتر را برای زندگی او نیز فراهم کرد (Campbell and Loy 1996, p. 520).

فرهنگ که محصول اندیشه ها، عادات، آموخته ها، نماد ها و سایر تجارب و قابلیت های انسان می باشد، بیشتر از همه به وسیلهٔ زبان و به گونهٔ شفاهی از نسلی به نسل دیگر انتقال داده شده و در اثر کار و تفکر

[3] Bernard G. Campbell یکی از دانشمندان عرصهٔ علم انسان شناسی است. کتاب "Humankind Emerging" یکی از آثار مشهور تحقیقی او در قسمت تکامل انسان شمرده می شود.

www.ketabton.com

انسان طی سده های بی شمار تکامل یافته است. فرهنگ در کلیت اش انسان را چنان وابستهٔ مفاهیم خویش ساخته است که بدون آن نمی توان زندگی مشترک در یک جامعه را به پیش برد. المان سروس می گوید: فرهنگ به حیث یک سیستم، از یک طرف حاصل اعمال ما می باشد، از جانب دیگر، عنصر پیش شرط برای ادامهٔ اعمال ماست (Service 1985, p. 278).

فرهنگ که از کلمهٔ لاتین Cultura گرفته شده است، معنی کشت کردن را افاده می کند و از دو بخش تشکیل یافته است: یکی فرهنگ غیر مادی است که شامل افکار، عقاید، دانش، ارزش ها، سمبول ها و قوانین می شود. دیگری فرهنگ مادی است که تعمیرات، البسه، ابزار تولید و غیره وسایل و لوازم زندگی را در بر می گیرد که با استفاده از منابع دست نخوردهٔ طبیعت به وسیله انسان های جامعه ساخته شده اند. بنابر این، فرهنگ در برگیرندهٔ تمام مفاهیم و پدیده های مادی و معنوی می باشد که انسان در جریان تکامل تاریخی خویش آنها را آفریده است.

فرهنگ در کلیت خویش، محصول استعداد طبیعی و بازتاب تجارب زندگی انسان می باشد که او را توانایی بخشید تا با سمبول آفرینی ها و بخشیدن مفاهیم خاص به مظاهر و جلوه های طبیعت و هم چنان آوردن دگرگونی به منابع دست نخوردهٔ آن، تمدن های بزرگ باستانی و علم و تکنالوژی پیشرفتهٔ امروزی را بنیاد نهد. فرانتس فانون[4]می گوید: فرهنگ اولین معرف تبارز یك ملت است. تبارز علایق، تابو ها، ارزشها و روش ها و پذیرش آنها توسط اجتماع. منع یا پذیرش ارزش ها و روش های که در مراحل متعدد تکامل اجتماع شکل گرفته و تبارز می نمایند. فرهنگ

[4] Frantz Fanon (1925- 1961)- دکتور امراض روانی و یک فلیسوف سیاه پوست و هم چنان، یک نویسندهٔ ضد استعمار بود. در انقلاب الجزایر بعد از سال های 1953 نقش سخنگوی را نیز ایفا کرده است. کتاب " دوزخیان روی زمین" او یکی از آثار برجسته ای جهانی شمرده می شود.

www.ketabton.com

ملی مجموعهٔ این ارزش ها و پیآمد تمام فشار های داخلی و خارجی در تمام سطوح زندگی همان جامعه می باشد (Fanon 1968, p. 244) .

وقتی ما به فرهنگ یک جامعه اشاره می کنیم، اشاره به اعتقادات مذهبی، سمبول ها، ارزش ها، رواج ها، قوانین، هنر ها، موسیقی، صنعت، آبدات، اساطیر، بیرق و سایر هنجار ها و نماد های زندگی در یک سیستم سازمان یافتهٔ اجتماعی می باشد که عادات، رفتار، شیوهٔ مراودات، احساسات جمعی و سایر شاخصه های کرکتر اجتماعی افراد همان جماعت را مشابه یکدیگر نشان می دهند.

ماری بلاک، فرهنگ را در برگیرنده تمام عادات اجتماعی و مظاهر زندگی یک جامعه و ترکیبی از آموزش و نتیجه عادات آن تعریف می کند، که در اجزاء و ارکان آن همه شریک بوده و به آیندگان انتقال داده می شود. بر مبنای آن، رفتار اجتماعی یک انسان متأثر از فرهنگ آن قومی است که او در بین آن زندگی می نماید (Black 1973, p. 544).

با در نظر داشت مطالب فوق در قسمت نقش فرهنگ بالای رفتار اجتماعی ما، در مقابل آن محرک های ذاتی و قوه های طبیعی خود انسان قرار دارند که نمی خواهند خود را به آسانی و بدون مقاومت، مطلقاً تسلیم اجتماع و فرهنگ آن کرده و در جمع منحل سازند. گوییا قبولاندن الزامات اجتماعی مداخله و تهدیدی بر علیهٔ استقلال وجودی او باشد. مثلاً، همین که کودک شیر خوار نمی خواهد دست و پایش به قنداق و یا گهواره بسته شود و در مقابل آن مقاومت می ورزد، نمایندگی از وجود این سوق ها و محرک ها می کند. چنانکه کودک تلاش می کند آزاد گذاشته شود. یا اینکه یک کودک کمی بزرگتر می کوشد همه چیز را خودش آزمایش کند. بنابر این، در مقابل ممانعت های زیاد والدین بی توجهی نشان می دهد.

www.ketabton.com

این گونه واکنش ها و حرکات نزد یک کودک، نمایندگی از قوه های درونی انسان می نمایند که همیشه در تلاش دفاع از استقلال وجودی خویش و برقراری اعتدال و تناسب با محیط بیرونی می باشد. به این گونه می بینیم که دوعامل یا قوه در تکامل شخصیت نقش بازی می کنند. گوردون آلپورت[5] (1961) ، نقش متقابل این دو عامل تکامل شخصیت را چنین وضاحت داده است: فرهنگ کودك را به یك موجود اجتماعی مبدل کرده، رفتار او را شبیه سایر اعضای جامعه می سازد. چنانکه، کودک با درک نیاز خویش به جامعه، اولین درس های زندگی را از محیط اطراف خویش می آموزد. مثلاً، کودک غذای خویش را چه گونه صرف نماید، نظافت خویش را چه گونه کنترول کند و هم چنان با کار های بد و خوب که هر یک آن سرزنش و یا پاداش را به همراه دارند، آشنا می شود و با محیط اجتماعی خویش همآهنگی حاصل می کند. اما با وجود اینکه والدین و اجتماع، احساس امنیت و رضایت خاطر را برای کودک فراهم می سازند، او باز هم همه خواست ها و انتظارات آنها را به طور لازم و صد در صد نمی پذیرد و در برابر آنها یک نوع مقاومت ورزیده و می خواهد به حیث یک فرد مستقل ابراز موجودیت کند.

آلپورت، این گونه مقاومت و رفتار منفی را نشان احتیاج کودک جهت کسب استقلال وجودی او می داند. بر مبنای آن، گریه، نا فرمانی و قهر کردن یک کودك دو- ساله را می توان یک نوع تلاش انسان جهت ابراز موجودیت او تلقی کرد. از نظر او سراسر زندگی انسان را یک نوع تلاش

[5] Gordon, W. Allport (1897- 1967) . روانشناس مشهور امریکایی است که او را پدر "روانشناسی شخصیت" نیز می گویند. رجوع شود به اثر او "Pattern and Growth in Personality"

www.ketabton.com

جهت بر قراری تناسب و تعادل بین دو عامل و یا دو نیروی تکامل شخصیت تشکیل می دهد.

مبتنی بر این، شخصیت وقتی نورمال و متعادل است که یک نوع رابطهٔ متقابل و همآهنگ بین این دوعامل یا قوهٔ تکاملی برقرار شده باشد. زیرا، در یک جانب پیروی از قوانین، احکام مذهبی و خواسته های اجتماع، انسان را همآهنگ و مرتبط با جامعهٔ او می سازند و بدون پیروی از قوانین و اصول ها نمی تواند که نظم، ثبات و امنیت در جامعه وجود داشته باشد. در جانب دیگر آن، با وجود اینکه نورم ها و هنجار ها نمایندگی از فرهنگ و خواست اجتماع در شخصیت می کنند و بسیار مهم هستند، باز هم یک بخش از تمامیت انسان نمی خواهد که به آسانی تسلیم همهٔ اوامر و خواسته های والدین و اجتماع شود و خود را به طور کل در جمع منحل سازد. این بخش شخصیت مربوط به قوه های ذاتی یا جهان درونی انسان می شود که "من" یا ایگو از آنها نمایندگی می کند. یعنی که انسان در عین زمان می خواهد "خودی" خویش را نیز حفاظت نماید. زیرا، بدون "خود" شدن و تحقق خودی نمی تواند اصل اعتماد به نفس و استقلال شخصیت نزد یک انسان رشد کند.

با توجه به این دیدگاه نظری، می خواهیم چگونگی روابط متقابل این دو عامل مهم تکامل شخصیت را در جامعهٔ افغانی مورد مباحثه قرار بدهیم. اما، لازم است که پیش از اینها در بارهٔ قوه های ذاتی و نقش فرهنگ و تربیت اجتماعی نیز شناخت تئوریک بیشتر حاصل کنیم. چرا که شناخت پدیده های مانند: محرک ها، انگیزش ها و سایر سائق های درونی و ذاتی، ما را کمک خواهند کرد که گفته بتوانیم، چرا واکنش ها و شیوهٔ رفتار انسان ها بر حسب موقعیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنها در مقابل عین حوادث و رویداد ها از هم

www.ketabton.com

فرق دارند؟ چرا یک شخص دچار اختلال رفتاری مثلاً، نفرت ورزی و خشونت گرایی می شود و شخص دیگری به سوی فدا کاری و محبت کشانیده می شود؟ احساس خود کمتر بینی و یا خود مرکز بینی چگونه شکل می گیرد؟ آیا این گونه رفتار ها صرفاً ارثی و ذاتی هستند و یا اینکه با عوامل محیط زیستی و فرهنگی انسان نیز رابطه دارند؟

www.ketabton.com

فصل اول

۱. نظریات فلاسفه و دانشمندان روانشناسی در بارهٔ جهان درونی انسان

بسیاری از فلاسفه و متفکرین، این مسأله را از قدیم ها به این سو پذیرفته اند که در عقب شخصیت خود آگاه انسان، یك قوهٔ مجزا و مستقل دیگری نیز وجود دارد که محرک یك بخش بزرگ از کردار و رفتار مان بوده و بسیاری از عکس العمل های روانی و عاطفی ما نیز قوت خویش را از این نیروی نهانی می گیرند. طوری که حافظ شیرازی گفته است:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و درغوغاست

این غوغا کنندهٔ حافظ شیرازی، در حقیقت خویش قسمت اسرار آمیز شخصیت می باشد که مربوط به ضمیر ناخود آگاه انسان می شود. همین خودی پنهانی است که ذهن فلاسفه، متفکرین و شعرا را همیشه مصروف خویش نگه داشته است. بعضی از دانشمندان این قوه را پدیدهٔ حیات و یا مرکز انرژی روانی نامیده اند که به شکل یک خودی پنهانی بالای افکار، اعمال، تأثرات و احساسات ما نفوذ اجتناب ناپذیری دارد.

www.ketabton.com

اگرچه، ما ظاهراً فکر می کنیم که بر همهٔ اعمال و کردار خویش حاکم هستیم و تمام آنها آگاهانه انجام می یابند، اما انسان وقتی بدون اراده به خشم می آید، نا سزا می گوید و یا با احساسات غیر قابل کنترول به جانب مقابل حمله می کند، این معنی را می دهد که در چنین لحظاتی باید یك غوغا گر نهانی دیگری وجود داشته باشد که او را به این حالت سوق می دهد. دیده می شود که بسیاری از اعمال و رفتار ما بازتاب انگیزش ها و جریانات نهفته در باطن نا خود آگاه ما هستند و با خود آگاهی ما کمتر تماس حاصل می کنند. چنانکه، مولانای بلخی گفته است:

حاصل افعال بیرونی رهبر است تا نشان باشد بر آنچ مُضمر است (مثنوی معنوی)

موضوعی که سگموند فروید[6] پایه گذار مکتب روانکاوی را تا این حد مشهور ساخت، همین مسأله است که او اولین بار وضاحت داد که جهان درونی انسان یك بحر بی پایان و نا شناخته شدهٔ با منابع آتش فشانی و گوشه های اسرار آمیز می باشد. در حالی که خود آگاه انسان در مقایسه با نهفته های ضمیر ناخود آگاه او خیلی کوچک است. فروید باطن ناخود آگاه را مانند یک کوه یخ می داند که در یك بحر بزرگ در حال شنا و حرکت باشد. چنانکه، ما می توانیم تنها قلهٔ این کوه یخ را در این بحر بزرگ ببینم. این قسمت به آگاهی ما مربوط می شود. پِیر داکو، آگاهی را مثل یك قایق ران در سطح دریا می بیند و چیز هایی را که در عمق دریا قرار دارند، به ضمیر ناخود آگاه انسان تشبیه می کند. امواج خورد و بزرگ دریا قایق ران را متوجه می سازند که مثلاً، طوفان در پیش است، اگر احتیاط نکند، حادثه یی اتفاق خواهد افتاد. (Daco 2001, p. 144)

---

[6] Sigmund Freud (1939- 1856) فروید، پایه گذار و پدر مکتب روانکاوی، یکی از چهره های علمی برجستهٔ قرن بیستم به شمار می رود که با نام او همه آشنا هستند. او در ابتدا پروفیسور و استاد نوروپتالوژی در یونیورستی ویانای اطریش بود.

www.ketabton.com

از دیدگاه کارل گوستاف یونگ[7] نیز اکثری از کنش ها و واکنش های انسان، بازتاب جهان درونی و یا "خودی" پنهانی او می باشند که به صورت نا خود آگاه تحقق بیرونی می یابند. چنانکه او گفته است: ما یك جهان درونی داریم و یك بازتاب بیرونی. یوسف مورفی، این خودی پنهانی را باطن ناخود آگاه انسان می داند که منبع پایان ناپذیر محرك ها، انگیزش ها، خیالات، افکار، احساسات و جنبش های روانی بوده، هیچ وقفه یی در جریان حرکت آن به وجود نمی آید و همیشه منتظر است تا عملی را انجام دهد و کوشش می کند که به سطح آگاهی تقرب حاصل کند. از نظر او: اعماق باطن نا خود آگاه ما، ذخیره گاه استعداد ها و توانایی ها و همچنان منبع انرژی بی پایان، پختگی بی پایان و قدرت بی پایان می باشد (Murphy 2005, p. 18).

دانشمندان و نخبگان اسلامی، قوه ها، سائق ها و محرک هایی را که در جهان درونی انسان در حرکت اند و به تحقق گرایش دارند، "عجایب شهر دل" نامیده اند. و آنچه در سلوک ظاهر می شوند گوشه های از این شهر عجایب اند که نشان باطن نا خود آگاه انسان می باشند. مولانای بلخی این مسأله را چنین وضاحت داده است:

چیست اندر خُم که اندر نهر نیست　　چیست اندر خانه کاندر شهر نیست
این جهان خُمست و دل چون جوی آب　　این جهان حجره است و دل شهر اعجاب
(مثنوی دفتر چهارم)

ابو حامد محمد غزالی، از جملهٔ دانشمندان بزرگ اسلام است که محرک های مربوط به جهان درونی انسان را به نام علم "احوال دل" مورد بررسی عمیق قرار داده است. غزالی، قوه های ذاتی انسان را بیانگر خواست های

[7] Carl Gustav Jung (1961- 1875) . متفکر و روانشناس مشهور سویسی است که در پهلوی فروید یکی از پایه گذاران نخبه روانشناسی تحلیلی شناخه می شود.

www.ketabton.com

نفسانی و مجموع نیاز های فزیولوژیك و یا هم خصوصیات معنوی او به شمار می برد. او در نصحیت به یکی از شاگردان خویش در مورد اهمیت علم "احوال دل" می نویسد: "اکنون اگر می خواهی که علم احوال دل بدانی از کتاب احیاء و دیگر تصانیف ما طلب میکن و این فرض عین است بر همه مسلمانان و دیگر علمها فرض کفایت است." (مکاتیب فارسی غزالی ص ۹۳).

۲. غریزه (Instinct) و تعریف آن

با وجود اینکه بحث غریزه یکی از کهن ترین مناظرات در عرصهٔ فلسفه، الهیات و علوم طبیعیی می باشد، ولی تا هنوز کدام تعریف واحدی از آن، که مورد توافق نظر همگان قرار بگیرد، وجود ندارد. در این جا ما تنها به فشردهٔ نظریات دانشمندان علوم طبیعی بسنده می کنیم.

غرایز، ساختمان های مغلق بیولوژیك ارثی و از قبل پروگرام شده در طبیعت یک موجود زنده می باشند که توسط تحریکات محیطی و تنبیهٔ فزیولوژیك وقتاً فوقتاً فعال شده، به حرکت می آیند. چنانکه هدف آن ها رفع هیجان و حفظ تعادل بوده و در خدمت دفاع از بقای نسل قرار دارند. مثلاً، جفت شدن، تعیین مسیر حرکت برای جستجوی غذا و یا شیوه های دفاع در مقابل خطرات و غیره. چنانکه یک حیوان خطر را به طور غریزی خیلی زود حس کرده، خود را از محل دور می کند. فعالیت های غریزی نزد حیوانات کدام عادت کسبی نیستند که در اثر تربیت حاصل شده

www.ketabton.com

باشند، بلکه، این ها شیوه های عمل از قبل پروگرام شده در طبیعت موجودات زنده می باشند که به وسیلهٔ عامل بیرونی در سطح معینی به حرکت می آیند. به بیان دیگر، غریزه گرایش درونی و ذاتی موجودات زنده به سوی یک هدف معین در طبیعت می باشد. مثلاً، شیوهٔ زندگی مورچه ها و زنبور عسل یک پروگرام غریزی است.

غرایز نزد انسان، عبارت از محرك و کشش هایی اند که از ابتدای تولد آنها را به صورت بالقوه در نهاد خویش حمل می کند. همین قوه ها اند که از طریق عامل های بیرونی فعال شده و در تاثیر پذیری دریافت ها و ادراکات ما نقش مهم را ادا می کنند. البته، هیجانات نیز از جملهٔ ساختمان های غریزی شمرده می شوند که به حیث فاکتورهای بیولوژیك از قبل موجود، رول فعال روانی- بیولوژیك را نزد انسان بازی می کنند.

غرایز، با عواطف انسان که یك پدیده روانی و محرك انگیزه ها است نیز ارتباط مستقیم دارد. البته، محرک های غریزی نزد انسان دارای سلسله مراتب معینی هستند. مانند نیاز به غذا، نیاز جنسی، نیاز به امنیت، نیاز به خود شگوفایی و تحقق خودی و محرکهٔ دفاع از قلمرو، ملکیت و غیره. بنابر این، غریزهٔ فطری قلمرو پرستی و هیجان عاطفی انسان در دفاع از ملکیت و سر زمین، ماورای استدلال و تعقل قرار داشته و به آسانی از بین برده نمی شوند. این ها محرک و سائق های اند که در اثر تأثیرات محیط زیستی نزد انسان ها بیشتر تکوین یافته اند. یونگ، هر گونه تلاش و تمایل انسان به سوی یک عمل معین به شمول فرآیند های روانی را که با خود آگاهی او ارتباط ندارند، غریزی می شمارد. او غریزهٔ اجتماعی را نیز از جملهٔ غرایز بی شمار در ذات انسان به شمار می برد.

www.ketabton.com

دانشمندان اسلامی نیز قوه های غریزی را جزء طبیعت انسان شمرده، او را ترکیبی از صفات ربانی و خصوصیات حیوانی می دانند. چنانکه غزالی در مورد ترکیب صفات انسان گفته است: "بدان که در ترکیب و خلقت آدمی چهار چیز آمیخته است و بدان سبب چهار نوع صفت در آن جمع میشود. و آن صفات سبعی و بهیمی و شیطانی و ربانی است. و آدمی از آن روی که خشم بر وی مستولی است افعال ددگان بر زد، از عداوت و دشمنی، و مردمان را زدن و دشنام دادن. و از آن روی که شهوت بر وی مسلط است کار ستوران کند، از شره و حرص و آرزوی مباشرت و غیر آن ..." (احیآء ربع مهلکات ص ۲۳). صفات ربانی از نگاه غزالی، خصوصیات اخلاقی و معنوی است که انسان را از حیوان متمایز می سازند، با وجود اینکه در شهوت و خشونت شریک حیوان می باشد. او عقیده دارد که انسان با کسب صفات اخلاقی و معنوی، می تواند که حاکم نفس خویش گردد.

غزالی مانند یک روانشناس بزرگ خواستار از بین بردن و سرکوبی کامل قوه های غریزی نیست، بلکه جانبدار کنترول آنها می باشد و همیشه سخن از اعتدال می زند. جملات ذیل مبیین دیدگاه اوست: "و حسن و اعتدال قوت خشم را شجاعت خوانند و حسن و اعتدال قوت شهوت را عفت. پس اگر قوت خشم از اعتدال بگذرد و سوی زیادت مایل شود آن را تهور گویند؛ و اگر بسوی ضعف و نقصان میل کند بد دلی و سستی گویند. و اگر قوت شهوت زاید شود شره باشد؛ و اگر نقصان پذیرد خمود؛ و ستوده میانه است. و آن فضیلت است. و هر دو طرف رزیلتهای نکوهیده است" (احیاء ربع مهلکات ص ۱۱۵). عبدالکریم عثمان، در کتاب (روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی) نظر غزالی را در این باره چنین بیان کرده

www.ketabton.com

است: "اگر بخواهیم شهوت و غضب را درهم بکوبیم و آنها را کاملاً مقهور خود سازیم تا آنجا که هیچ اثری و نشانی از آن در ما باقی نماند، به هیچوجه قادر بر چنین کاری نیستیم، ولی اگر بخواهیم آندو را مهار کنیم و در مسیر صحیحی قرار بدهیم و خواهان سلامت و تعدیل آنها باشیم، این امکان و توانایی برای ما وجود دارد" (عثمان، دفتر دوم ص ۸۰)

ابن سینای بلخی، در بارهٔ انسان به عنوان حیوان ناطق، گفته است: "ما وقتی میگوییم "انسان حیوان است" مقصود ما این نیست که انسان هر حیوانی است، بلکه مقصود ما این است که انسان حیوان خاصی است. و در اثبات حیوانیت بر انسان کفایت میکند که یك حیوانیتی بر او ثابت شود. اما در سلب حیوانیت از انسان کفایت نمی کند که یك حیوانیت خاصی از او سلب شود، بلکه باید حیوانیت بطور مطلق سلب شود" (برهان شفا ص ٤٩٢).

الف- غریزه خشونت طبیعی یا Aggressive Instinct

مفهوم خشم یا aggression از کلمه لاتین aggredi گرفته شده است، معنی حمله و خارج شدن از حد و اعتدال را می دهد. واژهٔ خشونت می تواند که از در گیری لفظی و فزیکی دو انسان تا جنگ های خونین اقوام و ملت ها را در بر گیرد.

نسبت اینکه موضوع خشونت و خشونت گرایی در جامعهٔ افغانستان یکی از مهم ترین مسایل می باشد، این بحث را به دو بخش تقسیم می کنیم. نخست- خشونت طبیعی دفاعی است که ذاتی هر موجود زنده به شمول انسان بوده و به حیث یک تطابقت بیولوژیک در خدمت بقای حیات و حفظ نسل قرار دارد.

www.ketabton.com

دوم- خشونت مرضی و خبیث است که تنها نزد انسان ها به مشاهده می رسد. این نوع خشونت کدام ریشهٔ بیولوژیک و نوروبیولوژیک نداشته، بلکه زیاد تر با بعضی از اختلالات روانی و مخصوصاً تشوشات کرکتر ارتباط می گیرند. چنانکه انسان وقتی سنگدل می شود، از عمل شکنجه دادن، آزار رساندن و کشتن همنوع خویش لذت می برد.

در نظر داشته باشیم که استعمال واژهٔ خشونت، بعضاً باعث ابهام در معنا نیز می شود. زیرا این واژه در موارد مختلف و ظاهراً متناقص به کار برده شده است و بین رشته های علوم طبیعی و اجتماعی نیز برداشت های متفاوت از آن وجود دارد. مثلاً، این کلمه هم به عمل یك دزد، که می خواهد دارایی و مال دیگران را به غارت ببرد، اطلاق می شود و هم به اقدام شخصی که برای حفاظت از ملکیت خویش علیهٔ رهزن به مقابله می پردازد، ارتباط داده می شود. همان طوری که نظام های مستبد مردم را با اعمال خشونت وادار به اطاعت می کنند، به همین شیوه مردم نیز جهت رهایی و نجات خویش به خشونت دست می زنند.

اگر، به خرابکاری و سرکشی یک طفل خشونت گفته می شود، به مجازات و تنبیه فزیکی پدر، که نیت وی اصلاح و تربیت می باشد باز هم از عین واژه استفاده می شود. همان طوری که اشغال نظامی خارجی با خشونت عملی می شود، مقاومت مردم و گرفتن اسلحه جهت دفاع از آزادی نیز خشونت کافی را در بر دارد. بنابر این، می توان گفت که موضوع خشونت ابعاد بسیار وسیع را در بر می گیرد. به قول نولتنگ[8] (1978): موضوع خشونت نه تنها به خاطر مهم بودن آن، بلکه نسبت اشکال بی پایان آن نیز یک کتاب خانهٔ بزرگ است.

[8] - Hans Peter Nolting روانشناس و متخصص روانشناسی خشونت در پونیورستی گوتینگن آلمان است.

www.ketabton.com

با در نظر داشت اینکه واژۀ خشونت در موارد مختلف استعمال می شود، خشونت را می توان چنین تعریف کرد: خشونت عمل آگاهانه و یا نا آگاهانه یی است که در نقطۀ مقابل شکیبایی قرار دارد و به مقصد متوقف ساختن زیاده روی جانب مقابل صورت می گیرد. چنانکه، وقتی ما در مقابل شخصی بی حوصله می شویم، در اول قهر خویش را با ابراز این جمله که "حد خود را بشناس" نمایان می سازیم. انسان در پاره یی از موارد خشم خود را با قوۀ فزیکی نیز همراه می سازد که هدف آن زیانمند ساختن طرف مقابل از لحاظ فزیکی و یا روانی می باشد. ایریک فروم[9] در کتاب کالبد شناسی قدرت تخریبی انسان، با استناد از کونراد لورنس در مورد مفهوم خشونت، گفته است که خشونت عبارت از یك محرکه تطابقتی بیولوژیك برای حفاظت از بقای فرد و حفظ نسل در تکامل تدریجی انسان می باشد. لاکن از آن جایی که مفهوم خشونت در مورد خون ریزی و وحشت نیز به کار می رود و جنگ مفهوم علاقه به کشتن را می دهد، نتیجه گیری می شود که جنگ ها از اثر این محرکۀ تخریبی در طبیعت انسان به وجود می آیند. بر مبنای آن، وازۀ خشونت را مصلحتاً بین خشونت بیولوژیك تطابقتی که شریر نیست و خشونت تخریبی انسان که مضر و تخریبی است، به حیث حد وسطی قبول می کنیم (Fromm 1992, p. 19).

به نسبت اینکه موضوع خشونت را به دو بخش تقسیم کردیم، نخست خشونت طبیعی دفاعی را به اجمال بررسی می کنیم.

خشونت دفاعی طبیعی، یک انطباق بیولوژیک و غریزی جهت حفاظت و دفاع از بقای زندگی به شمار رفته، تداوم نسل ها را در موجودات زنده

---

[9] Erich Fromm (1980- 1900) فیلسوف و روانشناس مشهور و یکی از روشنفکران سرشناس مکتب فکری فرانکفورت به شمار می رود و همچنان، از پیشگامان روانشناسی اومانیستی می باشد.

www.ketabton.com

تأمین می کند. بنابر این، خشونت طبیعی قبل از اینکه یك عکس العمل در مقابل تحریکات بیرونی باشد، بیشتر یك هیجان درونی است که بدون توجه به خطر و شدت عامل بیرونی تحریک می شود. مثلاً یك حیوان به خاطر رفع گرسنگی که یک تنبیه درونی است، با وجود خطرات احتمالی آن بالای حیوان دیگر حمله می کند و حیوان دیگر به خاطر زنده ماندن خویش به دفاع می پردازد و یا فرار می کند. در چنین موارد آمادگی برای حمله، جنگ، فرار و دفاع توسط عملیه های مغلق بیولوژیك و ترشعات نورو هورمون ها، مانند ادرنالین و کورتیزول صورت می گیرد. چنانکه، وقتی هدف مربوطه نزد حیوان بر آورده می شود، خشونت و هیجان ناشی از آن نیز فروکش می کند. مثلاً، حیوان درنده بعد از رفع گرسنگی تا مدت معینی به شکار علاقه نمی داشته باشد.

اگرچه، این گونه رفع گرسنگی نیز از خشونت کافی برخوردار می باشد، بازهم هدف آن کشتار بی مورد، شکنجه و ویرانگری نبوده، بلکه محرکهٔ حفاظت از بقای زندگی را نزد یک حیوان افاده می کند. در حالی که خشونت تخریبی یك نوع تشوش کرکتر در نزد انسان به شمار رفته و با احساس نفرت و انتقام همراهی می شود که بیشتر یك سیر مرضی (پتالوژیك) را می پیماید. بنابرین، خشونت دفاعی طبیعی را که در خدمت حفاظت از بقای زندگی و تداوم نسل ها قرار دارد، نباید با خشونت تخریبی و شریر، که یک عمل قصدی و انتقام جویانه می باشد، مغالطه کرد.

با وجود اینکه ما در ظاهر خوش نداریم، موجودیت قوه خشونت را به صفت یکی از ویژگی های ذاتی و طبیعی خویش بپذیریم و به حضور آن اعتراف کنیم. برعکس، بیشتر می خواهیم که نقش این قوه را نا دیده گرفته و موجودیت آن را در طبیعت خویش انکار کنیم. در حالی که این قوه یکی

www.ketabton.com

از ضروری ترین وسیلهٔ دفاعی در مقابل عوامل تهدید کنندهٔ زندگی ما به شمار می رود.

البته، با ذکر این مطلب که قوهٔ خشونت دفاعی انسان فراسوی غریزهٔ خشونت طبیعی دیگر موجودات زنده قرار داشته و مفهوم وسیع تر را در بر می گیرد. زیرا انسان موجودی است که نه تنها برای تأمین غذا و احتیاجات اولی خویش تلاش می کند، بلکه حفظ ثبات روانی و احساس امنیت نیز یکی از اهداف و انگیزه های مهم زندگی او را تشکیل می دهد.

اگر به جریان زندگی عادی نیز نگاه کنیم، دیده می شود که خطر توطئه، دسیسه، حسادت و دشمنی های غیر منتظره تا چه حد و اندازه احساسات و افکار انسان را زیر فشار خویش قرار می دهند و انسان با وجود اینکه نمی خواهد با این گونه تشویش ها و نگرانی ها سر و کار داشته باشد، باز هم مجبور می شود که چنین خطرات را جدی بگیرد و علیه آنها مبارزه کند.

ترس از اینکه مبادا کسی حقوق ما را پامال کند و یا قربانی توطئه و دسیسه دیگران واقع شویم، متأسفانه که یکی از تشویش ها و نگرانی های عمدهٔ امروزی انسان ها را در جهان، بخصوص در افغانستان، تشکیل می دهد. چنانکه، یك قسمت از وقت و نیروی روانی ما نیز صرف دفع و یا خنثی سازی این گونه خطرات و توطئه های احتمالی می شوند. همچنان ما با این احساسات نیز آشنا هستیم که وقتی به یکی از موانع و یا مشکلات زندگی خویش غلبه حاصل می کنیم و یا به مرام خویش می رسیم، نزد ما یک نوع احساس خوشی و غرور پیدا می شود.

این احساس غرور و شادابیت در حقیقت خویش مدیون قوهٔ خشونت دفاعی انسان می باشد که زمینه را برای مبارزه و غلبه بر مشکلات و موانع زندگی مساعد گردانیده است. از این لحاظ نیز به کار برد خشونت را که

www.ketabton.com

انسان در دفاع از ملکیت، آزادی، عزت نفس و سلامت روانی خویش انجام می دهد، نباید با خشونت تخریبی و افراطی که پیامد آن قتل و کشتار و وحشت افگنی می باشد، اشتباه کرد.

زندگی اجتماعی امروزی ما متاسفانه در بر گیرندهٔ این واقعیت نیز است که در یک طرف آن زورگویی، قانون شکنی، مردم فریبی و بی پروایی جای گرفته است و در جانب مقابل آن آرزوی فردای بهتر، امنیت و حاکمیت قانون قرار دارد. چنین حالت اجتماعی نیز به کار برد خشونت جهت کسب هویت سالم و اعادهٔ ثبات روانی اجتماعی را گاهی به یک امر اجتناب ناپذیر مبدل می سازد. این گونه خشونت دفاعی را که انسان برای دفاع از آزادی و برقراری عدالت اجتماعی به کار می برد و با مضمون دینی و فرهنگی یک جامعه نیز در تضاد قرار نمی گیرد، پرخاشگری مجاز یا Sanctional Aggression می نامند.

ایریك فوروم، در باره انگیزهٔ این احساسات می نویسد:: عقیده عمومی این است که احساسات آزادیخواهانه را محصول فرهنگ و بیشتر از همه محصول شرایط آموزشی می دانند، بر عکس آن، شواهدی دیگری وجود دارند، تا اینکه گفته شود تمایل به آزادی یك عکس العمل بیولوژیك در ترکیب ساختمان انسان می باشد. واقعیتی که این عقیده را تقویت می بخشد، عبارت از جنگ های ملت ها و طبقات در طول تاریخ می باشند که در مقابل زورگویی صورت گرفته اند، با وجود اینکه امکانات پیروزی محدود و نا مساعد بوده است ... او در ادامه می نویسد: دلیل دیگری که در جبلی و فطری بودن محرکهٔ مبارزه برای آزادی ارائه می شود، در این حقیقت نهفته است که آزادی زمینه صحت روانی و احساس امنیت و انکشاف کامل انسان را فراهم می سازد، در حالی که فقدان آن انسان را عاطل و فلج می

www.ketabton.com

کند. اما از آنجایی که هر انکشاف تنها در متن یك بنیاد اجتماعی به وجود می آید، و هر بنیاد به سهم خویش پابند مقررات می باشد، آزادی نیز دلالت به فقدان مقررات نمی کند (Fromm 1992, p. 225).

به نظر من داستان بازرگان و طوطی هندوستان در مثنوی معنوی نیز بر فطری بودن حس آزادی صحه می گذارد.

علماء و دانشمندان اسلامی نیز با قبول اینکه خشونت نزد انسان یک قوهٔ ذاتی بوده و آن را به سه نوع (تفریطی، اعتدالی و افراطی) تقسیم کرده، به کار برد خشونت را نیز گاهی یک امر لازمی دانسته اند. در تاریخ بیهقی آمده است: "اگر طاعنی گوید که اگر آرزو و خشم نبایستی، خدای عزوجل، در تن مردم نیافریدی، جواب آنست که آفریدگار را، جَلَ وَ جَلالهُ، در هرچه آفریده است مصلحتی است عام و ظاهر. آگر آرزو نیافریدی، کسی غذا که آن بقای تن است و سوی جفت که در او بقای نسل است، نگرایستی و مردم نماندی و جهان ویران گشتی. و اگر خشم نیافریدی، هیچ کس روی ننهادی سوی کینه کشیدن و خویشتن را از ننگ و ستم نگاه داشتن و به مکافات مشغول بودن و عیال و مال خویش از غاصبان دور گردانیدن، و مصلحت یکباره منقطع گشتی. اما چنان باید و ستوده آنست که قوه آرزو و قوه خشم در طاعت قوه خرد باشند، هر دو را بمنزلت ستوری داند که بر آن نشیند و چنانکه خواهد میراند و میگرداند" (تاریخ بیهقی ص ۱۵۷).

ابن خلدون گفته است: "شارع قوه غضب را آنچنان نکوهش نکرده که بکلی از انسان ریشه کن شود، چه اگر این قوه از آدمی زایل گردد آنوقت پیروزی در راه حق را از دست خواهد داد و جهاد در راه دین و اعلای کلمه خدا و حق بیهوده و باطل خواهد شد، شارع آنگونه غضب را نکوهش میکند که دستآویز شیطان گردد و در راه اغراض ناپسند و نکوهیده بکار

www.ketabton.com

رود و پیداست که اگر غضب در اینگونه مقاصد بکار بسته شود مذموم و ناپسند بشمار خواهد رفت" (مقدمهٔ ابن خلدون ص ۳۸۸)

غزالی در احیاء می نویسد: "و در جمله محل قوت خشم دل است، و معنی این جوشیدن خون دل است برای کینه جستن. و این قوت چون بر انگیزد، پیش از وقوع موذیات روی به دفع آن آرد، و پس از وقوع آن به تشفی وانتقام. و قوتِ این قوت و آرزوی او انتقام است، و از آن لذت یابد و جز بدان ساکن نشود. پس مردان بدین قوت سه درجه اند در اول آفرینش از تفریط و اعتدال و افراط. اما تفریط به فقدِ این قوت یا به ضعف آن باشد، و آن نکوهیده است، و چنین کسی را بی حمیت گویند. (احیاء ربع مهلکات ص ۳٤٥) غزالی افراط و غلبهٔ این قوه بر عقل آدمی را نیز نکوهش کرده و می گوید: " ستوده خشم آن است که فرمان عقل و دین را منتظر باشد. پس بر انگیزد آنجا که اهمیت واجب باشد و میرد جایی که حلم خوب آید" (همانجا ص۳٤٦)

ب- سائقه جنسی یا غریزهٔ شهوت

سگموند فروید پایه گذار مکتب روانکاوی، نیرویی را که جهت تحقق سائقهٔ جنسی بالای انسان فشار می آورد، لیبیدو (زیست مایه) نامیده است که معنی شور و شوق جنسی را می دهد و با فعال شدن خویش احساس لذت را از نقاط حساس بدن آزاد می کند. فروید، لبیبدو را یک نوع انرژی روانی می داند که سرچشمهٔ آن ایروس (Eros) می باشد و در نقطهٔ مقابل آن غریزهٔ مرگ یا تناتوس (Thanatus) قرار دارد. تناتوس از نظر فروید یک حرکت تخریبی است که علیه خود موجود زنده عیار گردیده است.

www.ketabton.com

از دیدگاه فروید، اگر لیبیدو به صورت درست ارضا نشود و انرژی آن برای تحقق هدف به شکل طبیعی مصرف نگردد، به تعویق انداخته شده و به یك تمایل دیگری که مناسبت کمتری با هدف مربوطه دارد جای خالی می کند. چنانکه، او تیوری تشوشات نوروتیك و عمیله های دفاعی روانی خود را بر پایه این نظریه استوار ساخته است.

فروید، لیبیدو را تنها در رابطه با عمل و فعالیت جنسی که به وسیلهٔ دستگاه تناسلی صورت می گیرد، نمی بیند، بلکه او سائقه جنسی را یك نوع کشش طبیعی جهت لذت بردن تعبیر می کند که از جریانات مغلق بیولوژیک در وجود انسان نمایندگی می کند. او در سه رساله در باره تیوری میل جنسی، مقوله لیبیدو را به حیث یك قوه کمیتی قابل تغییر تشریح کرده است که ساحهٔ تحریکات جنسی را تعیین می کنند. او گفته است که: ما لیبیدو را نظر به منبع خاص آن، از نیرویی که مجموعاً شامل پروسه روانی قرار می گیرد، متمایز می سازیم و به آن یك کرکتر کیفیتی نیز می بخشیم. ما با متمایز ساختن قوه شهوانی از دیگر قوه های روانی می خواهیم به این فرضیه تاکید نماییم که فعالیت جنسی با شیوه خاص کیمیایی خویش، از عملیه تغذی موجود زنده فرق می کند. چنانکه تحلیل امراض انحرافی و سایکونوروزس ما را به این نظر رسانید که تحریکات جنسی تنها از قسمت های به اصطلاح تناسلی منشه نمی گیرند، بلکه از تمام قسمت های بدن فرستاده می شوند. (Freud 1999, p. 117)

فروید عقیده داشت که زندگی انسان در ابتدا به اساس سلطهٔ لذت، یعنی آزادی غرایز و محرک های طبیعی بنا نهاده شده است. چنانکه، یک کودک نوزاد در ابتدا مسئول کنترول اعمال و حرکات خویش نبوده، هیچ گونه الزامات و مقررات را نیز نمی شناسد. کودک، مطابق طبیعت خویش وقت

www.ketabton.com

و نا وقت به خواب می رود، نیم شب بیدار می شود، گریه می کند، هر زمان گرسنه شد، از پستان مادر شیر می خواهد و از مکیدن آن لذت می برد و امثال اینها. او، این گونه آزادی عمل و سلطهٔ غرایز را معادل لیبیدو می داند. همین که کودك هر قدر بزرگتر می گردد، به همان اندازه از او خواسته می شود که اصل واقعیت اجتماعی را جاگزین یکه تازی غرایز کرده و به مقررات و دسپلین اجتماعی تن در دهد. مبتنی بر نظریات مکتب فروید، قبولاندن دسپلین اجتماعی و ترك جهان لذت پاره یی از تنش های روانی را نزد طفل ایجاد می کند که در تکامل روانی اجتماعی او اثر گذار می باشند. به بیان دیگر، به نسبت اینکه تربیت اجتماعی، قوه های غریزی را تحت کنترول می گیرد، جدال های درونی را نزد کودک خلق کرده و آثار خود را به درجه های معین و مختلف در ناخود آگاه انسان باقی می گذارد، به گونه یی که بیشتر به وسیلهٔ عملیه های دفاعی روانی تصعید و جبران می شوند.

در ادبیات اسلامی نیز در مورد غریزهٔ شهوت مطالب فراوانی وجود دارد. به گونهٔ مثال: غزالی در مورد غریزه شهوت می گوید: "بدان که شهوت مباشرت بر آدمی مسلط است بر دو فایده: **یکی** آنکه لذت آن دریابد، و لذت آخرت بر آن قیاس کند. چه لذت مباشرت اگر دایم بود، قویتر لذتی باشد تن ها را، چنانکه آتش و درد آن بزرگتر المی است تن ها را. و راغب کردن و ترسانیدن خلق را به سعادت مشتاق گرداند. و آن جز به دردی محسوس و لذتی محسوسِ دریافته نبود، زیرا چیزیکه به ذوق دریافته نشود اشتیاق آن عظیم نباشد. **فایده دوم** بقای نسل و دوام وجود است. (احیاء ربع مهلکات ص ۲۰۸)

www.ketabton.com

قابل ذکر است که نظریه پردازی فروید در بارهٔ لیبیدو، مورد تأیید بسیاری از دانشمندان روانشناسی قرار نگرفته است. از جمله، اریک فروم، با وجود تمجید همیشگی از فروید، با تئوری لیبیدوی او موافق نیست. گوستاف یونگ نیز، با این نظریهٔ فروید مخالفت کرده و نظریهٔ ناخود آگاه جمعی (Collective Unconscious) را مطرح ساخت که غریزهٔ جنسی نیز شامل این ساختمان روانی- بیولوژیک می گردد. یونگ، انسان را در زمان تولد تنها مجموعه یی از غرایز حیوانی ندانسته، بلکه یک تعداد از کشش های جامعه پذیری و اجتماعی را نیز به شکل از قبل پروگرام شده در ذات او می پذیرد. از نظر یونگ، ناخود آگاه جمعی، مجموع عکس العمل های ارثی ولادی از قبل موجود در ساختمان روانی انسان می باشد که در جریان تکامل تدریجی او به میان آمده اند. مثلاً، حس پیش بینی در مقابل پیشآمد ها و حوادث بیرونی و یا عکس العمل کودک در مقابل رعد و برق، تاریکی، تنهایی و امثال آن ها.

هم چنان، الفرید ادلر[10] که از جملهٔ همکاران فروید بود، با این دیدگاه او مخالفت کرده و گفته است که نیاز به امنیت و تحقق خودی، قوی ترین محرکه را نزد انسان تشکیل می دهد. ادلر، عقیده داشت که همه انسان ها به یک نوعی احساس خود کمتر بینی می کنند، چنانکه همین احساس خود کمتر بینی باعث می شود که انسان جهت جبران احساس حقارت و کسب احساس برتر و بهتر بودن به هرگونه تلاش ها دست بزنند. در صورتی که این کمبود به درستی معاوضه نشود، در فرآیند خویش می توانند تشوشات روانی را سبب شوند.

---

[10] Alfred Adler (1937 - 1870). از شخصیت های مشهور جهان روانشناسی است. او در ابتدا همکار فروید بود. بعد از 1907، از نظریات فروید فاصله گرفت و بعد تر مکتب Individual Psychology (روانشناسی فردی یا فرد نگر) را پایه گذاری کرد.

www.ketabton.com

ج- محركهٔ خود دوستی طبیعی (Primary Narcissism)

نارسیسیزم به مفهوم کلی آن "خود دوستی" و محافظت از خود را می گویند. این محرکه یکی از برازنده ترین قوه های ذاتی نزد انسان است که در خدمت " اثبات خودی" او قرار دارد. در صورتی که زمینهٔ "خود" شدن و "ابراز خودی" کردن در آوان کودکی با موانع رو به رو شود، می تواند اشکال مختلف اختلال نارسیسیزم یا خود- شیفتگی را در انسان سبب گردد.

خود دوستی در حقیقت خویش تلاشی برای "خود" شدن است تا انسان خود را به مثابهٔ موجود درك شونده، درك کننده و همآهنگ با جهان بیرون احساس کرده و از موجودیت خویش احساس رضائیت کند. بنابر این، کوشش انسان به منظور اثبات خودی کدام مریضی شمرده نمی شود، بلکه افادهٔ يك عزت نفس سالم یا Self-respect به حساب می رود. زیرا هر انسان طبیعتاً در تلاش آن است که زندگی اش یک مفهوم و محتوای خاص را در بر داشته باشد، در غیر آن حیات نیز مفهوم و معنای خود را از دست داده، سستی و وابستگی جانشین تلاش و بالندگی انسان می شود. به فرمودهٔ فردوسی بزرگ:

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان بماند منش پست و تیره روان (شاهنامه)

سیگفرید سپف در مورد پدیدهٔ خود دوستی می گوید: نیاز خود دوستی به طور عموم در این نهفته است تا برای هر يك از وظایف "من" هویت مناسب زمان و ایدآل را در اجرای عمل معینی تولید کند، به گفته فینشل: يك هویتی که خود را به شکل احساس خودی و یا بهتر بگوییم عزت نفس نمایان می سازد (Zepf 1997, p. 77) .

www.ketabton.com

محرکهٔ خود دوستی از دیدگاه روانشناسی تحلیلی، یک نوع انرژی و سوق طبیعی هست که جهت تمثیل واقعی "من" و کسب رضائیت از "خود"، انسان را برای مقابله با هر گونه سختی ها و موانع آماده می سازد. سگموند فروید، خود دوستی را به حیث ضرورت مراحل تکامل شخصیت و خودی با ثبات ارزیابی کرده است.

این محرکه، ما را آمادهٔ مجادله با هرگونه سختی ها و موانع زندگی می سازد، تا اینکه با غلبه بر دشواری ها و کسب مؤفقیت، احساس بهتر بودن و شادابیت کنیم. این گونه مجادله و تلاش برای مؤفق بودن و بهتر بودن را می توان در سعی و کوشش شاگردان جهت کسب نمره های بلند تر و هم چنان در مسابقات سپورتی جوانان، در فدا کاری یک استاد و یا یک پدر مسئول و ... مثال داد. انسان، گاهی به خاطر کسب احساس بهتری و ابراز خودی به تمرینات سخت دست می زند. به قطب شمال سفر می کند و حتی گاهی جان خویش را نیز به خطر می اندازد تا اینکه اثبات خودی کرده باشد. بنابر این، می توان گفت که محرکه خود دوستی، منبع تلاش و کوشش انسان به خاطر بهتر بودن، متبارز بودن و خود نمایی (EgoEnhancement) او به شمار می رود.

هاینس کهوت[11] (1973)، خود دوستی سالم را یک قوهٔ مهم ساختمان شخصیت و افادهٔ یک "من" قوی و سرشار از علاقه به زندگی می شمارد که قابلیت حفظ ثبات روانی و بر آورده ساختن نیاز های زندگی خویش را دارد و اختلال آن را ناشی از انکشاف یک "من" ضعیف می داند، چنانکه جهت جبران خود، بیشتر به شکل خود بزرگ بینی تبارز می یابد. او در

[11] Heinz Kohut (1913-1981)، یکی از روان تحلیلگران نخبهٔ امریکایی است. "تشوشات نارسیسیزم" از جملهٔ مشهور ترین آثار او محسوب می شود.

www.ketabton.com

بارۀ این محرکه گفته است: نارسیسیزم یعنی پیرایش خودی، مفهوم خیلی وسیع را در برمی گیرد. پس درست است که گفته شود (خود دوستی) نیمی از محتوای روان انسان را می سازد، در حالی که نیم دیگر آن، عینیت را نمایش می دهد. (Kohut 1973, p. 13)

موجویت این محرکه است که انسان، نیاز های روانی، جسمانی و آن رویداد هایی که به زندگی واقعی او ارتباط می گیرند را نیز بیشتر از همه مورد علاقه و توجه خاص خویش قرار می دهد. از این سبب بسیاری از وقایع و اتفاقات مهم در جهان، که با علایق فردی ما ارتباط نمی گیرند، کدام توجه خاص و یا نگرانی بیش از حد ما را بیدار نمی سازند. چنانکه اگر مورد توجه نیز واقع شوند، باز هم عواطف ما را کمتر مشغول خویش می سازند و تنها در سطح شناخت عقلی ما باقی می مانند.

هم چنان، انسان با وجود اینکه نظم اجتماع را مراعات کرده و حقوق دیگران را احترام می کند، بازهم خود را بیشتر از دیگران دوست دارد و می خواهد متبارز تر از دیگران باشد. همین که ما به طور غیر ارادی گاهی اطرافیان خویش را با اظهار من چنان کردم، من فلان هستم و من می خواهم چنین کار را انجام دهم، متوجه خویش می سازیم، به خاطری است که می خواهیم تبارز داشته باشیم. چنانکه، بعضی انسان ها در صورت نا رضایتی از خویش و نرسیدن به هدف و آرزوی خویش، به شکل ناخود آگاه، با حسادت، جدی نگرفتن و کم بها دادن دستآورد های دیگران، می خواهند خود را از احساس خود کمتر بینی رها سازند.

اما، به هر اندازه که انسان به خود آگاهی بیشتر دست می یابد، رفتار او با شناخت از خود و دیگران با شکسته نفسی همراه گردیده، از نفی دیگران دست بر می دارد. ضرب المثل مشهور ما که می گوید: " آنچه به خود می

www.ketabton.com

پسندی به دیگران نیز پسند کن" را به فلسفهٔ زندگی خویش مبدل می سازد. در کتاب انجیل نیز آمده است: "همانطوری که خود را دوست داری، دیگران را نیز دوست بدار". چنین فلسفهٔ زندگی، انسان را تشویق به این می نماید تا اهداف و آرزو های خود را با آگاهی از ظرفیت ها و توانایی های خویش بدون حسادت و تخریب دیگران در جامعه تحقق بخشد.

الفرد ادلر، در حالی که انسان را ذاتاً موجود اجتماعی، خلاق و هدفمند می شناسد، عقیده داشت که احساس خود کمتر بینی، محرکهٔ مهم را جهت کسب برتری، پیشرفت و "تحقق خودی" انسان می سازد. به عبارت دیگر، نیاز به جبران احساس خود کمتر بینی باعث می شود که انسان با کوشش و تلاش خویش، احساس تفوق و بهتر بودن را جاگزین آن کند. البته، هدف ادلر از تلاش برای کسب تفوق و برتری، فرمانروایی و قدرت نمایی بر دیگران نیست، بلکه، هدف او خود شگوفایی و تحقق خودی است. (رجوع شود: به مقالات انتخابی ادلر، اثر Ansbacher, H.& Anbacher, R. 1964)

نخبگان جهان اسلام و اهل تصوف، دلیل و علت رسوخ ریشه دار خود دوستی در نهاد انسان را از اثر مناسبات و روابطی می دانند، که خداوند بزرگ با بندگان خویش بر قرار ساخته است. این موضوع را مولانا در مثنوی معنوی چنین بیان کرده است:

آدمی اول حریص نان بود — زانك قوت و نان ستون جان بود
سوی کسب و سوی غصب و صد حیل — جان نهاده بر کف از حرص و امل
چون بنادر، گشت مستغنی ز نان — عاشق نامست و مدح شاعران
تا که اصل و فصل او را بر دهند — در بیان فضل او منبر نهند
تا که کر و فر و زر بخشی او — همچو عنبر بو دهد در گفت و گو
خلق ما بر صورت خود کرد حق — وصف ما از وصف او گیرد سبق

www.ketabton.com

چونکه آن خلاق شکر و حمد جوست | آدمی را مدح جویی نیز خوست
خاصه مرد حق که در فضل است چست | پر شود ز آن باد چون خیك درست
ور نباشد اهل ز آن باد دروغ | خیك بدریده ست، کی گیرد فروغ
این مثل از خود نگفتم ای رفیق | سرسری مشنو، چو اهلی و مُفیق
این پیمبر گفت، بشنید قدح | که: چرا فربه شود احمد به مدح

(مثنوی معنوی دفتر چهارم)

ابو حامد محمد غزالی، از جمله چهار صفت انسان یکی آن را با صفات ربانی نسبت داده است. او در احیاء می نویسد: " و از آن روی که او در نفس خود امری ربانی است، چنانکه حق تعالی فرموده است، قُلِ الرَوحُ مِن اَمرِ ربَی، (پس) او دعوی ربوبیت کند، و استیلا و استعلا و تخصص را دوست دارد، و در همه کار ها استبداد و مهتری انفراد طلبد و خواهد که از ربقه عبودیت و تواضع بیرون رود، . آرزو برد که بر همه علم ها مطلع شود، بل (برای خود) علم و معرفت و محیط شدن به حقایق کار ها دعوی کند، و چون وی را به علم منسوب کنند شاد شود، و چون به جهل موسوم گردانند اندوهگین گردد. و احاطت به همه حقیقت ها و قهر و استیلا بر همه مخلوقات از صفتهای ربوبیت است، و آدمی بر آن حرصی دارد". (احیاء ربع مهلکات ص. ۲۳)

عبدالکریم عثمان، نظر غزالی را چنین بیان کرده است: "حب جاه از حب ذات ریشه می گیرد، و هر موجودی که خود را می شناسد، خویشتن را دوست می دارد و نیز دوستدار کمال ذات خود بوده و از احساس چنین کمالی لذت می برد." (دفتر دوم ص. ۷۱)

www.ketabton.com

۳. دیدگاه مکتب روانشناسی تحلیلی در مورد"خودی" و ساختار شخصیت

بحث "خودی" از جملهٔ قدیمی ترین مباحث فلسفی شمرده می شود که در ادبیات اسلامی، به ویژه در تصوف نیز بازتاب خیلی وسیع دارد. "خود" در برگیرندهٔ محرک ها، غرایز طبیعی، سائق ها و سایر جریانات فزیوبیولوژیک و همچنان خصوصیات متبارز و خود آگاه شخصیت می باشد. "خود" را می توان ترکیبی از ادراکات، تصورات، افکار و شناخت فرد از خویشتن نیز تعریف کرد که در اثر برخورد متقابل با محیط بیرونی شکل می گیرد.

روانشاسی تحلیلی "خود" یا (Self) را حاصل پیوند "من" با قوه های غریزی و ذاتی در یك طرف و عینیت اجتماعی در جانب دیگر می داند. چنانکه همآهنگی و تعادل این سه لایه باعث تکامل روانی- اجتماعی سالم و شخصیت متعادل می شوند. در روانشناسی این سه بخش به نام های Id (نهاد)، Ego (من)، Super-ego (من برتر) نامیده می شود. به این ترتیب، نهاد، من و من برتر سه قسمتی اند که مشترکاً ساختمان شخصیت انسان را تشکیل می دهند.

الف- Id یا نهاد

نهاد، در بر گیرندهٔ غرایز و ساحات پوشیده شخصیت بوده، کاملاً نا خود آگاه عمل می کند و با واقعیت های جهان بیرونی ارتباط ندارد. نهاد را می توان نفس اماره بالسئو نیز نامید. چنانکه، نفس خارج از حوزهٔ اخلاق و

www.ketabton.com

عقلانیت قرار داشته، اصول، مقررات و نهی از منکر را نمی شناسد. نهاد نیز تنها در جستجوی تامین نیاز های جسمانی، جنسی و بیولوژیک خویش بوده، تفکر و عاقبت اندیشی را نمی شناسد و می خواهد به اساس حکم غرایز و سائق ها اجراات کند و مثل یك کودک دو سه ماهه از موجودیت خویش نیز آگاهی ندارد. چنانکه این قوه به وسیلهٔ فرهنگ و جامعه پذیری تحت کنترول قرار می گیرد.

به عقیدهٔ فروید، نهاد مشخصهٔ ساحاتی است که در آن ایروس و تناتوس و هم چنان غرایز، هیجانات و سایر کشش های طبیعی جاگزین هستند. مبتنی بر نظریات فروید و طرفداران مکتب او، انسان بیشتر فکر می کند که مسیر اعمال و رفتار خویش را خود او به طور آگاهانه تعیین می کند، در حالیکه، همین سوق ها و غرایز طبیعی اند که خواهشات خود را به یک طریقی از جانب "من" برآورده می سازند. بنابر این، نمی توان گفت که "من" به طور کل مرجع آگاهی می باشد. مثلاً، انسان با احساس سردی در بدن، بدون اینکه فکر کند، خود را به آتش نزدیک می سازد. یا قبل از اینکه فکر کنیم یک صحنهٔ دلکش ما را به سوی خویش جلب می کند و مانند این ها. از نظر فروید، نهاد در پهلوی اینکه معرف مجموع کشش ها و قوه های طبیعی می باشد، ذخیره گاه امیال عقب رانده شده نیز محسوب می شود که در زمان کودکی به اثر قبولاندن پرنسیپ واقعیت و محدود ساختن پرنسیپ لذت، جهت کاهش جدال درونی به ناخود آگاه انسان سپرده می شوند. چنانکه او بسیاری از بی موازنگی های روانی، مخصوصاً تشوشات نوروتیك را نیز به همین تنش های دوران کودکی مرتبط می سازد.

www.ketabton.com

ب- Ego یا "من"

"من" بخش سازندهٔ شخصیت می باشد که با تأثیر پذیری از نقش فرهنگ و تربیت و با بزرگتر شدن سن کودک برجسته و متبارز می گردد. "من" بیان خودی یك انسان نیز می باشد. همین که می گوییم " من چنان کردم و من چنین هستم و من ...." معنی این را می دهند که ما از وجود خویش واقف هستیم. اگرچه "من" قسمت های ناخود آگاه شخصیت را نیز با خویش حمل می کند، اما به طور کل پدیده هایی از قبیل ادراکات آگاهانه، تفکر، حافظه، اراده و سایر وظایف حرکی مربوط به این بخش شخصیت می شوند.

وظیفهٔ "من" یا ایگو به طور کل، حفظ تناسب و تعادل بین خواهشات نفس در یك قطب و انتظارات جامعه در قطب مقابل آن می باشد تا در اثر تصادم این دو قوه، با تنش درونی و فشار روانی رو به رو نشود. البته، "من" وقتی می تواند چنین تعادل و تناسب را حفظ کند که تربیت والدین و پروسهٔ جامعه پذیری سد راه خود شدن واقعی کودک نگردیده باشد و اعتماد اولی انسان نیز در مقابل جهان بیرون خدشه دار نشده باشد.

"من" را می توان مرکز آگاهی انسان نیز قبول کرد که تطابقت خود را با واقعیت های بیرونی برقرار کرده، تلاش می ورزد که قوه های سرکش نفسانی خویش را مطابق رسوم و آداب معمول تحت کنترول بگیرد و جهت ارضای سائق ها و امیال خویش شیوه هایی را انتخاب کند که مورد قبول اجتماع باشند. مثلاً، سائقه جنسی را از راه ازدواج راضی گرداند. کسب مقام را با نشان دادن لیاقت و استعداد بر آورده سازد. بنابر این، هر اندازه که تطابقت انسان با عینیت های بیرونی آگاهانه باشد، به همان اندازه نمایندگی از یك "من" با ثبات می کند.

www.ketabton.com

از دیدگاه فروید، ایگو آن بخش و یا ساحهٔ از نظام روانی شخصیت است که به وساطت آگاهی از موقعیت خویش سعی می کند تا واقعیت های جهان بیرون را بالای نهاد سرکش بقبولاند و در تصادم با اجتماع قرار نگیرد. چنانکه او گفته است: "جائیکه Id است باید که Ego گردد". یعنی که پرنسیپ واقعیت باید جانشین پرنسیپ لذت شود. او، رابطهٔ "من" و "نهاد" را با یک سوار کار و اسپ او مقایسه کرده و می گوید: اگر یک سوار کار نتواند که جلو اسپ سرکش خویش را بگیرد و کنترول کند، برای وی چاره یی باقی نمی ماند، مگر این که به آن طرف برود که اسپ او می خواهد. ایگو نیز امیال نهاد را به چنین شیوه برآورده می سازد، گویی که خود او باشد. (Freud 2007, p. 265)

ابو حامد محمد غزالی این مطلب را به شکل ذیل بیان کرده است: "مثال عقل مثال سواری شکاری طلب است، و شهوت او چون اسب او، و خشونت او چون سگ او. پس هرگاه سوار چابك باشد و اسب او ریاضت یافته و سگ او مودبِ معلم، سزاوار تجح است. و هرگاه که سوار نادان باشد و اسب سرکش و سگ گزنده، نه اسب زیر ران او فرمانبرداری نماید و نه سگ او به اشارت او سوی شکاری گراید، مطلوب حاصل نشود، بل بیم هلاك سوار بود. و نادانی سوار مثل جهل آدمی است، و اندکی حکمت او کندی بصیرت او، و سرکشی اسب مثال غلبه شهوت است، خاصه شهوت فرج و شکم، و کزیدن سگ مثال غلبه و استیلای خشم است" (احیاءعلوم الدین ربع مهلکات ص. ١٦).

کلمهٔ عقل از عقال اخذ شده و در زبان عربی معنی پای بند یا ریسمانی را می دهد که به وسیلهٔ آن زانوی شتر را می بندند. چنانکه اگر یک شتر

www.ketabton.com

مست ریسمان را بگسلاند، خود سر می شود. نفس نیز اگر از کنترول عقل خارج گردد، مثل اسب سرکش و شتر مست لجام گسیخته می شود.

ج- Super Ego یا (من برتر)

من برتر (فرا من) در قدم اول توسط هویت دادن با والدین به وجود می آید. این قوه از اعتقادات مذهبی، ارزش ها و نورم های فرهنگی جامعه نمایندگی کرده و جایگاه آن وجدان اخلاقی انسان می باشد. این قوۀ اخلاقی است که کار های خوب ما را ستایش کرده و اعمال نادرست و زشت ما را نکوهش می کند. فروید، در پهلوی اینکه نهاد را زیر بنای شخصیت و نیروی حیاتی نامیده است، من برتر را حاصل تکامل اجتماعی و اخلاقی انسان می داند.

من برتر، در حقیقت خویش، درونی ساختن ارزش ها، معتقدات و اخلاقیات جامعه است که در اثر تربیت اجتماعی در شخصیت جای گرفته، انسان را هشدار می دهد تا گرایش های خود خواهانۀ نفسانی خویش را کنترول کرده و مطابق نورم ها و اخلاقیات جامعه عمل کند. "تو باید دروغ نگویی، تو باید به مال و حق دیگران تجاوز نکنی، تو باید بالای ضعیف تر ها ظلم نکنی" و ...

من برتر را می توان با یک مامور تفتیش در یك گمرك سرحدی تشبیه نمود که وظیفۀ او کنترول امتعه است. سوپر ایگو نیز اعمال و رفتار ما را کنترول کرده و آن حرکات و کار هایی را که خلاف ارزش های فرهنگی و اخلاقیات جامعه باشند، مصادره و سانسور می کند. این گونه کنترول به وسیلۀ "من برتر"، نمایندگی از سطح وجدان اخلاقی یک جامعه می کند که در پروسۀ جامعه پذیری در شخصیت جای می گیرد. بنابر این، قبولاندن

www.ketabton.com

ارزش ها، عقاید مذهبی و الزامات اجتماعی که از طریق تربیت هدفمند بالای اطفال صورت می گیرند، نه تنها که یک ضرورت اجتماعی شمرده می شوند، بلکه شخصیت را نیز غنا مند می سازند. اما اگر قبولاندن الزامات اجتماعی (من برتر) با شیوه های بسیار خشن و آمیخته با تنبیه فزیکی صورت بگیرند و کودک آنها را با یک نوع احساس ناتوانی و ترس از مجازات پذیرفته باشد، ایگوی انسان را در یک نوع تنش و جدال دوامدار بین دو قوه یعنی نهاد و من برتر (جدال نفس و وجدان اخلاقی) قرار می دهد که عواقب روانی را نیز در پی می داشته باشد.

بحث جدال این دو قوه، در تصوف و روانشناسی اسلامی نیز ابعاد خیلی گسترده داشته و از جملهٔ مناظرات مهم به شمار می رود. مولانا دلیل این کشمکش را چنین بیان می کند:

در حدیث آمد که یزدان مجید — خلق عالم را سه گونه آفرید
یك گروه را جمله عقل و علم و جود — آن فرشته ست و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوی — نور مطلق زنده از عشق خدا
یك گروه دیگر از دانش تهی — همچو حیوان از علف در فربهی
او نبیند جز که اصطبل و علف — از شقاوت غافلست و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر — نیم او زافرشته و نیمیش خر
نیم خر خود مایل سفلی بود — نیم دیگر مایل عقلی بُود
آن دو قوم آسوده از جنگ و حِراب — وین بشر با دو مخالف در عذاب

(مثنوی معنوی دفتر چهارم)

حکایت شیخ صعنان در منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیز اشاره به چنین جدال باطنی دارد که نفس و عقل شیخ با دیدن دختر ترسا در جنگ قرار گرفته، عقل برای مدتی مغلوب نفس باقی می ماند.

در نهاد هرکسی صد خوك هست — خوك باید سوخت یا زنّار بست

www.ketabton.com

تو چنان ظن می بری ای هیچ کس　　کین خطر آن پیر را افتاد بس
در درون هر کسی هست این خطر　　سر بیرون آرد چو آید در سفر
تو ز خوك خویش اگر آگه نه ای　　سخت معذوری، که مرد ره نه ای

(داستان منطق الطیر ص. ۱۲۵)

ابو معین ناصر خسرو قبادیانی مروزی یمگانی یکی از علمای بزرگ خراسان زمین چنین گفته است: "گوییم که نفس ناطقه اندر هر مردمی فرشته بقوت است، و فرشته بقوت پریست چنانکه گفتیم. و نفس شهوانی و نفس غضبی اندر هر کسی دو دیو بقوت است. هر کسی که ناطقه او مر غضبی او را و شهوانی را بطاعت خویش آرد، آنکس فرشته شود. و هر کس که شهوانی و غضبی او مر ناطقه او را بطاعت خویش آرد، آنکس بفعل دیو شود" (جامع الحکمتین ص ۱٤۳-۱٤٤). به همین منوال، می توان موضوع جدال عقل و نفس را در بسیاری از نوشته ها و آثار دانشمندان اسلامی پیدا کرد. مثلا، در کشف المحجوب، اثر ابو یعقوب سجستانی (قرن چهارم هجری) و تذکرة الاولیاء تالیف شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مطالب زیادی راجع به رابطهٔ نفس و عقل و جدال این هر دو قوه نوشته است. چنانکه، عطار گفته است: "هر که نفس خود را نشناسد برای خداوند خویش خداوند خویش را نشناسد برای نفس خویش" (تذکرة الاولیاء ص 273)

اگرچه، مقولات به کار برده شده در ادبیات اسلامی آن زمان، مورد استفادهٔ روانشناسی امروزی قرار نمی گیرند، اما اگر ما به مفهوم واژه های از قبیل: نفس، دل، عقل و روح و غیره توجه کنیم، دیده می شود که روانشناسی صرفاً یک پدیدهٔ غربی نبوده، بلکه روانشناسی در رابطه با خود شناسی و جدال نفس و عقل در مرکز توجه دانشمندان اسلامی نیز قرار داشته است.

www.ketabton.com

دانشمندان اسلامی محرک ها و قوه های غریزی انسان را نفس امارهٔ بالسئو نامیده اند که نفس لوامه بیشتر با او در جدال است و "دل" بین این دو قوه قرار دارد. چنانکه اگر دل به کمک عقل ملامتگر بالای نفس سرکش غلبه کند، انسان در تصرف روح که آئینهٔ ذات خداوند است، قرار می گیرد و برعکس، اگر نفس بر دل حاکم گردد، او را مانند خود پست و تاریک ساخته، به حیوانیت سوق می دهد.

جدال های که از اثر تصادم محرک ها و قوه های درونی با خواست اجتماع و فرهنگ به میان می آیند و به صورت حل نا شدهٔ آن در نا خود آگاه انسان باقی می مانند، یکی از موضوعات این نوشته را تشکیل می دهند.

٤. جدال های درونی یا Inner Conflicts

جدال از جملهٔ قدیمی ترین مقولات در فلسفه، در مذاهب و در روانشناسی به شمار می رود. این حالت، بیشتر به اثر فعال شدن همزمان دو محرکه و یا دو تمایل هموزن به میان آمده و انسان را در تردد و دو راهه انتخاب یکی از آنها قرار می دهد. به بیان دیگر، وقتی انسان در انتخاب یکی از دو کشش و تمایلی که دارای عین اهمیت و عین جاذبه عاطفی باشند و همزمان مقابل همدیگر قرار بگیرند و او مجبور به انتخاب یکی از آن ها باشد، در تردد و جدال درونی قرار می گیرد که توأم با فشار روانی (سترس) نیز می باشد.

www.ketabton.com

بهترین تعریف ها را در مورد حالت تردد، می توان در مثنوی معنوی جستجو کرد. به گونهٔ مثال:

این تردد حبس و زندانی بود که بنگذارت که جان سویی رود
این بدین سو آن بدآن سو می کشد هریکی گوید منم را رَشد

(مثنوی دفتر سوم)

این تردد هست در دل چون وغا کین بود به یا که آن حالِ مرا
در تردد می زند برهمدیگر خوف و اومید بهی در کر و فر

(مثنوی دفتر ششم)

ابو حامد محمد غزالی در بارهٔ جدال درونی انسان می نویسد:"و پیوسته میان دو لشکر متردد می باشد و میان دو گروه کشاکش می نماید، تا آنگاه که بر دل کسی غالب باشد آنچه بر او سزاوار تر بود" (احیاء ربع مهلکات ص ۹۹).

قرار گرفتن در دو راهه انتخاب و حالات تردد را که باعث فشار روانی (سترس) می شود، به یقین که هر یک ما در زندگی خویش بار بار تجربه کرده ایم. چنانکه ما مجبور بوده ایم تا بلآخره یک تصمیمی اتخاذ کنیم و خود را از فشار روانی آزاد سازیم. البته، انسان هر قدر که در تصمیم گیری بین دو پدیده و دو کشش بیشتر تعلل نماید، به همان اندازه تحت فشار روانی بیشتر قرار گرفته و انرژی زیاد تر را غرض جستجوی راه حل به مصرف می رساند.

کارن هارنی[12]، می گوید: از این که انسان یک موجود متفکر است و قدرت تصمیم گیری و انتخاب را دارد، این توانایی برای او هم یك امتیاز شمرده می شود و هم عاملی جهت فشار روانی می باشد. در حالی که رفتار

[12] - Karen Horney (1952- 1885). از اطبای روانشناسی متولد هامبورگ جرمنی است که در 1932 به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرد و از جملهٔ پیشگامان Neo-psycho-analysis به شمار می رود. هورنی نیز، با رد پارهٔ از نظریات فروید، به خصوص، نظریهٔ لبیدو، گفت: اکثر بیماری های روانی در اثر رابطهٔ نا مناسب و برخورد خشن با اطفال به وجود می آیند.

www.ketabton.com

حیوانات عمدتاً توسط غرایز تعیین می گردند. مثلاً، شیوهٔ جفت گیری، جستجوی غذا، مقابله با خطرات و حفاظت از بچه ها کم و یا بیش در سرشت شان نهفته است (Horney 1989, p. 19) .

از نظر روان تحلیل گری، حالت تردد (Conflict Situation) نزد انسان وقتی رخ می دهد که محرك ها و خواست های درونی او با واقعیت بیرونی در تعارض قرار بگیرند و او مجبور به انصراف از یکی آنها ها گردد. در حالی که "من" انسان می خواهد هر دو قوه (هم نفس و هم اجتماع) را به گونه یی راضی نگه دارد، تا اینکه همیشه یک نوع تعادل بین نهاد و من برتر وجود داشته باشد. چنانکه، هدف تداوی روان تحلیل گری نیز این است که "من" را در برابر افسون گری نفس و فشار های بیرونی تقویت نماید تا انسان در شرایط جدال بر انگیز زندگی نیز ثبات روانی خویش را به طور آگاهانه حفظ کرده بتواند.

کورت لوین[13] (1935)، تنش یا جدال را به سه شکل تقسیم کرده است:

اول- جدال ناشی از تقرب- تقرب (appetence - appetence) یا خواستن - خواستن است. دوم- جدال بین تقرب در مقابل اجتناب و یا خواستن و نخواستن (appetence - aversion). سوم- جدال بین اجتناب- اجتناب یا نخواستن در مقابل نخواستن (aversion - aversion) است.

غزالی نیز در بیان زود گشتن دل و انقسام دل ها به سه شکل تردد اشاره می کند: "پس گاهی میان دو فریشته در کشاکش باشد، و گاهی میان دو دیو، و گاهی میان فریشته ای و دیوی، و هرگز مهمل نباشد" (احیاء ربع مهلکات ص ٩٤).

---

[13] Kurt Lewin (1947- 1890). از جملهٔ بنیان گزاران روانشناسی اجتماعی تجربی و از جملهٔ یکی از چهار دانشمند پایه گذار مکتب روانشناسی گشتالتی برلین می باشد. نظریات او در ساحهٔ علوم اجتماعی تا به حال از اعتبار زیاد برخوردار هستند.

www.ketabton.com

شکل اول- خواستن و خواستن: در قسمت انتخاب دو هدف مطلوب دچار تردید گردیدن است. مثلاً، یک جوان در امتحان کانکور بین انتخاب رشتهٔ طب و حقوق در تنش قرار می گیرد که کدام یک را انتخاب کند. همچنان، بعضاً ما درعین روز به دو محفل خوشی دعوت می شویم و برای اینکه در کدام یک از این محافل شرکت کنیم در تردد قرار می گیریم.

شکل دوم- خواستن و نخواستن: مثلاً، تعداد زیادی از افغان ها در خارج کشور می خواهند دوباره به وطن بر گشت کنند، ولی نسبت بی امنیتی و سایر مشکلات از برگشت دوباره منصرف می شوند. **شکل سوم-** نخواستن و نخواستن: مثلاً، بعضاً وقتی انسان جهت اجرای یک کار به یک دفتر می رود، مجبور می گردد یا رشوه بدهد و یا از اجرای کار خویش منصرف شود.

قابل ذکر است که شدت و سطح جدال های درونی هر انسان مربوط به سطح خود آگاهی فردی و نیز مربوط به سطح فرهنگ و سنت های رایج جامعهٔ مربوطه می شود. چنانکه، اگر فرهنگ جامعه بسیار سنت گرا و نا شکیبا باشد، آرزو های فردی انسان نیز در این گونه جوامع اکثراً در تعارض با خواسته های فامیل، قوم و یا گروپ قرار می گیرند و عرصهٔ انتخاب یا امکانات راه حل را محدود تر و تنگ تر می سازند. مثلاً، با وجود اینکه انسان مخالف یک سلسله رواج ها و مراسم پر مصرف می باشد و یا اینکه پول کافی برای این گونه رسوم ندارد، باز هم نسبت اینکه عضو یک جماعت است، به قیمت قرضدار شدن نیز به پیروی از آنها مجبور می شود. در این جا می بینیم که اعتقادات شخصی انسان با انتظارات جماعت در تضاد قرار گرفته، فشار روانی را سبب می شوند.

www.ketabton.com

مثال دیگر: پسر و دختری که همدیگر را دوست دارند و می خواهند با هم ازدواج کنند، گاهی با مخالفت غیر قانع کنندهٔ والدین و خانواده روبرو می شوند. این حالت جوانان را بیشتر در یك جدال درونی شدید بین دو انتخاب قرار می دهد. در یک طرف عشق و علاقه به یکدیگر، در جانب دیگر آن احترام معنوی به والدین می باشد که نمی توان از یکی آنها به سادگی منصرف شد.

چنین موقعیت، فشار روانی قابل ملاحظه است که انسان را با اعتقادات، معنویات و ارزش های درونی شدهٔ او در تنش قرار داده و نسبت این که هر دو قطب مسأله اهمیت دارند، می توانند ماورای مقاومت روانی انسان قرار بگیرند و باعث اختلال عاطفی به شمول افسردگی های روانی شوند. ازدواج های اجباری دختران که گاهی به خود سوزی و خود کشی می انجامند، نیز از چنین فشار های روانی ریشه می گیرند.

به این ترتیب، جدال هایی که از اثر تصادم افکار، انتظارات، آرزوها و احساسات انسانی ما در مقابل واقعیت های بیرونی به میان می آیند، بخشی از زندگی روانی- اجتماعی ما را تشکیل می دهند، چنانکه ما مجبوریم آنها را حل کنیم. ک. هارنی می گوید: وقتی ما با یك جدال درونی رو به رو می شویم و آن را شناسایی می کنیم، باید آماده و قادر به این باشیم که از یکی و یا از دیگر آن گذشت کنیم. اما نسبت اینکه احساسات و اعتماد ما در چنین حالت مغشوش می باشند، توانایی دست کشیدن آگاهانه و روشن کمتر موجود می باشد و شاید هم که بسیاری از انسان ها به اندازهٔ لازم قاطع نبوده و خوش نیستند که به سادگی از چیزی انصراف نمایند. اما انسان برای اینکه بلآخره مسؤولیت تصمیم گیری را به دوش بگیرد، ضرورت به یک آمادگی و توانایی دارد. علاوه بر این، با قبول این خطر که در صورت اتخاذ یك تصمیم

www.ketabton.com

اشتباه آمیز، جرأت آن را نیز داشته باشد تا مسؤولیت را به دوش خود بگیرد، بدون اینکه کسی دیگر را مقصر بسازد. بنابر این، پیش شرط این احساس، که این کار من و این تصمیم من است، واضحاً به استقلال و قدرت درونی بزرگتر ضرورت دارد، در مقایسه به اینکه انسان های امروزی توان آن را دارند (Horney 1989, p. 21).

البته، چنین استقلال شخصیت و قدرت تصمیم گیری مستلزم یک ارادهٔ قوی می باشد که در اثر حاکم بودن بر نفس و مؤثر واقع شدن بالای محیط زیست انکشاف می کند.

اراده یکی از شاخصه های عمدهٔ هویتی بوده و محرکهٔ مهم برای ابراز خودی و استقلال شخصیت به شمار می رود. این گونه ارادهٔ قوی و قدرت تصمیم گیری در صورتی انکشاف کرده می تواند که زمینهٔ "خود" شدن واقعی در آغاز تربیت و پروسهٔ جامعه پذیری برای انسان مساعد شده باشند. در این صورت است که انسان اعتقادات و اهداف خویش را با اعتماد به نفس قوی و بدون ترس و لزومدید دیگران در صحنهٔ زندگی به اجرا می گذارد. اما در مواردی که "خودی" و اتکاء به نفس انسان در اثر بر خورد انحصار گرانهٔ والدین و استادان در زمان کودکی تخریب گردیده باشد و عوامل مغشوش کنندهٔ اجتماعی نیز عواطف را تحت تأثیر بگیرند، باعث می شوند که انسان در مواجه شدن با مشکلات و موانع زندگی در تنش قرار گرفته، به درستی و زودی تصمیم گرفته نتواند.

به بیان دیگر، اگر شناخت خودی و خود باوری ما در زمان کودکی مختل شوند، نمی توانیم که عملیه های دفاع روانی خویش را در مقابله با شرایط جدال بر انگیز زندگی آینده به طور درست آن عیار کرده و یک تصمیم متناسب در برابر عامل فشار روانی اتخاذ کنیم. از این سبب انسان برای

www.ketabton.com

مدت طولانی تر در حالت تردد باقی می ماند و انرژی روانی زیاد تر را به مصرف می رساند. همچنان، انسان های که بدون تفکر و اندیشیدن روی جنبه های مثبت و منفی یک مسأله تصمیم شتابزده می گیرند و فاصلهٔ عمیقی بین عقل و احساسات آنها وجود دارد، شامل این گروپ می شوند. زیرا که این ها نیز در مقابل فشار روانی بسیار نا استوار می باشند.

البته، به طور عموم نیز، زمانی که انسان با یک موقعیت غیر عادی و پر تنش مواجه می شود، احساس فشار روانی (سترس) می کند و به انرژی روانی بیشتر ضرورت دارد. مثلاً وقتی ما با یك خطر یا یک موقعیت دشوار از قبیل، آخرین شانس امتحان یا اتخاذ یک تصمیم مهم، رو به رو می شویم، عینیت به زودی در دماغ ما ثبت شده، تمام غدوات هورمونی، جریان خون و عضلات بدن مان را از طریق فزیولوژیک آمادهٔ دفاع روانی و فزیکی می سازند. در چنین حالات، اگر فشار روانی هر قدر دوام دار باشد، به همان اندازه انرژی انسان زیاد تر به مصرف می رسد و گاهی با علایمی از قبیل: مشکل تمرکز، نا آرامی مبهم درونی (Anxiety)، لرزش دست ها، خشکی دهن و گلو، ضربان قلب و امثال آن همرایی می شوند.

بنابر این، آن عده از افرادی که دارای اراده و اعتماد به نفس ضعیف تر هستند، در تصمیم گیری و انتخاب خویش زیاد تر در تنش درونی قرار گرفته، انرژی زیاد به مصرف می رسانند و جهت فرار از جدال درونی، مجبور به پیروی از تصامیم و اوامر دیگران می گردند و چه بسا می پذیرند و اجازه می دهند که دیگران به جای آن ها تصمیم بگیرند. این گونه افراد، نسبت ضعف اعتماد به نفس خویش از مجادله و مقابله با موانع و دشواری های زندگی نیز می ترسند و در مقابل سختی ها عقب نشینی اختیار می کنند. چنین ترس و عقب نشینی، جرأت ابتکار و احساس مسئولیت پذیری را نیز

www.ketabton.com

در نزد انسان فلج ساخته او را به سوی وابستگی فزاینده تر سوق می دهد. در حالی که اعتماد به نفس قوی اسلحهٔ انسان در مقابل خطرات و مشکلات زندگی به شمار رفته و او را کمک می کند که بر موانع و دشواری ها غلبه حاصل کند. ارادهٔ قوی و استقلال شخصیت، گفتار انسان را با رفتار او نیز همآهنگی می بخشد.

حالا باید ببینیم که آیا احساس بی امنیتی، بی ثباتی اجتماعی و دولت های ضعیف نیز می توانند باعث تشدید جدال های درونی و سترس روانی نزد افراد یک جامعه گردند؟

بلی، وقتی مردم احساس بی امنیتی کنند و دولت ها که به ظاهر از منافع مردم خویش نمایندگی می کنند، به قانون شکنی و فساد آلوده شوند، تناقض در گفتار و رفتار آنها حاکم باشد، بی اعتمادی و نومیدی را در بین جامعه بالا برده سبب فشار روانی بیشتر نزد اعضای یک جامعه می شوند. مثلاً، وقتی مردم می بینند که قانون شکنی و فساد در سلسله مراتب بالایی حاکم شده، به یقین که چنین حالتی انسان عادی جامعه را نیز در یک جدال درونی بین وجدان اخلاقی و علایق خاص فردی او قرار می دهد.

اگر قبول کنیم که عشق و نفرت، راست و دروغ مثل شب و روز دو طرف زندگی بوده و در مقابل هم قرار دارند. به همین گونه، احترام به ارزش ها، قوانین و احساس مسؤولیت اجتماعی نیز از جمله عناصر عمدهٔ اخلاقی و فرهنگی به شمار می روند که در استحکام ثبات و امنیت اجتماعی خیلی مهم می باشند. در حالی که پامال ساختن ارزش ها و قوانین از جانب رهبران و سرمشق های اجتماعی باعث می شوند که مردم نیز با از دست دادن اعتماد به آینده، به اساس منافع شخصی خویش در جامعه عمل کرده، خود را مجبور به اطاعت از قوانین و اصول ها احساس نکنند. مثلاً، وقتی

www.ketabton.com

مردم ببینند که باز هم اشخاص استفاده جو، قانون شکن و زورگوی از شهرت، مصونیت و امکانات بهتر زندگی برخوردار هستند، انسان عادی جامعه نیز اعتقاد پیدا می کند که بدون زور و قدرت هیچ کاری به پیش نمی رود. به ویژه جوانان بزرگ شده با محرومیت های گوناگون و بدون سرمشق های معنوی، تشویق می شوند که قانون جنگل را فلسفهٔ زندگی خویش بسازند. چنانکه، همین اکنون و با تأسف شعار "اگر زور نداشتی پامال هستی" به فلسفهٔ زندگی تعداد زیادی از جوانان تبدیل شده است.

وقتی، یک جوان محروم از نیاز های زندگی و شغل مناسب، عرصه را برای خویش بسیار تنگ می بیند و در عین حال ناظر بر آنست که یکی از همقطاران او از طریق واسطه و ارتباط با یک سهمدار قدرت به مقام و شهرت می رسد، چی راه انتخاب دیگر برای او باقی می ماند؟ مگر اینکه با پیروی از افراد زورمند و قوماندان های قومی، خود را مصون تر احساس کند و نیز امکانات بهتر را به دست بیآورد.

در افغانستان امروزی، بسیاری از جوانان تحصیلکرده با وجود آگاهی از تناقض در گفتار و عمل رهبران و ضعف توانایی سیاسی آنها، بازهم وقتی با این واقعیت رو به رو می شوند که امکانات پیشرفت و دستیابی به هدف تنها از طریق روابط با قوماندان ها، وکلا و رهبران قومی میسر می باشد و بدون وابستگی به یکی از این آقایون نمی توان مصون بود، در جدال درونی خویش مجبور می شوند که پیوستن به یکی از سهمداران قدرت را انتخاب کنند.

این گونه انتخاب و صف کشیدن در عقب در های قدرت مندان نه تنها استقلال فکری و ارادهٔ واقعی جوانان را سلب کرده و سبب افسردگی استعداد آن ها شده است، بلکه در ذهن سهم داران قدرت نیز این اعتقاد را

www.ketabton.com

تقویت بخشیده است که گویا آنها برتر و فهمیده تر از دیگران بوده و امتیازات به دست آمده نیز شایستهٔ مقام آنها می باشند. چنانکه، این آقایون به خود حق می دهند که در همه جا و در همه احوال از قوم و سمت خویش نمایندگی کرده و پا را از گلیم قوانین نیز فرا تر بگذارند.

چنین پناه بردن به سهم داران قدرت را نمی توان نشانهٔ اعتقاد واقعی و فلسفهٔ زندگی انسان محروم از حمایت قانون دانست، بلکه چنین گزینه، یک نوع همآهنگی انفعالی با زمانه شمرده می شود که جهت کاهش فشار روانی ناشی از احساس بی امنیتی صورت می گیرد و با خود آگاهی انسان سر و کاری ندارد. به بیان دیگر، این گونه همآهنگی و تطابقت یك عملیه دفاعی روانی است که انسان با عقلانی ساختن عینیت، می خواهد خود را به نوعی از گزند جهان بیرونی غیر مصون حفاظت کند، نه اینکه کدام اعتقاد فلسفی و آرمان سازندهٔ سیاسی را، که از خود آگاهی و عشق واقعی انسان سر چشمه می گیرند، تعقیب کند. چنانکه گفته می شود: "اگر زمانه با تو نساخت، تو با زمانه بساز."

فرآیند چنین شرایطی باعث می شوند که ارزش های اخلاقی و اعتقادات درونی شده در شخصیت را با غریزهٔ تنازع بقاء در تصادم شدید قرار دهند و ایگوی انسان را عرصهٔ جدال نهاد و من برتر سازند. در چنین حالات اجتماعی اند که انسان عملیه های دفاعی روانی خویش را به اشکال گوناگون و بیشتر انفعالی آن به کار می اندازد، تا اینکه در بد ترین شرایط نیز از علایق زندگی و بقای روانی خویش دفاع کند.

www.ketabton.com

۵. عملیه های دفاع روانی

عملیه های دفاع روانی یا (Psychological Defense Mechanism) به طور عموم جریانات و عکس العمل های ناخود آگاه اند که در حالات پر تنش، جهت کاهش ترس و اضطراب و یا تلافی احساس خود کمتر بینی به کار انداخته می شوند، تا اینکه انسان تعادل روانی خویش را حفظ کرده بتواند. البته با این تفاوت که عکس العمل یک انسان خود آگاه و با اراده، با عکس العمل شخصی که اعتماد به نفس ضعیف و یا احساس خود کمتر بینی دارد، در مقابل عین فشار و یا مانعه از هم فرق می کنند. چنانکه قبلاً گفته شد، اولی فشار روانی را به شکل فعال آن دفع و دومی به شکل انفعالی آن معاوضه می کند.

از دیدگاه دانشمندان روان تحلیل گری، روان انسان میدان جدال دوامدار بین نهاد و من برتر (نفس و فشار اجتماع) می باشد، چنانکه در صورت غلبهٔ یکی از این دو قوه، یک نوع احساس خود کمتر بینی، اضطراب و یا احساس شرم و گناه نزد انسان نیز بیدار می شوند. بنابر این، "من" به خاطر حفظ تعادل بین این دو قوه و خلق یک جهان ذهنی قابل تحمل، عملیه های دفاع روانی را وسیله قرار می دهد، تا از شدت فشار روانی ناشی از چنین احساس های آزار دهنده بکاهد.

قابل ذکر است که عملیه های دفاعی روانی دوران کودکی که جهت حفاظت از "خودی" صورت می گیرند، یک امر عادی و طبیعی شمرده می شوند.

www.ketabton.com

عملیه های دفاع روانی به ذات خود کدام بیماری نیستند، ولی اشکال انفعالی آن تبازرات بعضی از بی موازنگی ها در سیستم روانی محسوب می شوند. چنانکه، احساس درد، علامهٔ یک مشکل در ناحیهٔ مربوطهٔ بدن و یا سرفه نمودن، عکس العمل در مقابل یک مشکل در طرق تنفسی می باشند. در ذیل به یک تعداد از این عملیه های دفاع روانی که با موضوعات مورد نظر ما بیشتر ارتباط دارند، تماس می گیریم.

مانع شدن یا سرکوب کردن (Repression)

نسبت اینکه ساختمان ارگانیزم انسان همیشه در صدد کسب احساس های خوشآیند می باشد، مایل نیست که پدیده های آزار دهنده را به عنوان واقعیت بپذیرد، با این عملیهٔ دفاع روانی، از ورود افکار آزار دهنده و خاطرات منفی به سطح آگاهی ذهن انسان جلوگیری صورت می گیرد تا از فشار و ملالت روانی کاسته شود. به عبارت دیگر، احساس و افکار منفی که باعث اضطراب روانی یا احساس گناه و شرم در انسان می شوند، به طور ناخود آگاه سرکوب گردیده و از صفحهٔ آگاهی به دور رانده شده، فکر متوجه چیز های دیگر می شود.

این عملیه در حالات تردد و فشار آور نیز به کار می افتد. مثلاً، شخصی که در یک موقعیت دشوار قرار گرفته است و تحمل فشار روانی برایش بسیار آزار دهنده و طاقت فرسا می شود، عامل دلتنگ کننده به شکل ناخود آگاه از صفحه آگاهی او دور ساخته می شود.

www.ketabton.com

کم ارزش جلوه دادن (Devaluation)

یک عملیهٔ نا خود آگاه است، که بر مبنای آن یک عینیت بیرونی کم ارزش و غیر مهم جلوه داده می شود. به این ترتیب، انسان نیاز هایی را که به آن ها دسترسی ندارد و از آنها محروم می باشد، کم ارزش جلوه می دهد تا اینکه احساس خود کمتر بینی نکند. مثلاً، شخصی که یک مقام بلند را در دل آرزو می نماید و احساس می کند که برایش میسر نمی شود، می گوید: "من خودم نمی خواهم، به خاطریکه سبب درد سر می شود". ضرب المثلی هست که می گوید: "دستش به آلو نمی رسد، می گوید آلو ترش است".

انکار (Denial)

یک نوع امتناع از قبول واقعیت بیرونی می باشد. با این عملیه از یک واقعیت آزار دهنده که باعث فشار روانی می شود، انکار درونی صورت می گیرد. این گونه انکار واقعیت با دروغ که یك عملیهٔ قصدی و آگاهانه است، فرق دارد، چونکه به شکل نا خود آگاه صورت می گیرد و هدف آن اعادهٔ یک تصویر رضائیت بخش از جهان بیرون به خاطر حفظ تعادل روانی و جلوگیری از ترس و افسردگی می باشد. مثلاً، فردی که به الکهول معتاد است، نمی خواهد از جملهٔ معتادان شناخته شود، بلکه می گوید الکهول مرا خوش طبع نگه می دارد. مثال دیگر، با وجود اینکه داکتر معالج مریض را هشدار می دهد که مریضی او خطرناک است، باید احتیاط کند، ولی مریض نمی خواهد این خبر نا خوش را به عنوان یک واقعیت بپذیرد و برعکس به بی احتیاطی خویش دوام می دهد.

www.ketabton.com

دلیل تراشی و تعبیرعقلانی نمودن (Rationalization)

این عملیه، یك نوع خود فریبی توسط عقلانی ساختن است که از ضعف اعتماد به نفس سرچشمه می گیرد. انسان به وسیلهٔ این عملیه با استفاده از دلیل تراشی های ظاهراً منطقی، اعمال و رفتار نا درست خویش را موجه جلوه می دهد و به آن ها پایه عقلانی می بخشد. مثلاً، یک شخصی که در همه جا حرف از قانون و عدالت می زند، خود او نیز قانون شکنی کرده با یکنوع دلیل تراشی می گوید: " اگر واسطهٔ دوست خویش را قبول نمی کردم، او از من آزرده می شد"! و یا اینکه می گوید: "شرایط تغییر کرده است"!

قابل ذکر است، که این عملیه با رفتار شخصیت های ضد اجتماعی و سایکوپات که چور و چپاول و قانون شکنی را به طور آگاهانه و قصدی انجام می دهند و یک مریضی شخصیتی می باشد، فرق دارد.

فرا افگنی (Projection) یا وجود خارجی دادن (Externalization)

گناه را به دوش عامل بیرونی انداختن است که بیشتر به صورت ناخود آگاه، تقصیر ناکامی و مسئولیت کاستی ها بدوش شرایط بیرونی یا انسان های دیگر انداخته می شود. در زندگی روزانه به مثال های فراوان آن می توان اشاره کرد. مثلاً، شاگردی که در امتحان نتیجهٔ مطلوب حاصل نمی کند، گناه را بدوش تعصب معلم می اندازد و یا می گوید: "من واسطه نداشتم معلم مرا قصداً ناکام کرد". یا مثلاً مادری می گوید: " پسرم را بچهٔ فلانی از راه کشید".

فرا افگنی و انداختن تقصیر به دوش عامل بیرونی، حکایه از یک حالت انفعالی می کند که جهت کاستن احساس خود کمتر بینی و عذاب درونی

www.ketabton.com

صورت می گیرند. بنابراین، این گونه افراد به عوض اینکه علت ناکامی را در وجود خویش ببینند، آنرا در بیرون از خود جستجو می کنند.

باید افزود که وجود خارجی دادن و عمده شمردن عوامل بیرونی توسط شماری از سیاسیون می تواند نوعی از مردم فریبی و عمل قصدی نیز باشد که با فرا افگنی فرق دارد. چنانکه، حکومت ها و سیاسیون ماکیاولیست به خاطر کتمان ناکامی های خویش این گونه افکار را عمداً تبلیغ کرده و به ذهن مردم می سپارند، تا با نشان دادن دشمن در بیرون، از بار مسؤولیت شانه خالی کنند.

دراماتیک جلوه دادن و هیجانی ساختن

با این عملیه، یک رویداد و یا یک موضوع خیلی برجسته و پر مبالغه ساخته می شود. دلیل آن بیشتر احساس خود کمتر بینی است که انسان به شکل ناخود آگاه می خواهد، با مبالغه پردازی های خویش توجه دیگران را جلب کند. مثلاً، بعضی از مریضان غرض جلب توجه بیشتر اعضای خانواده و داکتر معالج، دست و پای خود را بی حس و بی حرکت نشان می دهند و خوش دارند که همه او را دلداری دهند و یا شخصی با مبالغه می گوید: "چنان محفل عروسی بزرگی برگزار کردم که کسی در عمر خود ندیده و نکرده بود".

برگشت به عقب (Regression)

رجعت به جهان کودکی و وابستگی است. در این حالت، جای فکر کردن و مبارزه در خط اول زندگی را خیالبافی، راحت طلبی و به اصطلاح بی غم باشی اشغال می کند. دست کشیدن از جدیت و مسؤولیت پذیری باعث

www.ketabton.com

می شود که انسان تماشاچی رویداد هایی باشد که به زندگی خود او نیز ارتباط می گیرند. این گونه افراد با وجود داشتن توان فزیکی کافی، از زحمت کشی و کار کردن شانه خالی کرده و مثل اطفال ناز پرورده آرزو دارند که دیگران وظایف آنان را انجام دهند. حتا تقاضای کمک از دیگران را به قیمت توهین و کوچک شدن شخصیت خویش نیز می پذیرند.

دو نیمه شدن و انشعاب درونی (Being Split)

به وسیلهٔ این عملیهٔ دفاع روانی، واقعیت عینی و همچنان بخش های متناقض "خودی" انسان به خوب و بد تقسیم می شوند. از اینکه هیجانات و انگیزه های انسان به صورت طبیعی نیز متشکل از دو قطب، مانند عشق و نفرت، امید و یاس، دوستی و دشمنی و غیره اند، با این عملیه یک قطب آن کاملاً برجسته شده و قطب دیگر آن پنهان می ماند. به بیان دیگر، انسان واقعیت بیرونی را به شکل خوب مطلق و یا بد مطلق آن می بیند. بنابر این، عینیتی را که مورد قبول و رضاییت او نباشد، رد کرده، تنها آن هایی را که مورد پذیرش او باشند، ایدآل و خوب مطلق می پندارد. در این جا حد میانه وجود ندارد، بلکه واقعیت های بیرونی به سیاه و سفید تقسیم می شوند. تصویر وطن و مردم آن نیز یا به شکل ایدآل و بی مانند و یا خراشیده و اصلاح ناپذیر تقسیم می شود. اقوام نیز به خوب و بد تقسیم می شوند.

البته، تصویر خوب مطلق و بد مطلق می تواند که نزد این گونه افراد به زودی نیز تغییر کند. مثلاً، امروز یک شخص را به طور مبالغه آمیز توصیف می کند، فردا با اتهام مبالغوی از همین شخص بد گویی می کند.

www.ketabton.com

شعار "هر که با ما نیست، از ما نیست" نیز با این عملیه سر و کار دارد. موضوع انشعاب درونی در بحث های بعدی وضاحت بیشتر می یابد.

آرمانی ساختن (Idealization)

ایدآل سازی گونه یی از بت سازی و یا قهرمان سازی است. با این عملیه یک عقیده و یا یک شخص در ذهن انسان به شکل ایدآل و دلخواه آن پذیرفته شده و مانع اندیشیدن در بارهٔ نکات ضعف یک پدیده یا یک شخص می شود. به گونهٔ مثال، کرکتر و عقاید یک رهبر تنها با صفات استثنایی و آرمانی آن در ذهن جاگزین شده و از قبول جنبه های ضعیف شخصیت او انکار درونی صورت می پذیرد و به تدریج یک رهبر نابغه، قهرمان، دانشمند، نجات بخش و یا یک معشوقه بی مثال در ذهن او شکل می گیرد. یک مکتب فکری معین نیز به شکل سنگواره و دگماتیک آن پذیرفته شده و آرمانی ساخته می شود.

این نوع ایدآل سازی نوعی از خود باختگی است که انسان با عشق به مطلوب بیرونی، هویت خویش را در هویت برتر از خود و مرجع قدرت منحل می سازد تا خلای کمبود خویش را جبران کرده باشد. بنابر این، هر اندازه که یک ایدألوژی و یا یک رهبر در ذهن آرمانی و استثنایی ساخته شود، انسان به همان اندازه در راه "ایدآلوژی آرمانی" و "رهبر محبوب" به قربانی کردن خویش آماده می شود.

هویت دادن یا همانند سازی (Identification)

با این عملیهٔ دفاع روانی، انسان خود را با ایدآل ها، رفتار و حتی تأثرات شخص دیگر هویت می دهد. این عملیه شکل پیشرفتهٔ آرمانی سازی می

www.ketabton.com

باشد و در قطب مخالف هویت سالم و تکامل روانی- اجتماعی متعادل انسان قرار دارد.

این عملیه بیشتر نزد افرادی تبارز داده می شود که دارای اعتماد به نفس ضعیف هستند و امکانات "خود" شدن واقعی آنها، به دلایل مختلف سلب گردیده و در یک حالت ترس مبهم و احساس ناتوانی زندگی می کنند و بیشتر خود را با کرکتر و رفتار انسان های قدرت مند از قبیل، پدر دیکتاتور، رهبر قومی و پیشوای سیاسی هویت می دهند تا اینکه احساس ناتوانی خویش را به گونهٔ ناخود آگاه به شکل احساس قدرت مند بودن جبران کنند. این گونه همانند سازی حقیقت رویایی شخصیت های وابسته را می سازند. مثلاً، تقلید و پیروی از شیوهٔ گفتار، رفتار و اطوار رهبران را می توان نام برد. همانند سازی و هویت دادن با مرجع قدرت با بحث های بعدی ما ارتباط نزدیک تر دارد.

قابل ذکر است که هویت دادن اطفال با والدین و سر مشق های زندگی یک جریان نورمال تکامل شخصیت به شمار می روند. مثلاً، در بازی های طفلانه، پسران از کار های پدر و دختران از کار های زنانهٔ مادر تقلید می کنند. اطفال وقتی وارد اجتماع می شوند، می خواهند شخصیت های مشهور، مانند: استادان، ورزشکاران و یا اهل هنر را سر مشق زندگی خویش قرار دهند که عملیه های سالم محسوب می شوند.

جبران (Compensation)

یک عملیهٔ دفاعی روانی مثبت می باشد که به وسیلهٔ آن جنبه های ضعیف شخصیت، که باعث احساس حقارت و خود کمتر بینی نزد انسان می گردد، با برازنده ساختن جنبه های مثبت شخصیت جبران یا معاوضه می شود.

www.ketabton.com

البته، هر گونه احساس خود کمتر بینی به شکل نورمال نیز انسان را دعوت می کند که کمبود را به یك نوعی جبران کند. مثلاً، احساس کمبود از لحاظ ذکایی، فزیکی، زیبایی، تحصیل، ثروت، شهرت و امثال آن. چنانکه الفرد ادلر، نظریات خویش را بر همین مبنا استوار ساخته است.

بنابرین، می توان گفت که جبران کمبود یکی از انگیزه های مهمی است که انسان را به کوشش و تلاش جهت تحقق خودی او سوق می دهد. به گونهٔ مثال: یك دختر جوانی که فکر می کند، مقبول و جذاب نیست، می خواهد با کوشایی و کسب دانش عالی کمبود را جبران کند. یا یک جوانی که از ضعف جسمی رنج می برد، ورزش زیبایی اندام را انتخاب می کند. به این ترتیب، عملیهٔ جبران کمبود در اکثر موارد به شکل مثبت آن سیر می کند که آنرا عملیهٔ تصعید نیز می گویند.

در صورتی که، عملیهٔ تصعید برای جبران کمبود به موفقیت لازم نرسد، شخصیت در سایهٔ کمبود قرار گرفته و احساس خود کمتر بینی نیز به همان اندازه بیشتر می شود و برای جبران کردن فعال باقی می ماند. چنانکه، انسان کمبود را بیشتر به طور ناخود آگاه با اشکال مبالغوی و منفی آن جبران می کند. مثلاً، جوانی که مورد توجه جنس مخالف قرار نمی گیرد، با رفتار غیر عادی مانند پوشیدن لباس های عجیب و غریب وغیره می خواهد که توجه را به سوی خویش جلب کند. و یا هم یک آدم ضعیف تر از خود را مورد تمسخر و آزار قرار می دهد. شکل جبران منفی نزد اشخاص خود شیفته بیشتر قابل مشاهده می باشد.

www.ketabton.com

تصعید (Sublimation)

گرایش غریزی تصعید شکل خاص از معاوضه و جبران است و بیشتر جنبهٔ سازندگی و شگوفایی دارد. تصعید در بسیاری از موارد هدایت یک هیجان، به خصوص جنسی، به سوی یک هدف والاتر و مورد تأیید اجتماع می باشد. مثلاً، پسر جوانی که نسبت ضعف اقتصادی و یا چهرهٔ کمتر جذاب خویش مورد توجه دختران قرار نمی گیرد، کمبود را به وسیلهٔ شاگرد ممتاز بودن و کسب مقام تصعید می بخشد.

www.ketabton.com

فصل دوم

نظریات در بارهٔ تکامل شخصیت

۱. تعریف شخصیت

واژهٔ شخصیت (Personality) از زبان لاتین (Persona) یعنی نقاب یا ماسک گرفته شده که از قدیم ها به این سو، به ویژه در هنر تئاتر از آن استفاده می شود. بحث شخصیت یکی از قدیمی ترین، مرکزی ترین و گسترده ترین موضوعات در فلسفه، داستان نویسی، اشعار، هنر سینما و در روانشناسی می باشد.

مقوله شخصیت در برگیرندهٔ آموخته های فرهنگی و تطابقت انسان با محیط زیست و همچنان مجموع غرایز و محرک های درونی انسان می باشد و در عین حال درجه آگاهی او از "خود"، از محیط زیست و از دیگران را بازتاب می دهد. کارل گوستاف یونگ، شخصیت را افادهٔ تمامیت انسان تعریف کرده است.

شخصیت را می توان یک ساختمان نسبتاً استوار دانست که از طریق فعل و انفعالات متقابل غرایز بیولوژیک و محیط زیست شکل می گیرد و مسؤول تنظیم محرک های درونی و رفتار انسان می باشد. چنانکه گوردون آلپورت

www.ketabton.com

گفته است: شخصیت عبارت از تنظیم آن سیستم های روانی و فزیکی پر تحرک است که تطابقت خویش را در محیط زیست افاده می کند.

جیمز ویلز، شخصیت را چنین تعریف کرده است: شخصیت مجموعه یی از خصوصیات متفاوت ذکایی، تأثری و فزیکی است که اطلاق چند خصوصیت آن به یك شخص معین، هم یک فردیت خاص می بخشد و هم مشابهت های معین او را با افراد جامعه نشان می دهد. بر مبنای این که خصوصیات شخصیت هر یك از افراد جامعه به درجه های مختلف از هم فرق دارند، تشخیص شخصیت نورمال از غیر نورمال را نیز تفاوت های جدی و استثنایی این ها نمی سازند، بلکه بهتر است تعریف شخصیت فردی در رابطه با طیف فرهنگی همان جامعه مطالعه شود. به این طریق متن اجتماع نورمال بوده و غیر نورمال کسانی اند به صورت واضح از حد اعتدال فرا تر می روند. (Willis 1989, p. 69)

منظور از مشخصات خاص شخصیت، عبارت از خصوصیات خاص و سازمان یافته یی اند که کرکتر و سلوك اجتماعی یک انسان را در هر زمان و مکان متبارز ساخته و او را از انسان های دیگر جامعه متفاوت نشان می دهد. البته، شخصیت هر انسان از لایه های مختلف، خصوصیات مختلف و ابعاد مختلف تشکیل یافته و در تشکل هر یک از مشخصات آن، باز هم عوامل و فاکتور های مختلف ذیدخل می باشند. بنابر این، سازمان یابی شخصیت، تنها و تنها منحصر به عوامل ذاتی نمی شوند، بلکه می بینیم که شرایط محیط زیستی از قبیل عوامل فرهنگی، اجتماعی، تربیتی، اقتصادی و امثال نیز در شکل گیری آن نقش دارند.

قابل ذکر است که، خصوصیات فردی یا جنبه های ظاهری شخصیت از قدیم ها به این طرف، بر مبنای تأثرات مثبت و یا منفی ارزیابی می گردد

www.ketabton.com

که یک شخص از رفتار و اعمال خویش بالای اطرافیان به جا می گذارد. یعنی که شخصیت در محک نماد ها و هنجار های فرهنگی جامعه ارزیابی می شود. در حالیکه علم روانشناسی به جنبه های پوشیدهٔ شخصیت علاقه می گیرد.

۲. مراحل رشد شخصیت و رابطهٔ آن با محیط زیست

این مسأله، یک حقیقت پذیرفته شده است که هر کودک از همان سپیده دم زندگی خویش یک سلسله استعداد ها و قابلیت های را در نهاد خویش نهفته دارد که لازمهٔ تکامل روانی- اجتماعی یک انسان بالغ می باشد. به گونهٔ مثال، همین که یک طفل در ماه اول زندگی به مقابل سر و صدا عکس العمل نشان می دهد، تبسم می کند و حرکات دیگران را با چشمان خویش تعقیب می نماید، نمایندگی از قابلیت های ذاتی او می کنند.

به همین گونه، کودک در ماه های بعدی انگشتان خویش را تفتیش کرده، در مقابل خنده و رفتار دیگران عکس العمل نشان می دهد و به اشیای قابل دسترسی چنگ می اندازد، به تدریج اقارب نزدیك خویش را شناسایی کرده و برای ابراز خوشی، رضائیت و یا بیحوصلگی اش صدا های مختلف تولید می کند و بعدتر به تنهایی می نشیند و سر انجام راه می رود و به سخن می آید. همچنان، ابراز منیت کرده، صفات اخلاقی را در شخصیت خویش انکشاف می دهد که همه نمایندگی از چنین استعداد ها و قابلیت ها می کنند.

www.ketabton.com

می بینیم که آیندهٔ روانی اجتماعی چنین موجودی با تمام استعداد های باالقوهٔ او در اختیار محیط زیست قرار می گیرد. در اینجا، منظور از محیط زیست، شرایط زندگی فامیلی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، جغرافیایی و غیره می شوند که بالای ظرفیت های ذاتی یک کودک مؤثر واقع شده و آثار اجتناب ناپذیر خود را در تشکل شخصیت به جا می گذارند. بنابر این، شرایط محیط زیستی با اثرات مثبت و یا منفی خویش می توانند که هم باعث شگوفایی قابلیت ها و ظرفیت ها گردند و هم سبب افسردگی و درجا زدگی استعداد های فردی انسان شوند.

اریك اریکسن[14] (1999) از جملهٔ روانشناسان نخبه یی است که با توجه به نظریه پردازی های فروید و یونگ، مراحل تکامل شخصیت را در رابطه با تأثیرات محیط زیست بررسی کرده است. اریکسن، برخلاف جان لاك و ژان ژاك روسو که اولی انسان را در آغاز تولد به تخته سفید تشبیه کرده و نقش اجتماع را تعیین کننده می داند. و دومی رشد شخصیت را به توارث و عوامل ذاتی خود انسان مربوط می سازد، او تکامل شخصیت را به حیث یک پروسهٔ روانی- اجتماعی و نقش متقابل این دو عامل مهم مورد تحقیق قرار داده است. اریکسن در کتاب "کودک و جامعه" چنین نتیجه گیری می کند که: شخصیت انسان در اثر قرار گرفتن بین ساحهٔ کشش تمایلات درونی او در یک طرف و تقاضای محیط زیست در جانب مقابل آن، شکل می گیرد.

دیدگاه اریکسن را در قسمت تکامل روانی- اجتماعی می توان به طور فشرده چنین بیان کرد: نظر به این که هر کودک در تکامل "منیت" خویش

---

[14] Erik Erikson (1994- 1902) متولد فرانکفورت آلمان در سال 1933 به امریکا رفت. او به روانکاوی کودکان توجه زیاد کرده است. همچنان، روانشناسی " خود" و موضوع هویت و بحران هویت از جملهٔ کار های مهم او به شمار می روند.

www.ketabton.com

بین فشار غرایز و تقاضای جامعه قرار می گیرد، با جدال هایی درونی روبرو می شود. بنابر این، "من" باید که با حصول یک هویت با ثبات به این گونه تنش ها غلبه حاصل کند تا اینکه در هر نوع شرایط تعادل خویش را با جهان بیرون حفظ کرده بتواند. در غیر آن همین جدال های حل نا شدهٔ نهانی اند که باعث مشکلات و بیموازنگی ها در مراحل بعدی زندگی می شوند. از نظر او شکست و کمبود در یکی از مراحل تکاملی می تواند که باعث تنش و فشار روانی در همان مرحله گردیده و بالای رشد مرحلهٔ بعدی نیز تأثیر منفی بیاندازد. مراحل تکامل روانی- اجتماعی از نظر اریکسن قرار ذیل می باشند:

از تولد تا یکنیم سالگی: اعتماد اولی در مقابل بی اعتمادی است. کودک شیر خوار باید از طریق افراد مسؤول تربیت خویش، احساس امنیت و اعتماد پایه دار را کسب کند. رشد چنین اعتماد از جهان بیرون ارتباط مستقیم با مواظبت و پرستاری والدین دارد. اگر احساس امنیت و اعتماد اولی به درستی انکشاف یابند، طفل نیز خود را مصئون احساس کرده و "من" خویش را توسعه می دهد. برعکس، اگر اعتماد اولی از جهان بیرون به شکل واقعی آن حاصل نشود، کودک از همان اوایل با یک نوع احساس ترس مبهم به سر برده و همچنان احساس می کند که جهان بیرونی جای امن و قابل اطمینان نمی باشد. اریکسن معتقد است که اعتماد اولین کودک از جهان بیرون، زیر بنای شخصیت او را تشکیل می دهد.

از یکنیم تا سه سالگی: مستقل عمل کردن در مقابل شرم و شک. کودك در این مرحله به درستی راه می رود، حرف زدن را می آموزد و جهت رفع ضرورت، مادر خود را خبر می دهد. در این مرحله باید احساس خود باوری و استقلال بیشتر نزد طفل تقویت شود و کودک مطمن شود که می

www.ketabton.com

تواند بر اعضای بدن خویش حاکم باشد. اطفالی که این مرحله را با موفقیت سپری می کنند، اعتماد به نفس قوی تر در آنها انکشاف می یابد. برعکس، نگرانی و فشار (بکن نکن) بیش از حد والدین باعث خواهد شد که کودک بر توانایی خویش شک پیدا کرده و احساس کمبود و ناتوانی کند.

از سه الی شش سالگی: مرحلهٔ ابتکار در مقابل احساس گناه است. این مرحله یک نوع از تکامل استقلال وجودی است. کودک در این سال ها برازندگی های زیادی را در خود انکشاف می دهد و پیوسته تلاش می کند تا به شیوه های گوناگون بر محیط و اطرافیان خویش اثر گذاری داشته باشد. اگر او در این مرحله به طور لازم تشویق شود، می تواند بر ابتکارات و خلاقیت های خویش در آینده اعتماد پیدا کند و خودی خویش را نیز به شکل سالم توسعه بدهد. در غیر آن به خاطر اینکه بدون اجازه در جهان بزرگتر ها پا گذاشته است، خود را مقصر احساس کرده، اتکاء به نفس ضعیف تر می داشته باشد.

از شش سالگی الی دوازده سالگی: فعال بودن و کوشایی در برابر احساس خود کمتر بینی است. سال های مکتب، آموزش و به ویژه سال های همآهنگی با نظم اجتماعی است. کودک در جریان این سال ها توانایی های روانی، اجتماعی و حرکی خویش را به طور پیوسته انکشاف می دهد و اطمینان حاصل می کند که قادر به اجرای پاره یی از کار ها می باشد. اگر این مرحله به ناکامی بینجامد، کودک بالای توانایی های خویش شک پیدا کرده، احساس خود کمتر بینی و احساس ترس از شکست نزد او تقویت می یابد.

از دوازده تا هژده سالگی: هویت در مقابل تشوش هویتی است. در این مرحلهٔ زندگی که سن نو جوانی (Adolescence) است، انسان یک هویت

www.ketabton.com

سیال (Identity Diffusion) دارد و ذهنش مغشوش می باشد که او واقعاً کی هست و در آینده چه نقشی را باید ایفا کند؟ بنابرین، فعالیت ها و نقش های زیادی را امتحان می کند. این مرحله باید به شکلی پایان یابد که یك هویت شاداب و تصویر خودی رضائیت بخش به دست آید. در غیر آن ابهام و نارسایی در نقش اجتماعی و ضعف احساس خودی را سبب می شوند.

از هژده تا بیست و دو سالگی: مرحلهٔ ایجاد روابط اجتماعی و استحکام دوستی پایدار با همقطاران در جامعه است. دشواری در یافتن دوست دلخواه و ناتوانی در برقراری روابط صمیمانه با جوانان هم سن و سال، باعث احساس تنهایی و تمایل به انزوا در جوان می گردد.

اریکسن، تداوم رشد روانی- اجتماعی انسان را به هشت مرحله تقسیم کرده است که مرحلهٔ آخری آن سنین پیری است. نظریات او در پهلوی اینکه شناخت لازم را در قسمت مراحل تکامل شخصیت به دست می دهد، بیان کنندهٔ این واقعیت نیز هست که اجتماع و محیط زیست تا چه حدی در تکامل شخصیت مؤثر می باشند.

ژان پیاژه[15] از جملهٔ محققان و نظریه پردازان معروف دیگر در قسمت تکامل شناختی و اخلاقی اطفال می باشد. چنانکه نظریات این روانشناس سویسی در قسمت تکامل کوگنتیف (Cognitive) یا شناختی کودک که شامل تکامل ذکایی، ادراکی، حافظه و هم چنان تکامل اخلاقی می شوند، از نیم قرن به این سو مورد توجه خاص متخصصان امور تعلیم و تربیه قرار گرفته و تا به حال نیز از قوت و اهمیت علمی برخوردار می باشد.

---

[15] Jean Piaget (1980 -1886). روانشناس و زیست شناس سویسی است. او یکی از صاحب نظران مشهور و پر کار قرن بیستم، مخصوصاً در ساحهٔ روانشناسی رشد ذکاهی به شمار می رود. او در فاصلهٔ بین سالهای 1923 الی 1962 به استثنای مقالات اش، بیشتر از چهل جلد کتاب تحقیقی به نشر سپرده است. کتاب " قضاوت های اخلاقی کودک" از جملهٔ آثار مشهور اوست.

www.ketabton.com

ژان پیاژه، تکامل شناختی و اخلاقی انسان را فرآیند ارتباط متقابل ظرفیت های ذهنی و تأثیرات محیط زیست دانسته و یک جریان رشد یابنده و در حال تحول تعریف کرده است. از نظر او، رشد ذهن کودک همزمان با تولد وی آغاز می شود و در شانزده سالگی به پختگی می رسد.

تکامل انسان از نظر پیاژه، یک نوع عملیهٔ ارگانیزمی متحرک و فعالی است که با عبور از مراحل متعدد، از خود کیفیت های متفاوت را نشان می دهند. فعالیت ارگانیزم زنده به این معناست که منبع رشد و تکامل در ذات خود انسان نهفته است، چنانکه شرایط بیرونی و محیط زیستی می توانند باعث سهولت و یا ایجاد دشواری در تکامل نورمال شخصیت شوند. پیاژه، تکامل شناختی و ذهنی کودک را به چهار مرحله تقسیم کرده است:

اول- دورهٔ حسی حرکتی (Sensorimotor): از تولد تا دو سالگی است که کودک به کمک دهان، چشم، گوش و دستان خویش جهان بیرون را می شناسد. مثلاً، کشف می کند که پستان مادر متعلق به او نمی باشد و یا اینکه برای گرفتن یک شی باید دست خویش را دراز کند و آن را محکم بگیرد.

دوم- مرحلهٔ قبل از عملیات (Preoperational): از دو سالگی الی هفت سالگی است. ویژگی عمدهٔ این دوره رشد فعالیت زبانی و نماد سازی کودک است. اگرچه در این مرحله، شناخت او از جهان بیرون به طور کل دقیق نمی باشد، اما بازهم می تواند که خیال پردازی کرده و در ذهن خویش یک شیء را جاگزین شیء دیگر سازد.

مرحلهٔ سوم- عملیات عینی (Concrete Operations): هشت تا یازده سالگی است. کودک در این دوره خود را با محیط و اجتماع خویش بیشتر همآهنگ می سازد و همچنان، متوجه می شود که دیگران نیز مانند او دارای اعتقادات و علایق خاص می باشند.

www.ketabton.com

مرحلهٔ چهارم- عملیات صوری (Formal Operations): بعد از یازده سالگی است. در این سنین، یک نوجوان بسیاری از مسایل را به شکل صوری، منطقی و منسجم استنتاج می کند و در بارهٔ نتیجهٔ اعمال و رفتار خویش نیز سنجش کرده می تواند.

ژان پیاژه (1973) رشد اخلاقی (مورال) را نیز در پیوند با رشد شناختی کودک بررسی نموده و آن را به مراحل ذیل تقسیم کرده است: (۱) مرحلهٔ پایین تر از سن سه سالگی است. اطفال در این دوره، بین یک عمل اشتباهی و یک عمل قصدی نمی توانند به درستی تفاوت قایل شوند و کدام رغبت خاصی در پیروی از ضوابط و اصول ها را نشان نمی دهند و زیاد تر خود مرکز بین می باشند. (۲) مرحلهٔ اخلاقی پیروی کننده که بعد از سن سه سالگی و سنین مکتب است. اطفال در این سنین متوجه می شوند، یك سلسله الزامات و اصول های تغییر ناپذیری در جامعه وجود دارند که هم باید پذیرفته شوند و هم مراعات گردند. به عبارت دیگر، کودک با وجود آگاهی کمتر از مفهوم نورم ها و الزامات اجتماعی، به آنها احترام کرده و از اصول ها پیروی می کند. (۳) مرحلهٔ اخلاقی خود پیرو که سنین هفت تا یازده سالگی است. اطفال توسط وجدان اخلاقی خویش یعنی ارزش های دورنی شده، رهنمایی می شوند. در این مرحله است که آنها، ضوابط و ارزش ها را به عنوان اصول ها و الزامات اجتماعی می شناسند. (٤) بعد از سنین دوازده سالگی است که اطفال و نوجوانان، مسایل خاص اخلاقی و معنوی را مستقلانه مورد گفتگو قرار داده و در بارهٔ آنها ابراز نظر نیز می کنند.

سوزان پُلشاو، راجع به انکشاف مورال نزد اطفال می نویسد: امروزه در روشنی تحقیقات نورولوژیک و بیولوژیک، صحبت در بارهٔ انکشاف

www.ketabton.com

مورال نیز بیشتر شایع شده است. نخست از همه و به ویژه این سوال که آیا ما با پرنسیپ های اخلاقی به دنیا می آییم و دریافت های اخلاقی از پیش در ذات ما وجود دارند و یا اینکه مورال یک نوع ماست مالی فرهنگی بالای طبیعت حیوانی ما می باشد که با زحمت تلقینات به وجود می آید. او، با استناد نظریات یک تعداد محققان، اخلاق و معنویت را یك سنتیز بیولوژیك و انکشاف فرهنگی انسان معرفی می کند و عقیده دارد که اطفال شیر خوار، پارهٔ از قابلیت های اخلاقی و معنوی را در ذات خود نهفته دارند. (Poelchau 2009, p. 142)

پاول بلوم (Bloom, 2010)، یکی از روانشناسان دیگر آلمانی می گوید که اطفال خورد سال با داشتن اساسات معنوی خاص، قابلیت و آمادگی این را دارند که خوب و بد را به وسیلهٔ احساس درونی خویش تفریق کرده و اعمال دیگران را با حس عدالت خویش قضاوت کنند. البته، این گونه خصوصیات اخلاقی زمانی بیشتر برجسته می شوند که کودک بین سنین شش و ده سالگی قرار می گیرد و مستقلانه تر فکر می کند. چنانکه اطفال بعد از سن شش سالگی، می توانند معنی کار های خوب و بد را که از والدین و مربی ها آموخته اند، به خوبی تشخیص بدهند.

باید افزوده شود که نظریات ذکر شده راجع به مراحل تکامل شخصیت همه شمول و یکسان نیستند، بلکه می توانند به واسطهٔ خصوصیات ارثی، شرایط تربیتی، فرهنگی و سایر عوامل محیط زیستی تغییر پذیر باشند. منظور از سایر عوامل محیط زیستی پدیده هایی از قبیل آب و هوا، شرایط تغذی، امراض مختلف محیطی، احساس امنیت و امثال آن می باشند که در رشد سیستم اعصاب مرکزی و تکامل روانی- اجتماعی انسان تاثیرات مثبت و یا منفی را وارد می کنند. مثلاً، نوزادی که از نظر خصوصیات ارثی می

www.ketabton.com

تواند بلند قامت و قوی هیکل بار آید، اگر در دوران کودکی با سوء تغذی، فشار های روانی- اجتماعی و امراض مکروبی گوناگون روبرو شود، شانس رشد روانی و فزیکی او کمتر می باشد. هم چنان، یک طفلی که استعداد ذکایی فوق العاده یی دارد، اگر در یک محیط اجتماعی پر از مشکلات و با افرادی دارای سواد اندک بزرگ شود، امکانات رشد ذکایی و پیشرفت او نیز محدود تر می شود.

بنابر این، شرایط محیط زیستی با اثرات مثبت و یا منفی خویش می توانند که هم باعث شگوفایی قابلیت ها و ظرفیت ها گردند و هم سبب افسردگی و درجا زدگی استعداد های فردی انسان شوند. کریستیان شلوتر، نظریات ابراهام ماسلوف را در مورد سلسله مراتب نیاز های انسان جهت تکامل روانی- اجتماعی سالم او چنین بیان کرده است: نیاز های انسان در محیط زیست پنج مرحله یا درجه هستند. چنانکه ارتقا به درجه بالاتر به نوبت خود مربوط به مرحلهٔ قبلی می شود و در صورتیکه نیاز های یک مرحله به خوبی تأمین نشود، انسان مصروف تأمین نیاز های همین مرحله می شود و قدم گذاستن به مرحلهٔ بالاتر برایش مشکل می گردد. این مراحل از پائین به طرف بالا قرار ذیل اند:

۱. احتیاجات جسم انسان، مانند: هوا برای تنفس کردن، تغذی، گرمی، روابط جنسی، خوابیدن و وضعیت بدنی فارغ از درد است. این احتیاجات اولی باید بر آورده شوند، در غیر آن ما همیشه مشغول رفع این گونه نیاز ها می شویم.

۲. احساس امنیت، که در بر گیرندهٔ سرپناه، عواید، نظم قابل اطمینان توسط قوانین و مقررات و هم چنان، موجودیت یک هدف زندگی می باشد.

www.ketabton.com

۳. احساس تعلق. منظور از احساس تعلق روابط فامیلی، روابط دوستانه و احساس تعلق به یک صنف شغلی و هم چنان یک مجتمع می باشد.

٤. احساس عزت نفس است. وقتی احتیاجات سه مرحلهٔ فوق به درستی بر آورده شده باشند، پدیده های مانند: تلاش برای رقابت، موفقیت در کار، رسیدن به شهرت و مقام اجتماعی برای انسان اهمیت پیدا می کنند.

٥. تحقق خودی است که در بالا ترین پله قرار دارد. این هدف وقتی میسر می شود که انسان غذای کافی برای خوردن داشته باشد، خود را مصون و متعلق به یک جمعیت احساس کند و ارزش خود را بشناسد. در چنین حالت او می خواهد که با انکشاف توانایی های خویش بیشتر انکشاف کند و آنچه می خواهد به آن برسد. (Sclütter 2007, p. 169)

در اینجا، اگر ما نظریات ذکر شده از جانب دانشمندان در فوق را، مکمل یکدیگر قبول کنیم، رشد شخصیت و تشکل هویت به صورت نورمال از مراحل ذیل عبور می کند: یک کودک بعد از تولد تا شش ماهگی، مادر را جزء از وجود خویش حس می کند و گیرندهٔ مطلق می باشد. با رشد بیشتر سیستم اعصاب مرکزی است که کودک احساس می کند که یک موجود جدا از مادر بوده و پستان مادر نیز متعلق به او نمی باشد. کودک به تدریج با سایر اعضای خانواده و اشیای ماحول خویش شناخت حاصل کرده، متوجه می شود که دارای یک اسم خاص نیز می باشد.

کودک با آگاهی بیشتر از موجودیت خویش، "احساس منیت" خویش را به صفت یک روان مستقل تبارز می دهد و حس مالکیت نیز نزد او برجسته می شود. چنانکه می گوید: این سامان بازی از من است، این پدر من است و امثال این حرف ها. هم چنان نقش اجتماعی خویش را به حیث دختر یا پسر مثلاً، در بازی های طفلانه برجسته و مشخص می سازد.

www.ketabton.com

کودک با بزرگتر شدن خویش متوجه می شود که او عضو یك خانواده بوده و در عین حال متعلق به یك جماعت معین می باشد. به همین شیوه او متوجه تفاوت ها در سلسله مراتب اجتماعی در بین اعضای خانواده و افراد خارج از خانواده شده، یک نوع رابطهٔ اجتماعی را با آنها برقرار می سازد و "خودی" خویش را بیشتر توسعه می دهد.

همین انکشاف آگاهی از موجودیت خود و موجودیت دیگران است که کودک در حال رشد، خویشتن را به حیث یك موجود مجزا و مستقل احساس کرده، در برابر سایرین ابراز موجودیت می کند. چنانکه، این گونه ابراز موجودیت در ابتدا از حس مالکیت، حس کنجکاوی، علایق خانوادگی شروع شده و در سنین بعدی در پابندی به ارزش های اخلاقی، مذهبی، قوانین و سر انجام، در وفا داری و فداکاری به قوم، به ملت، به سر زمین، فرهنگ و بیرق ملی بیشتر تبارز می یابند.

این گونه رشد روانی- اجتماعی و تشکل شخصیت را که به واسطهٔ شناخت از موجودیت خویش و شناخت عینیت های جهان بیرون بدست می آیند، می توان مراحل شناختی و ذهنی گفت که به تدریج به "توسعهٔ خودی" و همآهنگ شدن با جماعت مربوطه یا "ما" شدن می انجامد.

البته، چنین تکامل روانی- اجتماعی وقتی میسر می شود که شرایط اجتماعی، فرهنگی و تربیتی، عرصه را برای "توسعهٔ خودی" کودک تنگ و نا مساعد نسازند. در چنین شرایطی است که هر کودک در پهلوی ابراز موجودیت خویش، این علاقمندی را نیز از خود تبارز می دهد که قوانین و اصول های جامعه را به شکل واقعی آن در شخصیت خویش نهادینه ساخته و از نورم ها و ارزش های فرهنگی جامعهٔ خویش حراست کند.

www.ketabton.com

چنین رشد شخصیت هم "من" را شاداب نگه می دارد و هم انسان را با "ما" ی جمعی مرتبط و همآهنگ می گرداند. ستفروس منتسوس در باره پروسهٔ توسعهٔ خودی و تشکل "ما" می نویسد: اولین "ما" سازی، از اتحاد پسر و مادر در برابر پدر و یا پسر و پدر در برابر مادر و ... به وجود می آید. در مرحله بعدی این "ما" شدن یعنی توسعهٔ خودی، مجموع خانواده را در بر می گیرد. این یك قطب بندی خود خواهانهٔ است که بین "خود" و افراد خارج از خانواده و گروه های اجتماعی ثانوی و دیگران سرحد گذاری می کند. حالا این رده های آخری اند که قطب مقابل می باشند. چنانکه این مسأله در امتداد خود فراتر رفته، تناقص بین گروپ های ثانوی و گروه های بزرگتر، تضاد بین طبقه اجتماعی و جماعت مربوطه و دولت مربوطهٔ خویش در مقابل طبقات اجتماعی و دولت ها و کشور های دیگر و همچنان ملت خود در مقابل ملت دیگر را در بر می گیرند. یعنی یونانی ها مقابل بربر ها، اروپایی ها مقابل غیر اروپایی ها و ساکنین زمین در برابر سیارات دیگر. اگرچه هر یك از این مراحل، پروسه تمایل به جامعه پذیری و اتحاد را افاده می کنند و تأثیر معجزه آسایی در تقویت "خودی" دارند و پیامد آن نیز به صورت روشن همین "خودی" توسعه یافته بوده و یك مثال خوب برای رفع تضاد ها و استحکام روابط متقابل افراد شرکت کننده می باشد، اما این جریان همیشه و در همه جا چنین مثبت و آفریننده سیر نمی کند، بلکه چه بسا که این مسأله بر خلاف مسیر نیز می باشد. به طور مثال، در نزد بعضی انسان ها این قوس هویت تنها در سطح فامیل به پایان می رسد (Mentzos 1993. p. 115).

"ما" شدن در حقیقت خویش همآهنگی با ارزش های جماعت مربوطه است که زمینهٔ احساس امنیت و ثبات روانی را برای انسان آماده می سازند.

www.ketabton.com

هویت دادن با خانواده، تعلقات قومی، زبانی، بیرق ملی، ارزش های فرهنگی و دینی سبب می شوند که انسان خود را جزء از "ما" ی جمعی احساس کند. احساس "ما" و احساس تعلق به یك جمع و یك ملت است که باعث کسب یك هویت با ثبات و پایدار نزد انسان می شوند. احساس تعلقی که به گفتهٔ الفرید ادلر، سنگ تهداب سلامت روانی انسان به شمار می رود.

همآهنگی با جماعت مربوطه، باعث می شود که انسان شاخصه های ارزشی جامعه را به عنوان فاکتورهای هویتی در شخصیت خود نیز جای بدهد. فاکتور هایی که روان فرد را با روان خانواده، قوم و ملت همرنگ نشان می دهند. به این اساس، تکامل شخصیت، اگر از یك طرف حاصل ویژگی ها و خصوصیات ذاتی یك انسان معین می باشد که به او فردیتی خاص را بخشیده اند، از سوی دیگر، شخصیت با تأثیر پذیری از نقش یك فرهنگ معین، شکل ویژه از کرکتر اجتماعی[16] هست که شباهت با ساختمان روانی جماعت مربوطه را نیز دارا می باشد.

مشابهت در ساختمان روانی- اجتماعی را می توان به حیث نقش خاص تمام ارزش ها و مفاهیم اجتماعی مطالعه کرد که وظیفهٔ خاص روانی- اجتماعی را به عهده دارند. باید تأکید گردد که مفاهیم فرهنگی و اجتماعی برای افراد یك جمعیت، طبقه و دسته ای خاص اجتماعی به فاکتور های هویتی مبدل شده و در نتیجه، روان فرد را به ساختمان روانی گروپ مربوطه نزدیک می سازند. به بیان دیگر، مشابهت در ساختمان روانی- اجتماعی، بازتاب ارزش ها و نماد های فرهنگی است که در رفتار و کرکتر اجتماعی اعضای یک جامعه ظاهر شده و به شکل فاکتور های هویتی در احساسات مشترک افراد همان جامعه نیز تبارز می یابند.

[16]- کرکتر اجتماعی رفتار اجتماعی انسان را تعیین می کند. کرکتر عین مفهوم شخصیت را دارد، اما این واژه اکثراً در رابطه با کیفیت شخصیت استعمال می شود.

www.ketabton.com

بنابر این، وقتی ما به احساسات جمعی اشاره می کنیم، معنی گرایش ها و یا ضرورت های عام و مشترک اعضای یک جامعه را می دهند که در کلیت خویش در برگیرنده نیاز های فردی نیز می باشند. این گونه احساسات جمعی در جوامع قومی و قبیله یی می توانند که تنها در محدودهٔ خانواده، قبیله و قوم باقی مانده، سبب در جا زدگی در جهان بینی و تشوشات هویتی شوند.

ایریك فروم، در کتاب فراسوی رویا ها، کرکتر اجتماعی را هستهٔ ساختمان شخصیت تعریف می کند که اکثریت اعضای یك جامعه مشترکاً آن را دارا می باشند. چنانکه در مقابل آن کرکتر فردی قرار دارد که افراد مربوط به یك فرهنگ معین را از همدیگر متفاوت نشان می دهد. او می گوید: مفهوم کرکتر- اجتماعی نباید به طور آماری آن فهمیده شود که گویا یك فرد مجموع خصوصیات کرکتر را، که اکثریت انسان ها در یك فرهنگ معین دارا می باشند، به نمایش می گذارد. بلکه این امر وقتی به درستی قابل درك می باشد که انسان در رابطه با وظیفهٔ اجرایی اش شناخته شود، چنانکه باید به این ترتیب نیز باشد. او در ادامه می نویسد: هر جامعه یك ساختمان معین و شیوه اجرایی مخصوص به خود را دارد که توسط یك سلسله امکانات موجود تعیین شده اند. چنانکه، شیوه تولید و ارتباط آن با مواد خام قابل دسترسی، تخنیك صنایع، اقلیم، تعداد نفوس، فاکتور های سیاسی و جغرافیایی و همچنان عنعنات فرهنگی به این امکانات تعلق دارند. بر مبنای آن، هیچ جامعه را نمی توان پیدا کرد که بدون یك ساختمان خاص و با تفاوت های قابل ملاحظه نیز اجراات کند. هرگاه این ساختار های اجتماعی خود را در جریان تکامل تاریخی خویش نیز تغییر بدهند، بازهم این ها به دوره های گذشتهٔ تاریخ خویش نسبتاً در پیوند باقی می مانند. یك

www.ketabton.com

جامعه نیز فقط وقتی می تواند وجود داشته باشد که در داخل چوکات ساختمانی مخصوص به خودش اجرآت کند. بنابر این، اعضا، صنوف و طبقات مختلف اجتماعی در جامعه نیز در اجراات خویش باید طوری رفتار کنند که سیستم اجتماعی آن را تقاضا دارد (Erich Fromm 1981, p. 73).

۳. نقش تربیت در تشکل شخصیت

الف- نقش والدین

روشن است که بزرگترین مسئولیت در قسمت حفاظت و تربیت اطفال را والدین به دوش دارند و در عین حال مهم ترین سرمشق های زندگی آنها به شمار می روند. چنانکه، اطفال نیز با الگو قرار دادن شیوۀ زندگی والدین، هنجار ها و ارزش ها را مطابق خواست والدین در شخصیت خویش نهادینه می سازند. از همین سبب است که می گویند: "کودک آئینۀ رفتار والدین نیز است."

در این بخش، بر مبنای اینکه نقش والدین و خانواده در تهداب گذاری شخصیت و تکامل روانی- اجتماعی انسان خیلی برجسته است، این موضوع را کمی بیشتر بررسی می کنیم.

بسیاری از دانشمندان روانشناسی به این باور اند که نخستین قدم های رشد شخصیت یک کودک از طریق برقراری رابطۀ عاطفی با مادر گذاشته می شوند. زیرا مادر است که با محبت واقعی خویش یک نوع رابطۀ

www.ketabton.com

عاطفی را با کودک برقرار کرده و این اعتماد را به او می بخشد که خود را مصئون احساس کند و تصاویر جهان بیرونی نیز در ذهن کودک به شکل خوشآیند و خواستنی ثبت شوند. به بیان دیگر، گرمی آغوش مادر و درخشش چشمان او این اطمینان را به طفل می دهد که به حیث یك موجود دوست داشتنی، احساس امنیت کند و شخصیت خویش را توسعه دهد.

مبتنی بر تحقیقات هاینس کهُوت (Kohut 1973) در مورد تشوشات نارسیسیزم و مثال مشهور او "درخشش در چشمان مادر"، وقتی یک کودک به پستان مادر خویش چسپیده است و آن را می مکد، برق نگاه مادر، احساسات روان بخشی است که کودک آن را از لحاظ حسی و عاطفی دریافت کرده و بعد تر در ابراز خودی خویش به شکل مناعت نفس انکشاف می دهد. روانشناسان این گونه دریافت های حسی و عاطفی را اعتماد اولی از جهان نامیده اند. بنابر این، مناعت نفس قوی و "ابراز خودی" سالم بیشتر تر از همه حاصل اطمینان کامل از احساس امنیت در مقابل جهان بیرون است که در ماه های اول به واسطهٔ پرستاری و محبت سرشار مادر و بعداً مواظبت و رسیدگی پدر و سایر اعضای خانواده به دست می آیند.

نقش مادر از این جهت نیز مهم است که دستگاه حسی و مراکز ارتباطی دماغ کودک تا ماه ششم زندگی، مادر را بخشی از وجود خویش احساس می کند و انتظار دارد که مادر و پستان او، گرسنگی اش را رفع کرده و به او آرامش بدهند. یك طفل شیر خوار نیز زمانی گریه سر می دهد که دچار یک مشکل باشد و یا گرسنه شود. چنانکه با گرفتن درآغوش و شیر دادن دوباره آرام می شود. به همین گونه، اگر یك کودك احساس تنهایی، محرومیت و یا کمبود توجه کند، بازهم برای اظهار نا خرسندی خویش

www.ketabton.com

عکس العمل های عاطفی نشان می دهد که بعضاً آمیخته با خشم، چیغ زدن و کبود شدن لبان بوده و با تغییرات جسمی از قبیل، سوزش و خفقان در گلو و تغییرات دیگر در بدن و چهرهٔ کودک آشکار می شوند.

این گونه هیجان ها و نا راحتی ها، با وجود اینکه کودک را تا درجه معینی متوجه وابستگی او به مادر می گردانند، ولی از آن جائیکه در این مرحله یک طفل شیر خوار، وجود خود را با غیر از خود به درستی تفریق کرده نمی تواند و جهان او را صرفاُ دریافت های حسی او تشکیل می دهند، پس وقتی او گرسنه می ماند، چنان احساس می کند که در جهان نه شیر موجود است و نه غذا. همچنان، زمانی که طفل در اثر نا راحتی و چیغ زدن، احساس درد، خفقان و سوزش گلو می کند، از نظر حسی چنان دریافت می کند که گویا تمام جهان پر از درد و رنج باشد. به خصوص، در لحظاتی که کودک مادر خویش را جستجو می کند و او را حاضر نمی بیند، یك حالت هیجانی دیگر ناشی از احساس بی امنیتی برای او به شمار می روند.

البته، ثبت این گونه هیجان ها و دریافت های حسی به وسیلهٔ یك دستگاه مغلق با سیستم های متعدد و پیچیدهٔ خود کار آن صورت می گیرند که ما آن را به نام سیستم اعصاب مرکزی یا دماغ انسان می شناسیم. اگرچه، یك کودک در ماه های اول زندگی خویش از نظر شناختی تنها آن هیجان[17] ها و منبه ها را تفریق کرده می تواند که احساس لذت و یا آزار و تخریش را در پی داشته باشند، با وجود آن همهٔ دریافت ها از طریق جریانات برقی در

[17] هیجان پدیدهٔ پیچیدهٔ روانی و مغلقی از عکس العمل عصبی و کیمیایی بوده و یک نوع پاسخ بیولوژیک برای مقابله با موقعیت و یا حادثه می باشد که موجود زنده را آمادهٔ عکس العمل در مقابل شرایط بیرونی می سازد.

www.ketabton.com

سیستم اعصاب مرکزی به شکل تأثرات، تصورات و احساس های ذهنی ثبت گردیده و آثار دوامدار خود را به جا می گذارند.

تحقیقات مختلف این موضوع را به اثبات رسانیده اند که مراکزی در دماغ متوسط کودک وجود دارند که از همان آغاز تولد قادر به ثبت دریافت های حسی روان بخش و یا ضد آن می باشند. چنانکه، یک کودک دو- سه ماهه، عکس العمل های خویش را در مقابل برخورد دیگران به شکل خنده، شادی و یا عصبانیت و ترس نمایان می سازد. خندیدن نمایش احساس مثبت و قهر و یا ترس، احساس منفی را نمایندگی می کنند.

البته، هر کودک در جریان تکاملی خویش همه روزه با واقعات و شرایط تازه رو به رو می شود که گاهی خوشآیند هستند و گاهی باعث ترس و رنج نزد او می شوند. چنین دریافت های حسی می توانند بالای وظایف فزیولوژیک دماغ نیز تأثیرات مثبت و یا منفی را به جا گذارند. به خصوص، سیستم اعصاب مرکزی کودک تا یك و نیم سالگی با سرعت زیاد تر در حال رشد می باشد. جان شویپ می گوید: مجموع این گونه رویداد های مثبت و منفی اند که با ایجاد میحط خوش و یا ناخوش، ظرفیت ادراکات و همآهنگی مراکز ارتباطی را تحت تأثیر می گیرند. و ما می دانیم که مناطقی در دماغ متوسط وجود دارند که اگر تخریب شوند، قابلیت اجتناب از عذاب و حس لذت بردن را نزد انسان کاهش می دهند (Schweppe 1969, p. 44).

دریافت های حسی و تأثرات اولی که از طریق یك سلسه جریانات برقی و الکترو فزیولوژیك در سلول های دماغ ثبت می شوند، در اساس گذاری اعتماد اولی کودک در مقابل جهان بیرون نیز نقش مهم دارند. چنانکه، اگر این گونه برداشت های حسی مثبت باشند، عواطف کودک را مشبوع از

www.ketabton.com

احساس رضائیت و احساس امنیت ساخته، تصویر جهان بیرون را در دستگاه دماغی به شکل مثبت آن ثبت می کنند و یا اینکه بر عکس آن سیر کرده و تنش های درونی را در طفل شدت می بخشند.

دریافت های حسی مطلوب و خوش آیند، پروسهٔ کوگنتیف (شناختی) کودک را تحریک می کنند تا آن ها را به حیث جریانات مثبت بشناسد و در دماغ خویش ثبت کند. در حالی که، احساس های نا مطلوب و آزار دهنده، پروسهٔ شناختی را کند ساخته و جهت کاهش احساس ترس، نا امیدی و قهر و هیجان به عقب انداخته می شوند. نظریه پردازان نورو سایکولوژی فکر می کنند که این گونه خاطرات هیجان آور در ناحیهٔ لِمبس قشر دماغ (Limbic System) کودک ثبت می شوند و بعد تر می توانند که در اثر تحریکات بیرونی دوباره فعال شده و بر رفتار انسان تأثیر بگذارند

امروزه، علم نورو ساینس با پیشرفت های چشمگیر خویش توانسته است که معلومات دقیق تر را در قسمت دریافت های حسی و شناختی یک کودک به صورت تجربی در دسترس ما قرار دهند. مثلاً، یک طفل سه روزه می تواند بوی مادر خویش را از طریق حس شامه شناسایی کند. اولفرید گویتر می گوید: با کسب آگاهی بیشتر از تکامل فردی یك انسان، تصویر ما نیز پیوسته در حال تغییر است. چنانکه، ما امروز می دانیم، یک طفل حتی در بطن مادر نیز در یک داد و گرفت نزدیك با مادر قرار داشته، از احساسات و افکار مادر خویش اطلاع حاصل کرده می تواند. به طور مثال، اطفال مادران و زنانی که شوهران شان به جنگ رفته اند، در رحم مادران خویش ضربان قلب شدید تر دارند. یعنی که نا آرامی مادر بالای حیات داخل رحمی نیز تأثیر می کند. این ضربان قلب شدید حتی در سالهای بعدی نیز باقی می باشد. نوزادان صدای مادر خود را از طریق نوار صوتی می

www.ketabton.com

توانند شناسایی کنند و زبانی را که مادر به آن حرف می زند نیز می شناسند (Geuter 2009, p. 86).

تازه ترین تحقیقات انجام یافته از مادران حامله، به وسیلهٔ اولترا سوند چهار بعدی در دانشگاه دورهام[18] کشور انگلستان، با اخذ تصاویر از جنین ۳۲ هفته یی داخل رحم مادر، نشان می دهند که با بلند رفتن هورمون کورتیزول یا هورمون سترس نزد مادر، جنین نیز دست چپ را به طرف صورت خویش می برد. یعنی که فشار روانی مادر بالای جنین تآثیر می گذارد.

اگرچه، تحقیق و تجسس در مورد اسرار فعالیت دماغ انسان بحث تازه نیست، بلکه تاریخ چندین هزار ساله دارد. چنانکه، فیثاغورث و هیپوکرات بین قرون چهارم و پنجم قبل از میلاد، دماغ را به حیث اصیل ترین قسمت بدن انسان تعریف کرده بودند، اما علم نورولوژی امروزی با پیشرفت های چمشگیر خویش علم روانشناسی را نیز فراسوی نظریات کلاسیك آن قرار داده است. رگینا اویلر در بارهٔ روان انسان، از قول پروفیسور نیلز بیرباومر[19] می نویسد: "پدیده روانی برای من عبارت از جریانات برقی اند که حجرات عصبی در نقاط مختلف دماغ و بیشتر از همه در قشر دماغ تولید می کنند. بنابر این، روان برای من یک مغلق برقی و الکتروفزیولوژیک مناطق معین دماغ است. (Oehler 2009, pp.7 7-76).

یکی از انکشافات تازه در ساحهٔ نورولوژی و نوروبیولوژی کشف ساختمان هایی بنام (Mirror Neurons) یا نورون های آئینه در قشر دماغ

---

[18] رجوع شود به گزارش Durham University News 3. June. 2014 :
Left- handed fetuses could show effects of maternal stress on unborn babies

[19] Niels Birbaumer رئیس انستیتوت روانشناسی طبی در دانشگاه گوتینگی آلمان و یکی از پیشگامان ساحهٔ نورو بیولوژی است.

www.ketabton.com

انسان می باشد که در همسایگی نورون های مسئوول فرماندهی حرکات عضلی موقعیت دارند. این حجرات عصبی ما را با یک سیستم ذکایی بدون واسطه مجهز می سازند که به وسیلهٔ آنها می توانیم افکار، خیالات و احساس انسان های جانب مقابل را پیش خوانی کنیم.

دانشمندان نوروساینس فکر می کنند که نورون های آئینه در تهداب گذاری احساس همدردی، درک عاطفی و همدلی انسان ها نیز نقش بارز و برجسته دارند. نورون های آئینه، با دریافت های حسی از افکار جانب مقابل که او در همان لحظه چه فکر می کند، رفتار انسان را در مقابل پیشآمد دیگران سمت و سو می دهند. این ها ارتشاعات انعکاس دهنده یی هستند که پایه های شناخت مستقیم و احساس آنی انسان را تشکیل داده و با دریافت تصور از شخص مقابل، نه تنها که افکار و احساسات او را فراخوانی می کنند، بلکه تحت شرایط معین نورو بیولوژیك می توانند حتی باعث تغییرات خاص بدنی از قبیل حالت آرامش و یا آماده باش نیز شوند.

یوهاخیم باور[20] در کتاب "چرا چیزی را که تو احساس می کنی، من نیز احساس می کنم" (2007) می نویسد: حجرات عصبی آئینه با استفاده از اندوخته های نوروبیولوژیك انسان، آن احساسی را به جانب مقابل انتقال می دهد که او در باطن خویش آن را انتظار دارد. از نظر او، توانایی نشان دادن احساس همدردی و دلسوزی (Empathy) که از اسرار ابراز محبت به شمار می روند نیز به این سیستم مربوط می شود. چنانکه، احساس همدردی یک شخص با جاذبهٔ عاطفی خویش، ممنونیت ما را به سوی خویش جلب می کند. بنابراین، وقتی یک کوک احساس خلای عاطفی کند و متوجه شود

[20] Joachim Bauer دکتور طب و پروفیسور در دانشگاه البرتز لودویک، فرایبورگ، آلمان و یکی از دانشمندان نوروبیولوژی و مالیکولار بیولوژی است.

www.ketabton.com

که کسی در بین خانواده و خارج از خانواده با وی احساس دلسوزی و محبت ندارد، برای او نیز انکشاف احساس همدردی و دلسوزی در مقابل دیگران مفهوم خویش را از دست می دهد.

دانشمندان روانشناسی، عاطفه را یك پدیدۀ مغلق روانی مربوط به جریانات برقی دماغ می دانند که در بر گیرندۀ تغییرات فزیولوژیك، احساسات، ادراکات و عکس العمل های انسان در مقابل پیشآمد ها بوده، در موقعیت ها و حالاتی فعال می شوند که یك موضوع یا یک واقعه (خوش و یا ناخوش) با علایق فردی انسان در ارتباط قرار بگیرند.

عکس العمل های عاطفی که توسط قسمت های خود کار سیستم اعصاب مرکزی تنظیم می شوند، به شکل هیجانات و تأثرات به عضلات و سایر مناطق بدن فرستاده می شوند. چنانکه، آنها را می توان به شکل احساس راحتی و یا خستگی، احساس خوشی و علاقه و یا غصه، غضب و نفرت در چهرۀ یك انسان مشاهده کرد. یك طفل نیز وقتی احساس می کند که والدین و سایرین در مقابل او برخورد سرد و بی تفاوت دارند، او نیز جواب این پیغام های سرد را به شکل بی علاقگی، بی تفاوتی، ترس، غصه و غیره در چهرۀ خویش نمایان می سازد. سیمباردو و گرئیك، روابط عاطفی را یک نوع روابط اجتماعی تعریف می کنند که یك مثال فوق العاده آن رابطۀ عاطفی- اجتماعی والدین با کودک می باشد. زیرا والدین با زحمات زیاد و یا کم می کوشند تا اعتقادات، نورم ها، ضوابط و قابلیت های را در شخصیت کودک انتقال بدهند که به جامعه ارتباط می گیرند. از این لحاظ تأثیر تربیت و روابط والدین بسیار چشمگیر بوده و یک عنصر اساسی را در کرکتر انسان تشکیل می دهد (Zimbardo and Gerrig 1999, p. 484).

www.ketabton.com

طرفداران مکتب روان تحلیل گری، برداشت هایی را که از طریق ارتباطات عاطفی با مادر و سایر اعضای خانواده در دماغ کودک ثبت می شوند، تصاویر درونی شدهٔ جهان بیرونی می شمارند. یعنی، تأثرات حسی و عاطفی که از نخستین تجارب با عینیت به وجود می آیند، تصاویر و برداشت هایی از جهان بیرون اند که با وجود یک سلسله تغییرات بعدی در ساختمان شخصیت، تا آخر زندگی در ناخود آگاه انسان باقی می مانند.

اگر مادر گرسنگی کودک را با گرمی و محبت مادرانه رفع کرده باشد، تصویر مثبت از عینیت به دست می آید. هم چنان، اگر والدین با کودک خویش بر خورد محبت آمیز و شاد داشته باشند، اعتماد بیشتر را در روان او تقویت می بخشند. در غیر آن، تمام این ها به شکل دریافت های منفی در دستگاه سیستم اعصاب مرکزی کودک ثبت شده باقی می مانند. مثلاً، فضای خشونت آمیز خانوادگی و جنگ و دعوای والدین، یک کودک را هراسان و مضطرب ساخته، آثار خود را در آیندهٔ روانی او به جا می گذارند.

البته، زمانی فرا می رسد که کودک باید از پستان مادر جدا ساخته شود، چنانکه اگر جدا ساختن از شیر مادر با اکراه، ترساندن و ستیزه جویی عملی شوند، به سهم خویش اثرات غیر مطلوب را در پی می داشته باشند. زیرا، یک کودک بعد از جدایی از شیر، بازهم مادر را به حیث مطمئن ترین پایگاه امنیتی خویش در مقابل تهدیدات جهان بیرون می شناسد و می خواهد که پیوند عاطفی خویش را با مادر استوار نگه دارد.

یک کودک، این واقعیت را که بکن و نکن نیز در جهان وجود دارد، ابتدا از زبان والدین خویش می شنود و متوجه می شود که آنها مانع بعضی از کار ها و حرکات او می شوند. مثلا، باید به هر چیز دست نزند، چه ساعتی به بستر خواب خویش برود، بسیار شوخی نکند و امثال آن. کرستوفر

www.ketabton.com

لش[21] (Lasch 1980) پروسهٔ گذار از جهان کودکی به جهان جامعه پذیری را چنین بیان کرده است: هر جامعه سعی می کند تا این بحران جهان شمول دوران کودکی یعنی ضربه روانی جدا شدن از آغوش مادر و ترس انصراف از مهر او را و همچنان، درد رقابت با دیگران را به شیوه خود حل کند. ولی طریقهٔ برخورد ها با این حالات روانی کودک است که یك شکل ویژهٔ شخصیت، یعنی یك تغییر شکل روانی خاص را به وجود می آورد.

شکل ویژهٔ شخصیت افادهٔ آن است که یک فرد خود را بین محرومیت از غرایز و تن دادن به تقاضای اجتماع چگونه همآهنگ می کند. بنابر این، قبولاندن الزامات اجتماعی و تعیین حدود برای عرصهٔ جولان یک طفلی که می خواهد ایگوی خویش را پیوسته توسعه بدهد، هدف اصلی تربیت را در همه جوامع تشکیل می دهد. چنانکه، تبارزات آن نیز نظر به فرهنگ هر جامعه فرق می کند و در رفتار اجتماعی انسان های همان جامعه قابل مشاهده هستند. مثلاً، بررسی های انجام شده نشان می دهند که اطفال بزرگ شده در محیط فامیلی و اجتماعی آزاد تر و والدین خود آگاه تر دارای اتکا به نفس قوی تر و شخصیت مستقل تر می باشند تا آنهایی که در یك جامعهٔ محافظه کار و سخت گیر به دنیا آمده اند و یا والدین آنها نیز بی تجربه و بسیار مداخله گر هستند.

[21] Christopher Lasch (1932- 1994)، دانشمند اجتماعی و استاد تاریخ در دانشگاه راچستر نیویارک بود. اثر مشهور او به نام فرهنگ خود شیفتگی، باعث به راه اندازی بحث های پر دامنه در جامعهٔ امریکا گردید.

www.ketabton.com

ب ـ نقش اجتماع:

وقتی کودک بزرگتر می شود و با رهنمایی والدین قدم به اجتماع می گذارد، با سایر افراد جامعه از قبیل معلمان، بزرگان قوم و سایر سرمشق های زندگی روبه رو می شود که آنها نیز نمایندگان فرهنگ بوده و انتظار دارند که کودک جوان رفتار خویش را با رفتار جمعی همآهنگ سازد. بنابرین، او تمام رسوم و الزامات اجتماعی را به طور کل می پذیرد و در کرکتر خویش جای می دهد که در فرآیند آن شخصیت طفل بازهم بیشتر رشد و توسعه یافته و یك قالب مشخص تر را اختیار می کند. چنانکه، این قالب مشخص ترکیبی از نقش فرهنگ و برداشت های حسی- عاطفی کودک از محیط زیست و هم چنان خصوصیات ذاتی او می باشند که بیشتر بین سنین شش- هفت سالگی شکل می گیرند. مرام از برداشت های حسی، ادراکی و عاطفی از جهان بیرون این است که آیا رفتار و برنامهٔ تربیتی والدین و عینیت های بیرونی در مراکز ارتباطی دماغ چگونه و به چه صورت ثبت شده اند.

منظور از مراکز ارتباطی دماغ، سیستم اعصاب مرکزی است که وظیفه آن حفاظت از تعادل روانی و جسمانی انسان می باشد. این سیستم هر واقعه و حادثه یی را که در داخل و یا خارج از بدن اتفاق می افتد، بی درنگ ثبت کرده و به مراکز ارتباطی انتقال میدهد و انسان نیز بر مبنای واکنش این سیستم به طور ناخود آگاه و یا آگاهانه اجراات می کند.

سیستم اعصاب مرکزی با وجود این که هشتاد الی نود میلیارد حجرات عصبی یا نورون ها را در برمی گیرد، باز هم مانند یك ارگان واحد عمل کرده، امکانات و توانایی های معجزه مانند را به انسان بخشیده است. این سیستم، با الیاف و نورون های خود نه تنها که با اعضای بدن از قبیل: قلب،

www.ketabton.com

شش، معده، عضلات، کلیه ها و غیره ارتباط دارند، بلکه این حجرات عصبی می توانند به طور لایتناهی با یکدیگر نیز ارتباط قایم کنند.

نورون ها، خشت های ساختمان سیستم اعصاب مرکزی انسان را می سازند. وظیفه اساسی این حجرات عصبی دریافت اطلاعات است، چنانکه دماغ بالای آن ها کار می کند و یا اطلاعات دریافت شده را به دیگر اعضای بدن می فرستد. ارتباط سیستم اعصاب مرکزی با بدن انسان و بیرون از آن نیز از طریق نخاع شوکی و الیاف محیطی که شبکه یی از نورون های حسی و حرکی اند، تأمین می شوند. چنانکه یك بخشی از آنها، اطلاعات حسی را از طریق چشم، گوش، بینی و جلد به دماغ انتقال می دهند و تعدادی از این الیاف اخبار و اوامر را از دماغ به عضلات و غدوات داخلی می فرستند. مثلاً، در اثنای احساس درد، عضلات ناحیه مربوطه منقبض می شوند تا جریان خون در همان قسمت بدن بیشتر شود. شنیدن یك خبر بد و یك حادثهٔ ناگوار ما را غمگین و نگران می سازد و عملیه های دفاع روانی ما را به حرکت می آورد. مثلاً، انکار درونی، فرافگنی، عقلانی ساختن و فراموش کردن و امثال آن. باری این عکس العمل ها به خاطری صورت می گیرند که اعصاب مرکزی انسان می خواهد تعادل در سیستم انرژی را حفظ کند، تا اینکه به حیث یک ارگانیزم زنده دچار بی موازنگی نشود.

اعصاب مرکزی ما در واقع، یك سیستم ارتباط دهنده و فرمان دهنده است که تمام فعالیت های حیاتی ما را رهنمایی و تنظیم می کند. دوران خون، سیستم تنفس، آگاهی، ضمیر نا خود آگاه و افکار و ادراکات، همه به وظایف و فعل و انفعالات این سیستم مربوط می شوند.

www.ketabton.com

این سیستم بزرگ را می توان با یک ماشین پیچیده مقایسه کرد که در برگیرندۀ دستگاه های مختلف بوده و این دستگاه ها در همآهنگی با یکدیگر به صورت مشترک اجرای وظیفه می کنند. یعنی هریک از بخش ها تنها مسئول اجرای یک وظیفه نبوده، بلکه در ساحات دیگر نیز همکاری می کنند. هم چنان می توان گفت که سیستم اعصاب مرکزی انسان مانند یک فابریکه پیچیده است که مواد خام را به اشکال مختلف دریافته و آنها را با تغییر اشکال و با کیفیت های گوناگون تولید می کند. مثلاً، سیستم اعصاب مرکزی انسان، تأثرات، دریافت ها، مُنَبِعات و معلومات را که به اشکال مختلف از قبیل نور، صدا، بوی، گرمی، سردی، احساس خطر، بی امنیتی و ... اخذ می شوند، دریافت کرده و آنها را به شکل قضاوت، حرکات، الفاظ، احساسات، هیجانات، نگرانی، فرار و سایرعکس العمل های روانی تغییر شکل می دهد. دماغ انسان را می توانیم که فابریکۀ تفکر و تخیلات نیز بگوییم.

در نظر بگیریم که اگر به چنین سیستم پیچیده و سلول های بی پایان آن قبلاً یك پروگرام معین داده نشود و رفتار انسان توسط تربیت اجتماعی نظم نیابد، ممکن است که حجرات دماغی در مقابل یك خبر و یا یك پیشآمد معین، ترکیبی از جواب ها و عکس العمل های بی پایان تولید کرده، سبب پراگندگی و بی نظمی مطلق در این سیستم تعادل دهنده و همآهنگ کننده شوند. چنانکه انسان در حالت خواب دیدن گاهی این حالت بی نظمی را تجربه کرده است. از این نگاه، تربیت را می توان گونه یی از یک برنامۀ فرهنگی دانست که پُل های ارتباطی را بین حجرات دماغی برقرار می سازد.

www.ketabton.com

وقتی به کودک گفته می شود که "تو باید این کار را نکنی، این خوب است، این بد است. این ثواب است و این گناه است"، این ها یک نوع برنامهٔ فرهنگی اند که در آغاز به دماغ یک کودک سپرده می شوند تا سیستم اعصاب مرکزی او، وظایف خویش را در چوکات برنامهٔ از قبل داده شده، به پیش ببرد. به بیان دیگر، تربیت، رفتار اجتماعی و عادات ما را تنظیم کرده، به دماغ ما می سپارد. مثلاً، عادت سلام دادن و جای خالی کردن خورد سالان به بزرگسالان، در حالی که چنین رفتار در بعضی از فرهنگ ها چندان مهم نیستند. یا اینکه، در اثنای عبور از مقابل یک زیارت دستان مان بدون اراده برای دعا کردن بالا می روند. این ها عادات کسبی هستند که دماغ انسان بدون تحلیل، تجزیه و تأمل، آنها را انجام داده و در رفتار ما بازتاب می دهد.

به این گونه دیده می شود که دماغ انسان قابلیت و ظرفیت انطباق با هر گونه پروگرام تربیتی را دارا می باشد و هم از این لحاظ است که عادات و رفتار اجتماعی انسان ها در جوامع مختلف از همدیگر نیز فرق دارند. به قول کرستوفر لش: هر جامعه، فرهنگ، نورم ها، الزامات اساسی و طرز تجارب سازمانی خویش را به شکل شخصیت، در وجود افراد خویش تولید دوباره می نماید (Lasch 1980, p. 34).

هدف از تولید دوبارهٔ فرهنگ در شخصیت، انتقال ارزش ها، عقاید مذهبی، نورم ها، ضوابط و سایر هنجار های اجتماعی به نسل های آینده می باشد که به وسیلهٔ والدین، اعضای خانواده و ادارات مسؤول تربیت از قبیل کودکستان، مکتب و مدرسه انجام می گیرند.

گوستاف یونگ، در ضمن اینکه تربیت اجتماعی را یک ضرورت اجتناب ناپذیر می داند، درعین زمان به این حقیقت نیز تأکید کرده است که

www.ketabton.com

فشار تربیت، نباید باعث خفقان خصوصیات ارزشمند ذاتی انسان گردد. او می گوید: به نسبت اینکه ما در یك جمعیت انسانی زندگی می کنیم و به یك زبان مشترك نیاز داریم، به نورم های دسته جمعی نیز ضرورت داریم. بنابر این، تربیت اجتماعی یك امر اجتناب ناپدیر است و نمی تواند با چیزی دیگری تعویض گردد. از این لحاظ، ما هرگز نمی توانیم پرنسیپ تربیت اجتماعی را به نفع تکامل یك فرد خاص قربانی کنیم. همین طور آرزو می کنیم که خصوصیات ارزشمند فردی نیز به وسیلهٔ تربیت جمعی دچار اختناق نگردند. (Jung 1995, p. 173).

تربیت در مفهوم اجتماعی خویش نشان دادن راستای زندگی و غنای شخصیت در چوکات فرهنگ است. بنابر این، تربیتی که شامل پذیرش، قانع ساختن، حوصله مندی، سرمشق بودن و در عین زمان توأم با انضباط و دسپلین باشد، چیزی را از کودک نمی گیرد و مانع توسعهٔ خودی نمی شود، بلکه انسان را کمک می نماید که در هماهنگی با جامعه رفتار نماید.

با قبول این واقعیت که در جهان امروزی کدام تربیت آرمانی و فرهنگ آرمانی وجود ندارد، باید تأکید کرد که شیوهٔ تربیت جزمی و سختگیرانه و آمیخته با تبیه فزیکی در قطب مخالف تربیت آگاهانه و هدفمند قرار دارد. چنانکه، تحقیقات متعدد و تجارب، نشان داده اند، سخت گیری ها و فشار های بی موجب والدین و مسؤلین تربیت، نه تنها که سبب ضعف اعتماد به نفس و احساس خود کمتر بینی نزد کودک می شوند، بلکه در آینده عامل بسیاری از اختلالات روانی و رفتاری نیز به شمار می روند.

www.ketabton.com

فصل سوم

۱. اثرات تربیت سختگیرانه و پدر سالار بر رشد شخصت

در این بخش، با بسنده کردن به تشریحات گذشته در بارهٔ نقش مادران و اهمیت برقراری رابطهٔ عاطفی با کودک، بحث خویش را راجع به نقش پدران و رابطهٔ آن با رشد شخصیت کودک، در جامعه متمرکز می سازیم.

نقش پدران از این لحاظ نیز برجسته می باشد که زنان و مادران در فرهنگ پدر سالار و سنتی افغانستان از حقوق و اختیارات کمتر خانوادگی برخوردار بوده و بیشترین وقت و انرژی آنها صرف خواهشات و فرمایش های مردان می شود. چه بسا که اولاد های زیاد نیز به دنیا می آورند که این خود امکانات و فرصت کافی برای پرورش و رسیدگی لازم به فرزندان را از آنها می گیرد.

در این جا، منظور از پرورش و رسیدگی لازم، حفاظت از بقای فزیکی و حیات بیولوژیک یک کودک نیست، بلکه کیفیت حیات روانی اوست که به وسیلهٔ روابط عاطفی والدین و در قدم اول مادر تعیین می شوند. حیات روانی یک کودک را نمی توان با نمایش محبت ظاهری و امکانات مادی بهتر نیز مشبوع ساخت، بلکه، عشق و علاقهٔ واقعی را به کار دارد تا

www.ketabton.com

والدین به کودک خویش این احساس را بدهند که او را به راستی دوست دارند. البته، در افغانستان مادران و پدران منور و تحصیل یافتهٔ زیادی هستند که ضمن برخورد آگاهانه با مسأله تربیت کودکان شان، از شیوهٔ تربیت سختگیرانه و جزمی دوری می جویند، اما این گروه در مقایسه با جمعیت کل کشور، اقلیت کوچک را تشکیل می دهند که بیشتر در شهر های بزرگ زندگی دارند.

منظور از تربیت سختگیرانه و پدر سالار اشاره به دیدگاه یک بخش بزرگ اعضای جامعه است که جانبدار شیوهٔ تربیت سنتی، کلیشه یی و نظارت شدید می باشند و می پسندند که فرزندان شان همیشه بلی گوی و مطیع امر و نهی آنها باشند. چنانکه، بسیاری از پدران استقلال و ارادهٔ فرزندان خویش را حتا بعد از ازدواج آنها نیز در انحصار خویش نگه می دارند و نمی خواهند که از نفوذ خویش بر آنها بکاهند.

متأسفانه، در بسیاری از نقاط افغانستان تعدادی زیادی از پدران و افراد مسؤول تعلیم و تربیت به این باور اند که گوییا سختگیری و تنبیه فزیکی اطفال، بخش انفکاک ناپذیر تربیت اجتماعی است. چنانکه تعدادی از پدران می گویند: ترس از گوشمالی و مجازات اطفال را مطیع و سر به راه می سازد. "بچه را بترسان و گرنه آدم نمیشه"، "او هنوز نشکسته است باید شکستانده شود"! وقتی به مدرسه نزد ملا برده می شود، می گویند: "گوشت اش از تو و استخوانش از من"! و مانند این حرف ها.

چنین مطیع و سر به راه ساختن هاست که باعث پایه گذاری احساس خود کمتر بینی و ضعف اعتماد به نفس انسان گردیده و مانع "خود" شدن واقعی یک کودک می شوند. چون که یك کودک اگر به دلایل مختلف و یا حتا هم با نیات نیک، همیشه مورد گوشمالی و تنبیه فزیکی پدر سختگیر و تنگ نظر

www.ketabton.com

خویش قرار بگیرد، بازهم نسبت اینکه نیازمند سر پرستی پدر و مادر می باشد، مجبور است که خود را با شرایط و خواست آنها همآهنگ سازد و از ترس مجازات، فرمان برداری بی چون و چرای والدین را بپذیرد. به گونهٔ مثال، او باید از هرگونه اوامر ضد و نقیض والدین بدون چون و چرا گفتن اطاعت کند، در مقابل بزرگان باید خاموش و آرام بنشیند و با آنها چشم به چشم نشود، در مدرسه و مکتب نیز مطالبی را که ملا و معلمان می گویند باید طوطی وار ضبط کرده و به حرف های بزرگان شک نیاورد و ... در غیر آن با گوشمالی و لت و کوب رو به رو می شود. آرنو گرون[22] در قسمت پدران سختگیر و مستبد، که به گونهٔ ناخود آگاه سد راه "خود" شدن واقعی فرزندان شان می شوند، می گوید: این گونه پدران باید اشخاصی باشند که نسبت احساس خود کمتر بینی، بالای خویش نیز اعتماد ندارند. بنابر این، در مقابل اطفال خویش قیافه جدی و منضبط را به خود می گیرند، تا خویشتن را قدرت مند احساس نمایند.

این گونه مطیع ساختن ها و فرمانروایی کاذب توسط پدران و مسؤولین تربیت، نه تنها که استعداد های ذکایی و خلاقیت فکری کودکان و نو جوانان را خدشه دار می سازند، بلکه با شکل دهی و تهداب گذاری احساس خود کمتر بینی در کودک، درک و شناخت ابتدایی او را از فهم هنجار ها و ارزش های انسانی نیز مغشوش می سازند.

در بارهٔ احساس خود کمتر بینی باید گفت که هر کودک در سال های اول زندگی خویش احساس بی دفاعی و خود کمتر بینی می کند که این مسأله در آغاز عادی و طبیعی شمرده می شود. مثلاً، او خود را مقابل پیشآمد های

---

[22] Arno Gruen ، نویسنده و روان تحلیل گر، قبلاً پروفیسور روانشناسی در دانشگاه روتجرز نیوجرسی امریکا بود. از 1979 به این سو در زوریخ سویس کار و زندگی می کند. کتاب او به نام " بیگانه در ما" در سال 2001 جایزهٔ Geschwister-Scholl را در مونشن آلمان مستحق گردید.

www.ketabton.com

بیرونی مانند: گرسنگی، تنهایی و بیماری ناتوان احساس می کند. اما زمانی که شخصیت کودک به تدریج رشد می کند و احساس "من" در او می شگفد، می کوشد که حس اعتماد را در وجود خویش انکشاف دهد. بنابر این، تربیت باید که زمینه را برای کسب اعتماد به نفس کودک طوری مساعد بسازد که شخصیت خویش را در همه مراحل تکامل روانی به درستی انکشاف داده بتواند. در غیر آن، ارداه واقعی کودک شکستانده شده، احساس حقارت را که زمینه ساز بسیاری از بیماری های روانی است، در شخصیت کودک پایه گذاری می کند.

از سوی دیگر و مبتنی بر آنچه گفته آمد، وظیفهٔ والدین و مخصوصاً پدر این است که از سلامت فزیکی و روانی کودک خویش که نیازمند تشویق و مهربانی می باشد، به درستی حفاظت کرده و در تشکل هویت و تعیین ساحات فعالیت روانی- اجتماعی او نقش مؤثر و سازنده داشته باشد. چنانکه، یک کودک نیز، به ویژه بعد از سنین دو- سه سالگی، احساس می کند که پدر مهم ترین تکیه گاه امنیت و مصئونیت او در مقابل تهدیدات جهان بیرونی است و شخصیت او را نمونه و سر مشق خویش قرار می دهد.

حال در نظر بگیریم، وقتی یك پدر با تصویر عاطفی راهنما و پرستار کودک، در عین زمان به شکل یك موجود شکنجه گر و خشمناک نیز در ذهن طفل ثبت شود، آیا روان او در چه حالتی قرار خواهد گرفت؟ به یقین که چنین احساس متضاد، روان کودک را که وابستهٔ سر پرستی پدر می باشد، مغشوش ساخته و در یک تنش روانی شدید قرار می دهد. چون کودک در چنین حالت، با تصویری از شخصیت دوگانه و متناقض پدر رو به رو می شود. یکی شخصیت حامی و پرستار، دیگری کرکتر خشن و مستبد.

www.ketabton.com

در این جا، اگر موضوع را از دیدگاه دانشمندان روان تحلیل گری بررسی کنیم، چنین نتیجه می گیریم که وقتی تصویر شخصیت پدر در ذهن یک کودک مختل می شود، روان کودک نیز در حصول یك تصویر قناعت بخش و مورد اعتماد از الگو و سر مشق زندگی خویش دو پارچه می شود و در یک جدال درونی شدید قرار می گیرد. بار بارا دیپ هولد می گوید: اطفال در مقابل چنین حالات آزار دهنده و تروماتیک، عکس العمل خویش را اکثراً با انتخاب یکی از دو شکل رفتار ذیل ظاهر می سازند: ۱- به شکل رفتار مخرب و پرخاشگر. ۲- به شکل رفتار افسرده، درجا زده و وابسته (Diepold 1998. p.134).

این گونه عکس العمل بیشتر به خاطری صورت می گیرد که شخصیت انسان در سنین کودکی از پختگی لازم برخور دار نمی باشد. بنابر این، عملیه های دفاعی روانی او نیز در مقابل این حالت به شکل درست آن عیار شده نمی توانند، بلکه طوری عیار می شوند که با برجسته ساختن خصوصیات یک قطب آن در کرکتر و زندانی ساختن قطب دیگر آن در ناخود آگاه، فشار روانی را به طور انفعالی آن کاهش دهند تا اینکه کودک خورد سال از لحاظ روانی دوام و بقاء یابد.

شکل اول- برجسته شدن قطب کرکتر مخرب و خشونت گرا:

کودک در اثر سختگیری ها و تنبیه فزیکی همیشگی و بیمورد، از پدر و مادر خود دلسرد می شود و شروع به لج بازی، سرکشی و پرخاشگری می کند. در امور زندگی آموزشی نیز بی اعتنا شده، به انواع خشونت ها مانند: جنگ و دعوا و آزار دادن سایر کودکان گرایش بیشتر نشان می دهد. این قطب یک نوع شخصیت زورگو و خود شیفتهٔ افراطی را به بار می آورد.

www.ketabton.com

برجسته ساختن این قطب کرکتر، افادهٔ عکس العمل ذات انسان در مقابل روش خشن و ظالمانه است که در بسا موارد با تبارز خود محوری افراطی، تأیید خویش را با نمایش زور و خشونت، از دیگران می گیرد و به قانون زورگویی و تفنگ سالاری نیز صحه می گذارد. شتریک فیشر، در مورد اطفالی که با رنج و آزار رو به رو بوده اند و صدمات روانی دیده اند، می نویسد: وقتی یک انسان جوان به خاطر لزومدید دیگران مورد عذاب، تعرض، توهین و سوء استفاده قرار می گیرد و مطیع ساخته می شود، حرمت فردیت او از بین رفته و به یك موجود بی اراده مبدل می گردد. به این ترتیب، سرحداتی را که از روابط متقابل کودك و یا طفل جوانتر با مادر و پدر به شکل نورمال آن به میان می آیند و بعد تر در واقعیت های اجتماعی، قوانین و نورم های جامعه امتداد می یابند، به وسیله چنین بر خورد های تخریبی از بین می روند. چنانکه، ما بازتاب آن را بیشتر نزد اطفال و جوان های آسیب دیده از نظر روانی، مشاهده می کنیم که همیشه با یك نوع فقدان درك از دیگران و اغماض واقعیت مواجه می باشند. ما این موضوع را در بی اعتنایی شدید اطفال و جوانانی تجربه می کنیم که در مقابل بر خورد واقع بینانهٔ دیگران، بی اعتناعی شدید نشان می دهند و به چنین برخورد های خود نیز می بالند. این گونه انکشاف کرکتر یک نوع پندار خود پرستانهٔ آزادی است که خارج از نظم و قانون بوده و فراسوی واقعیت قرار دارند و در آن ملیشه گری و قهرمان بازی حکومت می کند. چنین رفتار ها افادهٔ "ابراز خودی" انسان در مقابل جهان بیرونی است که آن را به شکل رنج دهنده و عذاب آور آن تجربه کرده است (Streeck-Fischer 1998, p.122- 123).

www.ketabton.com

بی مورد نیست، اگر ما رفتار پدران و مادران خشن و سختگیر را با رفتار رهبران مستبد شباهت بدهیم که مانع آزادی فردی و رشد استعداد ها در یک جامعه می شوند. زیرا، همان گونه که در باطن ناخود آگاه شخصیت های مستبد کمبود های دوران کودکی نهفته اند، در ناخود آگاه پدران مستبد نیز کمبود های جبران نا شدهٔ باید خفته باشند که در صدد انتقام از گذشته بوده و با قدرت نمایی و بیچاره ساختن اطفال خویش می خواهند آن را جبران کنند و به این احساس دست یابند که نا توان نیستند.

منتسوس، رابطهٔ جنگ قدرت والدین با کودک را چنین تشریح کرده است: مبارزهٔ قدرت والدین و کودک تا حدی و حد اقل، مبارزهٔ قدرت بین حاکم و محکوم، بین افراد قدرتمند و مردم نا توان را در جامعه به خاطر می آورد. این شباهت نه سطحی است و نه اتفاقی. چیزی که در خانواده به یك سطح کوچك صورت می گیرد، نمونه یی از ساحه بزرگتر در سطح اجتماع می باشد. این شباهت تنها صوری نیستند، بلکه یك ارتباط منطقی با مفهوم رابطه دوری علت و معلول را نیز افاده می کنند. حاصل چگونگی چنین تنش ها(Conflicts) در بین خانواده است که کیفیت طرز دید، شیوهٔ برخورد و نظام ادرای را تحت تأثیر قرار داده و انتقال دهنده کشمکش های بزرگتر بعدی در جامعه خواهند شد. یا برعکس آن، ساختمان های استحکام یافته اجتماعی اند که نوعیت مبارزه درون خانوادگی را مشخص می کنند. به هر حال، تنش می تواند که ضعیف را توسط فشار وادار به اطاعت کند و یا با مخالفت مطلق و سرکشی او رو به رو گردد. (Mentzos 1993, p. 67).

به این گونه، در خانواده ها و جوامعی که رفتار قهر آمیز با اطفال عمومیت دارد، جامعه را نیز در رابطهٔ علت و معلولی خویش در یک دایرهٔ معیوبهٔ بی ثباتی و تنش مزمن قرار می دهد. مثلاً، نمونه های رابطهٔ علت و

www.ketabton.com

معلولی رفتار خشن را می توان در بروز اعمال تخریبی اطفال و نوجوانان ما مشاهده کرد که به شکل خشونت گرایی در برابر یکدیگر، اذیت و آزار حیوانات، تخریب لوازم مکتب و امثال آن تبارز داده می شوند.

اطفال با این گونه اعمال خویش می خواهند نشان بدهند که ما آیینهٔ رفتار بزرگان خویش هستیم و آن طور رفتار می کنیم که با ما رفتار شده است. همچنان، رابطهٔ علت و معلولی این دایرهٔ معیوبه را می توان در زور گویی و خود سازی آمر بالای مامور، عقده گشایی تفنگدار بالای بی تفنگ، خشونت شوهر بالای خانم و خشم مادر بر اطفال نیز مشاهده کرد که در تداوم خویش به شکل خشونت های پر دامنه و زنجیره یی تبارز یافته اند.

اگرچه و در ظاهر، هر شخصی این گونه زور گویی و قدرت نمایی بالای ضعیف را یك عمل نا درست و نفرت آور می شمارد، اما با وجود آن می بینیم که وقتی او در محاصرهٔ دایره معیوبهٔ اعمال زور از بالا به پایین قرار می گیرد و قادر به این نمی باشد که خشم و اعتراض خویش را علیه زورمند یا شخص مستبد متوجه سازد و با او دست و پنجه نرم کند، در چنین حالتی عملیه های دفاعی روانی همان شخص طوری عیار می شوند، تا احساس ناتوانی و بیدفاعی احساس شده از بالا را به شکل دیگر که بیشتر انفعالی می باشد، جبران کند.

در بخش جدال های درونی اشاره شد که یکی از اشکال عملیه های دفاع روانی هویت دادن با مرجع قدرت و عامل فشار می باشد که بر مبنای آن، انسان به شکل نا خود آگاه، خشم متراکم شده یی ناشی از احساس ناتوانی خویش را به سوی اشخاص کمزور تر از خود سوق می دهد که آنها نیز قربانی چنین موقعیت هستند. به این ترتیب، احساس ناتوان بودن در نا خود آگاه انسان به وسیلهٔ قدرت نمایی آمر بالای مامور، آزار و تحقیر اقلیت ها،

www.ketabton.com

بی حرمتی به زنان و امثال این ها، به شکل احساس توانمندی جبران می شوند. این گونه نمایش قدرت را می توان به عنوان یک نوع ضعف شخصیت نیز برشمرد.

البته، یک شخص هر قدر خود آگاه تر شود، به همان اندازه از حلقهٔ این دایرهٔ معیوبه فاصله می گیرد. زیرا خود آگاهی باعث می شود که او خود را بشناسد و جهت حفاظت از ثبات روانی خویش متناسب با واقعیت عمل کند.

شکل دوم- بر جسته شدن قطب در جا زده و فرمانبرداری در کرکتر:

با برجسته شدن این قطب کرکتر، کودک دلیل بد خویی و غضب پدر را در رفتار خویش می بیند و قطب دیگر، یعنی کرکتر پدر ظالم را در ناخود آگاه خود زندانی می سازد تا اینکه پدر را به حیث یک شخص مهربان، دلسوز، قابل احترام و ایدآل در ذهن خویش پذیرفته باشد. به بیان دیگر، در این جا عملیهٔ دفاع روانی کودک برای جلوگیری از توهین و تحقیر بیشتر و حفاظت از "خودی" طوری عیار می شوند که آمادهٔ پذیریش مسؤولیت تمام بد خویی ها و عصبانیت های پدر در رفتار خویش گردد و رفتار خشن پدر را انکار درونی کند تا فشار روانی ناشی از جدال درونی کاهش یابد. بنابر این، زمانی که پدر خشمگین می شود، کودک فکر می کند که گناه خود او بوده که پدر را بازهم عصبانی ساخته است و در ذهن خویش می گوید: "من بودم که احتیاط نکردم و پدرم را به خشم آوردم، پس من باید احتیاط کنم". وگرنه: "پدر و مادر من مهربان هستند و من به آنها احتیاج دارم".

انتخاب چنین قطب کرکتر، سبب می شود که کودک رفتار خود را با خواسته های پدر سختگیر و دیکتاتور همآهنگ سازد و چنان رفتار کند که پدر می خواهد تا اینکه مورد لت و کوب و تحقیر بیشتر قرار نگیرد و به

www.ketabton.com

خاطر این که پدر را راضی نگه دارد، از گفته ها و خواسته های او بدون چون و چرا گفتن پیروی کرده و به یک فرمانبردار مطلق مبدل می شود. در این جاست که یک کودک آنچه را که مربوط به "خودی" او می شوند، در ضمیر نا خود آگاه خویش زندانی می کند. تبارز احساسات، شور و هیجان، خندیدن، شوخی کردن، ابراز نظر نمودن و سئوال کردن در حضور پدر نیز برای او خطرناک محسوب می شود. زیرا ممکن است که مورد سرزنش و غضب قرار بگیرد و پدر با قهر و عصبانیت بگوید: "باز شروع کردی، تو آدم نمیشی، آرام باش، می خواهی لت بخوری؟". همان حرف هایی که ممکن است خود پدر و مادر در کودکی خویش شنیده باشند. بنابراین، به هر پیمانه که یك کودک در مراحل تکاملی خویش نتواند ابراز خودی نماید و در فقدان پذیرش و ترس به سر ببرد، به همان اندازه قدرت ابتکار، اراده و اعتماد به نفس او نیز کاهش یافته و به یک موجود فرمانبردار مطلق و بیگانه از خود مبدل می شود.

انکشاف این قطب کرکتر، یک شخصیت درجا زده، مطیع و رهبر پذیر را به بار می آورد که بیشتر مجبور به پیروی از اشخاص سلطه گرا و قدرت طلب می باشد، تا او را مثل پدر رهبری و رهنمایی کنند. چون که "خودی" چنین انسانی اکثراً توانایی آن را ندارد که بار گران زندگی را به تنهایی و به طور مستقلانه به دوش خویش حمل کند. افرادی که جرئت نه گفتن را ندارند و اجازه می دهند تا دیگران در مورد سرنوشت شان تصمیم بگیرند، محصولات این قطب به شمار می روند. چنانکه، اقبال لاهوری گفته است:

هر که بر خود نیست فرمانش روان می شود فرمان پذیر دیگران

در جامعهٔ ما، شیوهٔ تربیت جزمی، کلیشه یی و آمیخته با مجازات فزیکی والدین و مسئولین امور آموزشی و پرورشی اند که در ها را برای اطاعت

www.ketabton.com

پذیری از دیکتاتور و هویت دادن کاذب با مراجع قدرت باز نگه می دارند. این گونه روش ها اند که سد راه شگوفایی استعداد های بی شمار کودکان و شاگردان مکاتب یک کشور نیز می شوند.

این مسأله یک واقعیت شناخته شده و انکار ناپذیر است که تعداد قابل ملاحظهٔ از معلمان مکاتب با خود چوب و شلاق حمل کرده و شاگردان را لت و کوب می کنند. در نتیجهٔ چنین رفتار های خشن برای یک کودک نیز راه دیگر باقی نمی ماند، مگر اینکه با عاریه گرفتن هویت پدر دیکتاتور، معلم سختگیر و رهبران مستبد، هویت خود را به شکل آرمانی و کاذب آن از بی ثباتی و آسیب پذیری بیشتر نجات بدهد.

هویت عاریتی و کاذب به شکل آرمانی، به خاطری در شخصیت انکشاف می یابد که "خودی" و تمامیت انسان بیشتر از این تحمل به شانه کشیدن هویت مغشوش و تحقیر شدهٔ خویش را نمی داشته باشد. بنابراین، انسان با کسب هویت عاریتی و کاذب به طور ناخود آگاه، می خواهد که عقدهٔ حقارت و احساس خود کمتر بینی خویش را به شکل آرمانی آن جبران کند. از دیدگاه کارن هارنی، گرچه انکشاف تصویر آرمانی شخصیت به حیث یک عملیهٔ دفاع روانی، فشار ناشی از تنش درونی را بر طرف می کند و تا اندازه یی هم موفقیت آمیز می باشد، اما در عین زمان درز بزرگی را در ساختمان شخصیت انسان ایجاد می کند، که خطرناکتر از شخصیت اصلی است. (Horney 1989, p. 94)

هویت عاریتی و آرمانی را می توان "من مطلوب" یا ایگوی دوم شخصیت گفت و مانند این است که در روان یک شخص معین، در عین زمان دو فرد جداگانه و متناقض، که از مستبد سرکوبگر و فرمانبردار مطلق نمایندگی می کند، زیست کنند و از وجود یکدیگر نیز بی خبر باشند.

www.ketabton.com

نمونه های آن را می توان از شخصیت امیر دوست محمد خان و عبدالرحمان خان گرفته تا بعضی از رجال امروزی که با کمک و مشورهٔ خارجی ها بالای مردم آقایی می کنند، پیدا کرد. شخصیت های که در موجه جلوه دادن وعقلانی ساختن اعمال و رفتار اجتماعی خویش معیار دو گانه داشته و از "خود" یک شناخت مبهم و مغشوش دارند. چنانکه، این گونه مغشوشیت شناخت از "خود" با متلون مزاجی های شدید نیز همرایی می شوند.

اگر به اسناد تاریخی به طور نمونه: کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" روان شاد غلام محمد غبار مراجعه کنیم، دیده می شود که شخصیت متلون و دوگانهٔ عبدالرحمن خان چگونه بین اعمال استبداد بر مردم و فرمانبرداری از انگلیس در نوسان دایمی قرار داشته است.

هویت عاریتی و کاذب را می توان یک نوع تطابقت انفعالی نیز گفت که انسان بر مبنای آن بخش هایی از صولت کاذب و سرکوب کنندهٔ ملا و معلم بد قهر و هیبت آدم های زورگوی و مستبد را نیز مثل پدر مستبد به شکل قدرت مشروع می پذیرد و رفتار خویش را با عینیت همآهنگ می سازد. چنانکه ما با این قضاوت قالبی نیز آشنا هستیم که هرگاه یک شخص بخواهد علیهٔ ظلم ظالم اعتراض کند و یا در مخالفت با دیکتاتور مورد تعقیب و شکنجه قرار بگیرد، تعدادی می گویند که گناه خود اوست. "سر او بوی قورمه می داد". درست همان حالتی را تداعی می کند که در مراحل اول زندگی در دستگاه روانی انسان ثبت شده اند."گناه من بود که پدر را عصبانی کردم"!

آرنو گرون در کتاب "بیگانه در ما"، می نویسد: مشکل هویت کاذب و عوضی از انکشافی به وجود می آید، که "خودی" انسان در اثر فرمانبرداری (به وسیلهٔ اجبار و یا هم پاداش مستقیم) به بیگانه مبدل می شود.

www.ketabton.com

بنابر این، یك شخصی که جریان جامعه پذیری او متأثر از این باشد که باید از "خودی" خویش صرف نظر کند، با یك قانونمندی روانی دیگری زندگی خواهد کرد، تا شخصی که در زندگی کودکی خویش مورد پذیرش واقع شده و خود را آزادانه توسعه داده است. زیرا، یک شخصی که به خاطر هویت دادن با والدین بی مروت باید "خودی" خویش را پنهان کند و ظالم را ایدآل خویش سازد، نمی تواند که یک روان صحت مند را نصیب گردد. بنابر این، خود دوستی او نیز به صورت نا خود آگاه به نفرت تغییر شکل کرده و او را در تمام عمر یك ترس درونی بدرقه می کند. حتی درد و عذاب درونی نیز نمی تواند که عمل انجام شده و به وقوع پیوسته را به شکل یك عکس العمل جبران کند. بلکه، احساس ترس و ناتوانی را که به وسیله فشار و عدم پذیریش والدین به شکل بی کفایتی شرم آور در روان ثبت شده است، بیگانه یی در"خود" می باشد که انسان باید او را از خود دورکند. بنابر این، کودک مجبور است که با انکار احساسات خویش، به عنوان یگانه شیوۀ ممکن زندگی، تطابقت خود را با ظلم کننده برقرار سازد. به این ترتیب، درون انسان با بیگانگی از خود، نه نتها علیه شخص دیگری تحریك می شود، بلکه درد متحمل شده یی را که اجازه اعتراف آن را به خود نمی دهد، نیز باید بیرونی سازد تا اینکه با ستم گر در رابطۀ محکم قرار گرفته بتواند. این حالت انسان را به سویی می کشاند که نه تنها درد در وجود دیگران جستجو می شود، بلکه جهت به کام رسیدن خویش تحریك نیز می گردد. چنین انسان ها هیچ گاهی امکانات آن را نداشته اند، تا اعتماد اولی را به عنوان بخش جدا ناپذیر شخصیت خویش در خود انکشاف بدهند. به عوض آن یك هویت کاذب را با خود حمل می کنند که با ایدآل ساختن قدرت

www.ketabton.com

سرکوب کننده، نجات از کسی آرزو می شود که در حقیقت خود او عامل تحقیر و عذاب می باشد (Gruen 2002, pp. 30-31).

اگر ما به تجارب مستقیم و عینیت های جامعهٔ مان نگاه کنیم، دیده می شود که پایه و ریشهٔ بسیاری از اختلالات رفتاری و از خود بیگانگی در نفس نظام های استبدادی و فرهنگ درجا زدهٔ آن نهفته است که در امتداد خویش به گونه های مختلف از نسلی به نسل دیگر انتقال داده شده است و کرکتر انسان ها را با یک قدرت تخریبی در مقابل ضعیف تر ها و تسلیمی در مقابل قوی تر از خود آماده ساخته اند.

آن عده کودکانی که امروزه از چشم به چشم شدن با دیگران امتناع می ورزند و از ابراز خودی نمودن شرم دارند، بیشتر یک ایگو و روان زخمی شده را در نا خود آگاه خویش پنهان ساخته اند که گویی به شکل "پلنگ در لباس ملنگ" و یا "بیگانه از خود" خفته باشد. چنانکه، اگر فرصت و شرایط مساعد شود، برای گرفتن انتقام از مصایب و بی عدالتی های زندگی، جامعه را به آتش می کشند. به گفتهٔ هنری کریستال (1984): قهری که در شرایط اختناقی و آسیب پذیری مجبور به عقب نشینی گردیده و در نا خود آگاه مخفی شده است، روزی به شکل روان پرخاشگر و تخریبی برگشت می کند.

چنانکه، برگشت این گونه خشم و پرخاشگری و تبارز آن را می توان در تغییرات اجتماعی چندین دههٔ اخیر مثال داد که یک تعداد افراد با عاریه گرفتن ایدآلوژی های افراطی و با دست یافتن به قدرت، چه کار های ویرانگرانه که انجام ندادند، حتا تا هنوز هم باعث ویرانی و نا آرامی های بیشتر می شوند.

www.ketabton.com

آرنو گرون، زندگی کودکی ادولف هیتلر را به حیث یکی از نمونه های این گونه برگشت قهر تحقیق کرده است. اگر روزی زندگی کودکی شماری از چهره های سیاسی مستبد و ظالم در کشور ما نیز مورد تحقیق قرار گیرد، آموزنده خواهد بود. همچنان، اکثریت ما از تجارب و چشمدید های خویش افراد به ظاهرا بی ضرر و سر براه زیادی را می شناسیم که با دست یابی به قدرت و تفنگ، رفتار و اعمال شان یک باره تغییر کرده و باعث اذیت و آزار اطرافیان و حتی نزدیکان خویش گردیده اند.

در رابطه با حقایق ذکر شده، اگر ما به زندگی امروزی بخش بزرگی از کودکان افغانستان نگاه کنیم، متأسفانه دیده می شود که شیوهٔ تربیت نا سالم، خشونت های اجتماعی، احساس بی امنیتی، فقر اقتصادی، تعصبات، جنگ و دعوای والدین، لت و کوب شدن ها، کمبود تشویق و رهنمایی لازم، سردی عواطف، فقدان سرمشق های معنوی، مجبور شدن به کار های شاقه و کمبود خدمات صحی و .. . لست طویلی از عوامل منفی و کمبود ها را تشکیل می دهند که سد راه تکامل روانی اجتماعی سالم اطفال ما واقع شده اند. چنین شرایط دشوار زندگی هویت کودک را دچار آشفتگی ساخته و او را وادار به این خواهد ساخت که رابطهٔ خود را با افراد جامعه به اساس منافع شخصی خود برقرار کند تا اینکه به واسطهٔ یک پیوند عاطفی سالم، که از احساسات واقعی او به دیگران سرچشمه می گیرد.

علاوه بر این ها، تحقیقات و بررسی های متعدد بیانگر این واقعیت نیز هستند که سختی ها، محرومیت ها و صدمات روانی دوران کودکی نه تنها که سبب اختلالات روانی و رفتاری نزد یک شخص می شوند، بلکه اثرات نا مطلوبی را بر سلامت بدنی و فزیکی او نیز به جا می گذارند. مکسیا دونگ (Dong, 2004) و همکاران او، از نتیجهٔ تحقیقات تیم خویش گزارش

www.ketabton.com

می دهند که مواجه بودن با فشار های دوامدار ایام کودکی، خطر امراض قلبی را در آینده تقویت می کند. قرار تحقیقات انجام شده، اشخاصی که در ایام کودکی مورد بی توجهی، محرومیت و سؤ استفاده قرار گرفته اند، نسبت به آنهایی که در فضای آرام و مبری از ترس و اضطراب بزرگ شده اند، ۳۰ الی ۷۰ فیصد بیشتر در معرض خطر امراض قلبی وعایی قرار دارند. مارتین تایچر[23]، از دانشگاه هاروارد امریکا با تحقیقات خویش نشان می دهد که ناحیهٔ ایپوکامپوس (Hippocampus) دماغ که با حافظه و عواطف سر و کار دارد و همچنان قسمت امیگدالا (Amygdala) دماغ انسان های که در زمان کودکی مورد آزار و محرومیت قرار گرفته اند، کوچک تر از حالت نورمال می باشد و سبب تغییرات ساختمان های مالیکولی و امینو اسید های انتقال دهندهٔ اخبار در این مناطق دماغی می شوند. البته، تایچر و همکاران او، از بی موازنگی های دیگر از قبیل، تغییرات موج های برقی در بعضی از نواحی دماغ و مشکلات تمرکز فکری نیز نام برده اند (Teicher, 2000).

در پایان قرن هفدهم جان لاک گفت: "روان انسان در زمان تولد مانند لوحه سفیدی می باشد". چنانکه، هر فرهنگ و هر اجتماع مضمون خود را بالای آن می نویسد. از کرستوفر لش نیز نقل شد که شخصیت تولید دوبارهٔ فرهنگ است.

بنابر این، جامعه، فرهنگ و نظام تربیتی که باعث تغییر شکل مرضی استعداد های ذاتی انسان گردیده و هویت را دچار آشفتگی می سازند، باید که مورد باز نگری و انتقاد قرار بگیرد و تغییر کند، تا چوکات و امکانات

[23] Martin, H. Teicher پروفیسور نوروسایکولوژی در امریکا است که یک سلسله تحقیقات بیوسایکولوژی را در Harward Medical School و Mc Lean Hospital رهبری می کند.

www.ketabton.com

لازم برای تکامل روانی- اجتماعی سالم و هویت با ثبات افراد یک جامعه مساعد شود. در غیر آن، یك جامعه حتی اگر از سرمایهٔ فکری و استعداد های بی پایان نیز برخوردار باشد، باز هم تا زمانی که دینامیزم فرهنگی و اجتماعی در نفس یک جامعه متوقف باقی بمانند، دیدگاه اکثریت جامعه نیز تغییر نیافته و به طور پیوسته ظرفیت ها و استعداد های آینده گان خویش را دچار در جا زدگی و خفقان می سازد و باعث تشوشات هویتی و امراض روانی- اجتماعی گوناگون می گردد.

۲. هویت و تعریف آن:

بحث هویت برای اولین بار در (۱۸۹۰م) از جانب ویلیم جمیز[24] مطرح شد. پسانتر توسط دانشمندان دیگر، مخصوصاً با ارائهٔ نظریات از جانب ایریك اریکسن، در بارهٔ مفهوم هویت و بحران هویت، انکشاف بیشتر یافت. هویت مفاهیم زیادی را در بر می گیرد که از آن جمله، احترام به خود و نقش "خود" در جامعه می باشد. این که ما چه برداشت های از خود داریم و خود را چگونه می شناسیم، شخصیت دیگران را چگونه ارزیابی کرده، تصورات آنها را در بارهٔ خود مان چگونه درك و تعبیر می کنیم، شامل این بحث می شود.

[24] William James (1910- 1842). فیلسوف و روانشناس مشهور زمان خود بود و به حیث پایه گذار روانشناسی علمی در امریکا شناخته شده است.

www.ketabton.com

تشکل هویت با تعلقات فرهنگی، زبانی، قومی، ملی و مذهبی نیز ارتباط دارد. چنانکه، انسان خود را در پروسهٔ جامعه پذیری با این گونه تعلقات و شاخصه ها مشخص می گرداند. اما، زبان در تشکل هویت نقش مهم تر را ادا می کند. یك بخش هویت را جنسیت، محل تولد، پوست و رنگ جلد انسان تعیین می کنند که عمدتاً مربوط به مقدرات می شوند. همچنان، نام و نام پدر نیز مفاهیمی هستند که بخشی از شناسه های هویتی به شمار می رود. چنانکه، این گونه مشخصات در شناسنامه یا تذکرهٔ هویت نیز ثبت می شوند. البته تعلق داشتن به یك قشر یا طبقهٔ اجتماعی، اقتصادی و محیط جغرافیایی نیز در تشکل هویت تأثیر گذار می باشند.

هویت به عنوان یک ساختمان روانی که تصویر واقعی از خود را بازتاب می دهد و معرف شخصیت انسان در هر گونه شرایط زمانی و مکانی می باشد، نیز تعریف شده است. اریک اریکسن[25] (1980)، هویت را شامل شناخت از "خود"، احساس تمامیت، احساس پیوستگی با گذشته و حال، احساس همبستگی با عقاید و ارزش ها و همچنان، احساس تعلق به جماعتی که انسان در پناه آن خود را امن احساس می کند، می داند. کارل روجزر[26]، احساس امنیت و پذیریش را پیش شرط اساسی در انکشاف هویت سالم انسان می شمارد. بر مبنی آن، هویت وقتی سالم است که انسان با احساس تعلق خویش به یك فرهنگ، جماعت و یک ملت، خویشتن را مرتبط با جامعه دانسته و در عین حال مصون، آزاد و پذیرفته شده احساس کند. در این صورت است که انسان با هرگونه پیشآمد ها، رویداد و رفتار دیگران،

---

[25] دیده شود به اثر اریک اریکسن: Identity and life Cycle

[26] Carl Rogers (1987- 1902). روانشناس امریکایی و از جملهٔ ای نظریه پردازان نخبه راجع به شخصیت می باشد. او را می توان پایه گذار مکتب روانشناسی انسان گرایانه و روان تداوی انسان گرایانهٔ نامید.

www.ketabton.com

برخورد نمادین و آگاهانه کرده، دچار ترس، اضطراب و آشفتگی هویتی نمی شود. در حالی که، هر گونه آشفتگی اجتماعی، احساس بی امنیتی دوامدار، بی اعتمادی و عدم پذیرش متقابل افراد و اقوام می توانند مانع تحقق خودی و سلب استقلال انسان گردیده و یك نوع احساس بیزاری از "خود" و از "دیگران" را در روان انسان جامعه پایه ریزی کرده، هویت را مغشوش سازند. ورنر گروس، انکشاف یک هویت سالم را به نقل از گ. هوتر[27]، مربوط به سه شرط ذیل می داند: اول، اجتماعی که انسان به آن احساس تعلق نماید. دوم، وظایف و مسؤولیت هایی که انسان در محور آنها رشد کرده بتواند. سوم، سرمشق های اخلاقی و اجتماعی اند. یعنی، الگو های که همه صفات مثبت را در کرکتر و رفتار اخلاقی خویش داشته باشند، تا اینکه انسان از آنها پیروی کرده بتواند (Gross 2009, p. 101).

میلانی کلاین[28] در مورد قابلیت هویت پذیری انسان می نویسد: به طور عموم همین قابلیت هویت دادن است که یك عنصر بسیار مهم را در روابط انسانی ما تشکیل داده و زمینه ساز احساس و علاقهٔ قوی و واقعی ما با دیگران می شود. چنانکه، اگر ما ظرفیت هویت دادن با فرد مورد علاقه را داشته باشیم، می توانیم که با انصراف و یا فدا ساختن احساسات شخصی خویش، به علایق و عواطف دیگران نیز تا یک اندازه و یک مدتی ارجحیت قایل شویم. از آن جایی که هویت ما از جمعیت مربوطهٔ ما شکل می گیرد، پس کمك و رضایت خاطر را که ما به دیگران فراهم می سازیم، آن را به شیوهٔ دیگر به همان اندازه دوباره به دست می آوریم. و بلآخره

---

[27] Gerald Huether پروفیسور و محقق نوروبیولوژی دماغ در یونیورستی گوتینگن آلمان.

[28] Melanie Klein (1960- 1882). یکی از چهره های نخبه روانکاوی و از جملهٔ اولین روانکاوان کودک است که روش روان تحلیل گری را برای حل تنش های درونی کودکان به کار برد. او به حیث یک زن روانشناس نقش بزرگ را در ساحهٔ تداوی روانی کودکان ایفا کرده است.

www.ketabton.com

همین احساس فداکاری برای شخص دوست داشتنی و هویت دادن ما با فرد محبوب است که ما به سهم خویش نقش والدین خوب را بازی کرده و چنان عمل می کنیم که والدین ما به سهم خویش در قسمت ما نموده بودند و یا اینکه ما از آنها چنین توقع داشتیم (Klein and Rivier, 1964).

۳. تشکل هویت در جامعهٔ قومی و قبیله یی افغانستان

تحقیقات و بررسی های مختلف نشان می دهند، هر اندازه که سطح تعصب و سنت پرستی در یک جامعه زیاد باشد، به همان اندازه نیز محرک ها و استعداد های ذاتی اطفال و نوجوانان تحت قیودات و کنترول شدید قرار می گیرند، تا اینکه مبادا حدود و ثغور کلیشه ها، سنن و عادات قومی خدشه دار شوند.

در جامعهٔ سنتی و قبیله یی افغانستان تا هنوز بسیاری از افراد چنین می پندارند که رسوم و رواج های آنان گوییا مظهر عالی ترین معنویات و بارز ترین فضایل اخلاقی می باشند. چنانکه، اکثر رهبران و پدران جامعهٔ ما، رفتار و عادات اجتماعی جوامع دیگر را مورد استهزا و تمسخر قرار داده و به خود بسیار می بالند.

افکار، عادات، رواج ها و سنت های حاکم در جامعهٔ افغانستان، در پهلوی اینکه میراث نیاکان شمرده می شوند و با جاذبه عاطفی خویش هر یک از افراد قوم را به پاسداری و پیروی از این گونه رسوم و رواج ها

www.ketabton.com

موظف می سازند. پاره یی از این رسم و رواج ها توسط علمای دینی در مطابقت با فقه اسلامی تفسیر شده و به حیت قوانین شفاهی چهرهٔ مقدسات را نیز به خود گرفته اند.

یکی از مشخصات دیگر ساختمان های قبیله یی و سنتی در افغنستان این است که تعیین سلسله مراتب اجتماعی و کسب تفوق در جامعه، بیشتر مطابق موقعیت و اقتدار خانوادگی و نفوذ اقتصادی صورت می گیرد، تا اینکه اهلیت، لیاقت و سطح دانش فردی انسان در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، آیندهٔ "من بچهٔ فلانی هستم" تا حد زیادی از قبل تعیین شده می باشد. یعنی سرنوشت سلسله مراتب اجتماعی، سهمیه بندی ها و کاندید کردن ها را بیشتر از همه شجرهٔ خانوادگی، قرابت با رهبران و یا نفوذ اقتصادی تعیین می کنند. چنین ساختار ها را می توان به دولت های بسیط و کوچکی تشبیه کرد که در رأس آن رهبران سنتی قرار دارند و پسران شان وارث قدرت میراثی آنها می شوند.

در افغانستان، عضو یك قوم بودن، مانند عضویت در یك حزبی است که محتوای ایدیالوژیک آن را رسم و رواج ها، کلیشه ها، پیشداوری ها و صداقت به قوم تشکیل می دهند. ابتکارات و دستآورد های فردی نیز در احساست جمعی بازتاب یافته، احساس فردیت را در "ما" ی جمعی منحل می سازند تا حدی که شاخصه های هویت قومی به اجزای متبارز هویت فردی و ابراز خودی انسان مبدل شده، همگی خود را در نیك نامی یا بد نامی فردی نیز سهیم و ذیدخل احساس می کنند.

بر مبنای این گونه احساسات، اگر دو فرد از دو قوم جداگانه با هم منازعه شخصی نیز داشته باشند، مسألهٔ وابستگی و نزدیکی به قوم و قبیله مطرح می شود. مثلاً، به قوم یکدیگر و به رئیس قوم یکدیگر را دشنام می

www.ketabton.com

دهند. انتقام گیری ها و خونخواهی ها نیز می توانند به افراد بیگناه جانب مقابل انتقال داده شوند. چنانکه، بد ترین نمونه های آن را از جنگ های میان گروهی و میان قومی به خاطر داریم که زنان و کودکان بی گناه نیز قربانی چنین احساسات قومی شده اند.

از نگاه روان شناختی، این گونه کسب هویت قومی و "ما" شدن، یك بخش بزرگ از ذخایر انرژی روانی و ذکایی انسان را نیز در محاصرهٔ کلیشه ها و پیشداوری ها قرار داده قوهٔ قضاوت او را در سطوح ابتدایی، نقلی و تلقین پذیری آن نگاه می دارد. به خصوص عادات تکراری و نبود تحرک اجتماعی، گونه یی از کاهلی در وظایف شناختی یا کوگنتیف را به وجود آورده سبب درجا زدگی قابلیت های ذکایی و انجماد فکری بیشتر نزد انسان می شود. مثلاً، اگر از او پرسیده شود که چرا از فلان شخص بد گویی می کنی، پاسخ می دهد که از زبان کاکای خویش شنیده است!

این گونه "ما" شدن، باعث وابستگی مزمن انسان به بزرگان قوم و تعلقات خانوادگی و قومی گردیده، مانع آن می شود که قضایا و پیشآمد های زندگی را به شکل واقع بینانه و مستقلانه ارزیابی و قضاوت کند. هم چنان، باعث می شود انسان وابسته و قبیله یی جهان را آن طوری نگاه کند که بزرگان او نگاه می کنند. مثلاً، اگر بزرگ قوم از او بپرسد، در مورد فلان مسأله چه نظر دارد، جواب می دهد که "شما بهتر می دانید" و یا "هر چه شما می فرمائید، درست است." از این جاست که او بدون چون و چرا گفتن، طبق فیصلهٔ بزرگان عمل می کند. به اشارهٔ آنها به پای صندوق رأی می رود و به دستور بزرگان خویش، حاضر به هر گونه فداکاری نیز می باشد. چنانکه، شاهد هستیم، همه اعضای یک قوم، رأی خود را به فرد مورد نظر بزرگان قوم خویش می دهند.

www.ketabton.com

چنین تشکل "ما" ی قومی که هویت فردی را در جمع منحل می سازد، احساس "منیت" و تلاش انسان برای " تحقق خودی" را نیز در مسیر قوم پرستانه سوق می دهد، تا اینکه کمبود و خلای "ابراز خودی" برای او رنج دهنده نباشد. بنابر این، می توان گفت که قوم پرستی تنها مشخصه ابراز خودی یك قوم نیست، بلکه بیشتر ازهمه بیان "ابراز خودی" تلافی جویانهٔ یک فرد می باشد که به اثر منحل شدن هویت او در هویت جمعی، نهادینه می شود. به خصوص، اگر انسان در شرایط جنگ و بی امنیتی اجتماعی، این احساس را داشته باشد که در پناه قوم خویش مصئون تر است، قوم پرستی در کرکتر بیشتر نهادینه می شود.

این گونه تکامل روانی- اجتماعی و تشکل هویت که به شکل وابستگی مطلق به شاخصه های قومی و پاسبانی از ارزش ها و مرز های هویت قومی به وجود می آید، متأثر از اعتقادات، تلقینات و باور های تبلور یافته یی می باشند که در پروسهٔ جامعه پذیری ثبت دماغ انسان می شوند. این مسأله که ما تصور می کنیم، قوم ما و گذشته های نژادی ما بهتر از دیگر اقوام و گذشتهٔ آنها می باشد، هیچ گونه پایهٔ منطقی و عقلانی ندارد، بلکه، تنها تصوری است که ریشهٔ خود را از اعتقادات درونی شدهٔ دوران کودکی ما می گیرند، که توسط پدران و اقارب نزدیک در ذهن و روان ما حک شده و ما را مثل اطفال خورد سال، که وابستهٔ والدین می باشند، به گونهٔ ناخود آگاهانه وابستهٔ برازندگی های فریبندهٔ قومی و زبانی نگه می دارد.

منتسوس این گونه "ما" شدن را یک تشکل غیر واقعی و در جا زده محسوب کرده و می نویسد: چنین " تشکیل- ما"-ی تحمیلی که از طریق انحلال فرد در جمع و فشار بالای استقلال فردی صورت می گیرد، نباید با "تشکیل- ما" واقعی، خلاق و ترقی خواه، که ضامن توسعه خودی اند و مانع رشد نمی شوند، اشتباه شود. اما بد تر از آن ها، این است که چنین " تشکل- ما"ی اجباری، در صورتی که حتی توسط فشار بیرونی نیز مجبور

www.ketabton.com

نشده باشد، بازهم این تظاهر وحدت آفرینی و توسعهٔ خودی، در حقیقت خود یك پروسهٔ دفاعی در برابر تفرقه درونی بوده و برای دیدن تقصیر در بیرون می باشد. در چنین واقعات قطب مخالف بر کنار نمی شود، بلکه در وجود یك دشمن بیرونی به نمایش گذاشته می شود. یعنی که با بازتاب بیرونی دادن به مسأله، از تضاد درونی کاسته می شود. چنانکه این موضوع با رفتار بسیاری از سیاسیون در سطح اجتماع نیز صدق می کند که به وسیلهٔ خلق کردن یك دشمن خارجی، می خواهند نظم درونی و تشکل- ما- قلابی، را در داخل حفظ کنند (Mentzos 1993, p. 116).

طوری که می دانیم، بسیاری از اطفال، به ویژه پسران در جامعهٔ قومی- قبیله یی افغانستان، وقتی بزرگتر می شوند، مطالبی را از زبان پدر، پدر کلان و بزرگان خویش می شنوند که در بر گیرندهٔ پیشداوری ها، عقاید مذهبی، سنت ها، تابو ها، شجرهٔ خانوادگی و افتخارات قومی آنها می باشند. همین مطالب اند که در تشکل هویت مؤثر واقع می شوند. همچنان وقتی یك کودک پا به بیرون از خانواده گذاشته وارد جامعهٔ قومی خویش می شود، بازهم این مسأله به او تفهیم می شود که کدام یک از اقوام و قبایل با خانواده و قوم او نزدیك تر هستند و کدام یک از اقوام و گروه ها رقیب و بیگانه می باشند.

اگر خواسته باشیم، جریان جامعه پذیری و "ما" شدن خود مان را به خاطر بیآوریم، می بینیم که افکار، عواطف، احساسات و ذهن هر یك مان در بارهٔ اقوام دیگر در همان آغاز کودکی تا چه اندازه تحت تأثیر پیشداوری ها و تعصبات بزرگان خانواده و قوم مان قرار گرفته اند. صحبت های بزرگان، که آمیخته با قضاوت های قالبی و حکایت های منفی می باشند، در حقیقت خویش یک نوع جهت یابی فرهنگی و نخستین مرز بندی های اند که حدود

www.ketabton.com

"توسعهٔ خودی" و تشکل هویت را تعیین می کنند. تمسخر کردن زبان و مذهب دیگران، گذاشتن نام های توهین آمیز، فکاهیات خنده آور، ترساندن از آمیزش و خویشاوندی با اقوام بیگانه و سایر پیشداوری های منفی، هویت را در محدودهٔ یك "ما"ی کوچک قومی و درجا زده میخکوب می سازند. همین تعصبات و پیشداوری های منفی اند که در فرآیند خویش، یك نوع از حس بی اعتمادی، رقابت، امتناع از خویشاویندی و حس نفرت و دشمنی را نیز در بین اقوام بار می آورند.

البته، این گونه پیشداوری ها، تعصبات و بی اعتمادی ها بیشتر از خاطرات تلخ تاریخی، مانند: جنگ های میان گروهی، غارت گری ها، انتقام گیری ها، تبعیضات و تعصبات مذهبی و زبانی، اشغال زمین و حق آبهٔ دیگران و سایر بی عدالتی های سیاسی- اجتماعی در بین اقوام ساکن این کشور ریشه گرفته اند و چه بسا، که بدون حل نیز باقی مانده اند.

اما، وقتی چنین بر حذر سازی ها و پیشداوری های منفی و تقسیم اقوام به شکل "ما" ی مطلوب و "آنها" ی نا مطلوب به دستگاه دماغ کودک سپرده شوند، کودک نیز همهٔ این ها را به شکل خوب و بد در دماغ خود ثبت می کند و در ژرفای روان خویش یک خط فاصل برجسته بین "ما" و "دیگران" ایجاد می کند. این خط فاصل، سبب می شود که هویت را در محدودهٔ خانواده، قوم و قبیله میخکوب ساخته و مانع توسعهٔ خودی و یک "ما" بزرگتر شود. به عبارت دیگر، هنگامی که پیوسته به یک کودک گوشزد شود که تو به این خانواده، این قوم، این مذهب و این زبان تعلق داری و دیگران بیگانه، دشمن و چنین و چنان اند، هویت او از همان آغاز در محدودهٔ کوچک قومی محصور مانده و به مشکل دیگر پذیری در گیر می شود.

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

www.ketabton.com

چنان که می بینیم، رفتار اجتماعی و دیدگاه اکثر از رجال سیاسی و حتی بهترین تحصیل کرده های ما نیز تبارز دهندهٔ شاخصه های هویت قومی می باشند. ترکیب احزاب، اتحادیه های قومی، انجمن ها، تخلص های قومی، ظاهر شدن با لباس های محلی در محافل رسمی، به ویژه در مجلس نمایندگان، سهمیه سازی ها در تشکیل دوایر دولتی و موارد متعدد دیگر، نمایندگی از این واقعیت می کنند که ما در محاصرهٔ هویت های قومی خویش قرار داریم، تا اینکه یک ملت واحد باشیم.

شاید بعضی ها بگویند که "نخیر" چنین نیست! این ها باید از جملهٔ خوشبخت ها باشند. اما واقعیت این است که ما محصول اعتقادات جمعی و فرهنگ یك قوم معین هستیم که برمبنای آن احساسات و عواطف مان از همان آغاز با ساختمان روانی قوم ما همآهنگ و همرنگ می شوند. بنابر این، احساسات قومی، زبانی، مذهبی، سمتی و خانواده گی به صورت نا خود آگاه در اوقات مختلف بر ما نیز غلبه می کنند و ما را چنان تحت تأثیر خویش قرار می دهند که به هیچ صورت با ادعا و شعار های مان مطابقت ندارند. مثلاً، موضوع منازعه بر سر اصطلاح پوهنتون و دانشگاه، منازعه بین کوچی ها و هزاره ها، موضوع ثبت هویت قومی در شناسنامه های جدید و امثال آن. هم چنان، حساسیت ها و منازعهٔ دایمی روی مشارکت قومی در سلسله مراتب دولتی را می توان نام برد که هیچگونه مناسبتی با عقلانیت سیاسی و اصل شایسته سالاری در یک دولت ملی ندارند. در حالی که چنین واقعات می توانند احساسات ما را خیلی زود تحریك کرده و سبب کشمکش های شدید تر در سطح یک کشور شوند.

اساس و ریشهٔ چنین احساسات، هیجان ها و در برابر یکدیگر صف آراستن و به ستیزه پرداختن را می توان در همان خط کشی های هویتی

www.ketabton.com

دوران کودکی پی گیری کرد که در باطن ناخود آگاه ما نیز به شکل این سو و آن سوی خط فرمان می رانند. چنانکه در رفتار ما نیز بازتاب بیرونی داده می شوند.

در این جا، منظور از باطن نا خود آگاه، صرفاً ترکیبی از عناصر روانی و یا یك چوکات معین از قبل تعریف شده نمی باشد، بلکه نقش پیشداوری های قومی- مذهبی، رواج ها، خاطرات تاریخی، شیوهٔ تربیت، شرایط جغرافیایی، فاکتور های ارثی و غیره نیز هستند که احساسات، عواطف و افکار ما را در آغاز طفلی تحت تاثیر خویش قرار داده و در اعماق نا خود آگاه ما جا گزین می شوند. همچنان، همین پیشداوری های نهفته در باطن ناخود آگاه اند که سلوک و محرک های روانی یک شخص را به عنوان عضو یک جماعت خاص و متجانس در انحصار خویش گرفته، حدود هویت او را تعیین می کنند. پیر داکو[29] عقیده دارد که ناخود آگاه ما ترکیبی از عناصر روانی، فعالیت اعضای بدن، وضعیت سلامت جسمی، نتیجهٔ افرازات غدوات اندوکرین، اجزاء و عناصر ترکیبی خون و فاکتور های ارثی بوده و در عین حال ریشهٔ خود را از نقش مذهب، اجتماع، از قومی که به آن تعلق داریم و آب و هوای محیط جغرافیایی می گیرد. به خصوص که ناخود آگاه، انسان در بر گیرندهٔ تمایلات عمومی یک گروپ اجتماعی می باشد. چنانکه، ناخود یک چینایی با یک فرانسوی از همان آغاز تولد فرق دارد. (Daco 2001, p. 143)

بنابر این، پیشداوری های قومی و مذهبی به شکل نورمال نیز یك بخش از افکار و عقاید انسان ها را در هر جامعه تشکیل داده وابستگی افراد به یك خانواده، یك قوم و

[29] Pierre Daco از جملهٔ روانشناسان ورزیده و پیرو مکتب روان تحلیل گری یونگ است. در جنیوا عضو انستیتوت بین المللی روان درمانی و روانشناسی تحلیلی است. کتاب او به نام " روانشناسی برای همه " یک اثر پر خواننده معرفی شده است..

www.ketabton.com

یك فرهنگ و مذهب را بازتاب می دهند. همچنان، اصل هویت را از سایرین که عضو خانواده، قوم و فرهنگ آنها نیستند، مجزا می سازند. این گونه پیشداوری ها در ابتدا خطرناك نیستند، ولی وقتی خطرناك واقع می شوند که با تبعیض، تعصب، بی اعتمادی و ارتجال همراه گردند.

باید افزوده شود که پیشداوری های منفی و قضاوت های قالبی، در بارهٔ انسان های دیگر، اقوام دیگر و یا یك عینیت معین، اکثراً با تجربهٔ شخصی خود انسان رابطهٔ مستقیم ندارند، بلکه بیشتر از همه با تلقین پذیری، باور ها و شنیدگی های سر و کار دارند که از جانب بزرگان خانواده، قوم و اشخاص مورد اعتماد بیان می شوند و روان انسان را تحت تأثیر خویش قرار می دهند. مثلاً، افراد و اعضای اقوام دیگر، پیهم با صفات منفی، مانند: بیگانه، مشکوک و دشمن و امثال آن معرفی شده، ذهن و روان اطفال و جوانان را تحت تأثیر گرفته و بلآخره در اعماق ضمیر ناخود آگاه انسان جای می گیرد. چنانکه، این ها به شکل، حکایات، اتهامات، ذهنی گری ها، و نوشته های غیر مسئولانه مانند "دوهمه سقوی" بازتاب می یابند.

در یک کشور کثیر القومی از قبیل افغانستان، نسبت اینکه هر قوم دارای یک سرگذشت تاریخی و یک سلسله صفات و برازندگی های فرهنگی می باشد، هر یک آنها انتظار دارد که دیگران به آنها احترام قایل شوند و به داشته های فرهنگی و مذهبی شان مانند: زبان، موسیقی، لباس، اماکن خاص و غیره آنها حرمت گذاشته شود. چنانکه، اگر به این گونه برازندگی ها احترام گذاشته نشود، یا برعکس، مورد تمسخر و استهزا قرار گیرند، الزاماً سبب تأثرات عمیق عاطفی و هویتی گردیده، زمینهٔ اقدامات و برخورد های مشابه را فراهم می آورند. در رابطه به این مسأله ادوارد

www.ketabton.com

هال[30] (1973) در کتاب "زبان خاموشی" به این عقیده است: روابط بین مردمی که با اصول و شیوه های مختلف قومی و فرهنگی یکجا زندگی می کنند، می تواند به سوی انواع سوء تفاهمات، منازعات و بی موازنگی های روانی سوق داده شوند. به خاطر این که بسیاری از کنش ها و واکنش های انسان ها جنبهٔ عاطفی دارند و در زبان تجربه و بیان نشده اند. از نظر او در یک جامعهٔ چند قومی تمام رفتار و سلوک انسان نیز مفهوم فرهنگی را از زاویهٔ قومی به خود می گیرند. او از ابعاد پنهانی و زبان خاموشی حرف می زند که ما در بارهٔ قوم و رواج های خویش و یا در بارهٔ دیگران با هم صحبت می کنیم.

طوری که می بینیم، ما تا هنوز در محاصرهٔ رفتار ها و پیشداوری های قومی خویش قرار داریم. از وکلای شورا، مامورین بلند پایهٔ دولت گرفته تا خارج دیده های دموکرات و لیبرال های شناخته شده نیز مجبور شده اند که جهت کسب پشتیبانی و اعتماد قوم دوباره به عقب بروند و رفتار و احساسات خویش را با احساسات، عادات و رفتار های قومی خویش همآهنگ گردانند، چرا که بدون نشان دادن احساسات قومی و بدون ابراز وفاداری به خوب و بد قوم نمی توان مورد استقبال واقع شد و پشتیبانی قوم را جلب کرد. هم چنان، بدون شریک شدن با احساسات و پیشداوری های قومی نه مقام و منصب بلند تر میسر می شود و نه بزرگ نمایی فراهم می آید.

اگر به لست انتخابات ریاست جمهوری نگاه کنیم، دیده میشود که طبقه بندی و سلسله مراتب آن نیز نمایندگی از هویت و رفتار گروه های قومی

[30] Edward, T. Hall (1914-2009). دانشمند انسان شناسی و نژاد شناسی و همچنان، بینانگذار ارتباط گیری فرهنگ ها می باشد. Silent Language یکی از آثار تخقیقی مشهور اوست.

www.ketabton.com

می کند که مجبور به زندگی در یک محدودهٔ جغرافیایی اند، نمی خواهند زبان یکدیگر را بفهمند. بنابر این، می توان گفت که هویت های قومی و قبیله یی در کشور ما، افادهٔ قلمرو های فرهنگی- اجتماعی می باشند که با وجود ویرانی های شدید زیر ساخت های تولیدات خود کفایی، تا هنوز حدود جغرافیایی، نام خاص و بافت قومی خویش را حفظ کرده و به موجودیت خویش همچنان دوام می دهند. با الهام از این ساختار ها است که بخش زیادی از تصامیم و فیصله ها به شمول تصمیم گیری های سیاسی و اینکه از کدام کاندید پشتیبانی شود و موضوعات مشابه دیگر توسط بزرگان قوم در مجالس قومی گرفته می شوند. حتا بسیاری از مسایل حقوقی نیز از نظارت مقامات رسمی دولت دور نگه داشته شده اند.

نظریه پردازی هایی که درجا زدگی اجتماعی و میخکوب ماندن در هویت های قومی را با مداخلات خارجی ها و نفوذ فرهنگی همسایگان ارتباط می دهند، این حقیقت را نا دیده می گیرند که پدیدهٔ همسایگی و کثیر القومی تنها به افغانستان منحصر نمی شود، بلکه شمار زیادی از کشور های جهان، هم در عهد باستان و هم در عصر حاضر، دارای چنین ترکیبات قومی و سرحدات جغرافیایی بوده اند و هستند. ولی اقوام زیادی در طول تاریخ توانسته اند با طی مراحل نسبتاً پیچیدهٔ اجتماعی وحدت خود را از طریق پذیریش متقابل و سهیم ساختن همگان در یک فرهنگ مشترك تا سطح ملت ارتقا بدهند. البته، برای ملت شدن و کسب احساسات مشترک، از یک تعداد چیز ها نیز گذشت کرده اند.

این واقعیت که افغانستان یك کشور کوهستانی بوده و وضعیت خراب راه ها و دره های مجزا از یگدیگر باعث دوری و جدایی اقوام از همکدیگر شده اند و اگر کمبود وسایل ارتباطات جمعی، کمبود داد و ستد های اقتصادی،

www.ketabton.com

پایین بودن سطح سواد و ازدواج های میان خانوادگی و غیره را نیز به آن علاوه کنیم، بازهم به این سئوال که چرا تا امروز حتا در شهر های بزرگ افغانستان نیز جوشش و اعتماد قومی وجود ندارد، پاسخ روشن نمی دهد. بنابر این، باید دلیل آن را در عوامل روانی- اجتماعی و فرهنگی نیز جستجو کرد که باعث بی اعتمادی و ایجاد دیوار های هویتی و عاطفی بین اقوام این کشور شده اند.

اگر به شهر کنونی کابل و بعضی از شهر های بزرگ مانند: مزارشریف، هرات و قندهار نیز نظر انداخته شود، دیده می شود که با وجود مسکن گزینی اقوام مختلف در این شهر ها، بازهم ساحات و نقاط تمرکز هر قوم مشخص بوده و از اختلاط و آمیزش قومی چندانی بهره مند نیستند. در چنین ساختار اجتماعی، افرادی که فکر می کنند و یا اعتقاد دارند که قوم و زبان آنها بر تر و بهتر از قوم و زبان دیگران می باشد، یا با تقدیس افتخارات گذشتهٔ قومی خویش تلاش می ورزند تا اقوام دیگر را برای همیشه تحت سلطهٔ خویش نگه بدارند، زیاد تر از همه مسؤول تقویت ایده های قوم مرکز بینی، حالت درجا زدگی و تحریک احساسات منفی هستند.

باری، تمام آرشیف ها، اسناد تاریخی و پژوهش ها، بیانگر این واقعیت اند که روح حاکمیت سیاسی در طول تاریخ افغانستان از استبداد سیاسی، انحصار طلبی ها، تعصبات قومی و مطلق العنانی ها متأثر بوده است. چنانکه، زمامداران قوم مرکز بین در کشور نخواسته اند و یا نتوانسته اند که با ایجاد وجوه مشترك فرهنگی و تأمین داد و ستد اقتصادی، زمینه را برای نزدیك شدن اقوام مختلف فراهم کنند و به افغانستان چهره یك کشور ملی را بدهند. بلکه برعکس آن، حکومت ها در افغانستان، به سیاست ها و اعمالی

www.ketabton.com

دست زده اند که پیامد آن به تحکیم بیشتر مبانی قوم گرایی و تقویت انزوا جویی در بین مردم افغانستان انجامیده است.

بر بنیاد برخی از پژوهش های تاریخی و تحقیقات جامعه شناسی، عصر جبران نا پذیر بحران فرهنگی- اجتماعی و ورشکستگی اقتصادی در افغانستان، بعد از اوآخر قرن هیجدم شروع شده و متأسفانه تا امروز ادامه یافته است. البته، سر آغاز آن از جنگ های داخلی شهزادگان با یکدیگر بر سر قدرت و سازش آنها با استعمار شروع می شود. لشکر کشی های شهزادگان و خان زاده ها بر یکدیگر، که هر یک حاکم یکی از ولایات، یا یک منطقهٔ خاص بودند، ناگزیر پای سایر اقوام این کشور نیز به میان کشیده شده است. چنانکه، خاطرات و زخم های عاطفی چنین تاراج و تالان ها، سبب پیدایش و نطفه گذاری حس بی اعتمادی و پیشداوری های منفی در مقیاس کل کشور شده است. (دیده شود:"هویت های پریشان" از حمزه واعظی)

٤. خلاصه و نتیجه

حضور هویت های قومی و قبیله یی در افغانستان یک واقعیت عینی و انکار نا پذیر است. درجا زدگی فرهنگی، سیاست های استبدادی، انحصار قدرت به وسیلهٔ یک قوم باعث بقاء و دوام آن گردیده است، چنانکه نمی توان این معضل را با نصیحت کردن ها، شعار ها، موعظه و سهمیه بندی و امثال آن حل کرد و خود را از انحصار خط کشی های قومی و هویتی رها ساخت.

www.ketabton.com

در حال حاضر، اگر به هیجان های قومی، جناح بندی ها، پیچیدگی ها، ابهامات، تقلب کاری ها و آشفتگی های سیاسی انتخابات ریاست جمهوری نظر بیفگنیم، یا اگر ترکیب فعلی پارلمان را در نظر بگیریم، دیده می شود که رهبران قبیله یی و محلی و قوماندان های مسلح در آن اکثریت دارند و بیشتر از هویت های قومی خویش نمایندگی می کنند. به همین گونه، اگر رای دهندگان را در نظر بگیریم، اکثریت آنها در انتخاب خویش، تابع احساسات قومی، تعلقات زبانی و مذهبی خویش بوده و به اساس فیصلهٔ بزرگان شان به پای صندوق های رأی گیری می روند، نمی توان کدام تغییر بنیادی و امید بخش را پیش بینی کرد.

برخورد سیاسی و پراگماتیک با نیاز ها و مسایلی که با احساسات و عواطف انسان جامعه گره خورده است، یک نوع ساده سازی قضایا و خود فریبی است که به وسیلهٔ آن نمی توان قلب انسان های متأذی، مشکوک و بی اعتماد به یکدیگر را نزدیک ساخت. بحث ها و مناقشات فعلی که با متهم ساختن و مقصر دانستن یکدیگر در تلاش اثبات قضایای پیچیده اند و یا از روی ناتوانی منتظر هستیم که تقدیر و قسمت چه می کند و امریکا، ناتو و دیگران چه تصمیم می گیرند، نمی توانند ما را از وابستگی ها و آشفتگی ها نجات دهند و امید بخش آیندهٔ مطمئن و با ثبات در کشور ما باشند. همچنان، تا زمانی که پیش شرط های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، جهت پذیریش یک نظام دموکراسی در ذهن اکثریت جامعه مساعد نشود و نگرش و رفتار ما به وسیلهٔ روشنگری و شناخت از "خود" و از جامعه تغییر نیابد، سازش های موقتی و تقلید و پیروی کورکورانه از رفتار دیگران به حال ما سود مند و ثمر بخش نخواهد بود.

www.ketabton.com

اگرچه، نظام دموکراسی در جهان امروزی یک نظام خوب و ایدآل شناخته می شود، اما متأسفانه می بینیم که در فرهنگ قومی- قبیله یی جامعهٔ افغانستان، اصول ها و ارزش های آن قابل تطبیق نیستند. در فرهنگ دموکراسی، قوانین در تمام نهاد های دولتی حاکم بوده و نتایج انتخابات نیز مورد احترام و قبول همهٔ مردم واقع می شود. اگر چه گاهی چنین روندی برای شماری از افراد و یا یک قوم خاص خوش آیند نمی باشد. در فرهنگ دموکراسی آزادی بیان و عقیده مورد پذیریش همگی قرار گرفته و کرامت انسان در مرکز توجه چنین نظامی قرار می داشته باشد و به حاکمیت تفنگ و خود سری های افراد زورمند نیز خاتمه داده می شود. مارتین لیپست در مورد شکست دموکراسی ها در یک عده از کشور های اسلامی و هم چنان به اصطلاح جهان سومی می گوید: "امید ها و انتظارات دور و دراز برای استقرار دموکراسی پایدار در تعدادی از نظام های جدید قابل تردید اند. میزان مشروعیت اکثر دموکراسی جدید ذاتاً در نظر شهروندان بسیار نا چیز است. زیرا نشانی از وفاداریهای سنتی و سابقه کارایی در این میانه وجود ندارد. به علاوه، در بسیاری از کشور ها، توسعهٔ دموکراسی سیاسی در بستری از بحران شدید اقتصادی به ظهور می رسد و اقتصاد مختل، که سر چشمه فقر گسترده و بی عدالتی های اجتماعی است، بد ترین دشمن دموکراسی به شمار می رود. چنین اوضاع و احوالی تا کنون موجب شده اند که توسعه دموکراسی در الجزایر، هائیتی، و نیجریه، و نیز مصر، کینیا، فیلیپین، و کشور های جانشین اتحاد شوروی در آسیای مرکزی، به مخاطره افتد." (دایرة المعارف دموکراسی، جلد اول).

فرهنگ دموکراسی و شخصیت های دموکرات در یک جامعه، در یک زمان کوتاه به وجود نمی آید، بلکه در جریان یک سلسله تغییرات و

www.ketabton.com

تحولات اجتماعی به وسیلهٔ مردمی که در یک پروسهٔ روشنگری و بازنگری فرهنگی با هم فشرده می شوند و حکومت های مردمی را جانشین نظام های استبدادی و انحصاری می سازند، شکل می گیرد. تطبیق دموکراسی بدون تطبیق قوانین و توسعه اقتصادی که در اثر پلان گذاری موفقانه و توزیع عادلانهٔ منابع به وسیلهٔ دولت صورت می گیرد و مانع استفاده جویی شخصی و فساد گسترده می شود، غیر ممکن می باشد. از جانب دیگر، نظام دموکراسی در یک جامعه، زمانی تطبیق شده می تواند که فرهنگ و ارزش های دموکراسی، از همان آغاز زندگی در شخصیت افراد یک جامعه نهادینه شده باشند. در غیر آن می تواند بسیار به آسانی به بیراهه و انحصار کشانیده شود و دیکتاتور دوباره حاکم شود.

با در نظر داشت اثرات تربیت خشن و پدر سالار بالای رشد شخصیت، به صراحت می توان گفت که شخصیت دموکرات معمولاً در یک خانوادهٔ دموکرات و فرهنگ دموکرات بزرگ می شود و ارزش ها و اصول های دموکراتیک در همان آغاز در شخصیت نهادینه شده، رفتار شخص را در فعالیت های اجتماعی، در محل کار، در انجمن ها و امثال آن کنترول می کند. حسین بشیریه در مورد شخصیت دموکرات می نویسد: "منظور از شخصیت دموکرات در روانشناسی اجتماعی، آن نوع از شخصیتی است که مستعد مشارکت در حیات عمومی باشد و زندگی سیاسی را عرصهٔ فعالیت میان افراد برابر بداند و از سلطه جویی بر دیگران از یکسو و پیروی کورکورانه از قدرتمندان (که دو ویژگی اصلی و توأمان شخصیت اقتدار طلب است) بپرهیزد. شیوهٔ تکوین شخصیت دموکرات، طبعاً مبحث دشواری است، لیکن دست کم در این باره اتفاق نظر است که این نوع از ویژگی های شخصیتی در درون ساختار ها و فرآیند های دموکراتیک،

www.ketabton.com

تکوین می یابند و به نوبهٔ خود بر تقویت آن ساختار ها و فرآیند ها تأثیر می گذارند. از این دیدگاه، شخصیت دموکراتیک به عنوان مقوله ای در روانشناسی اجتماعی ناظر به ویژگی های ذاتی فرد نیست، بلکه محصول فرآیند های پیچیدهٔ جامعه پذیری است و عوامل مختلف به ویژه نوع ساختار قدرت سیاسی بر تشکیل یا عدم تشکیل آن تأثیر تعیین کننده ای می گذارد" (ح. بشیریه ص 335).

تجارب و جریانات نشان دادند که انتخاب نظام دموکراسی در یک کشور قومی و قبیله یی مانند افغانستان، آن هم به وسیلهٔ فشار بیرونی قابل تطبیق نبوده است. زیرا، در یک نظام دموکراسی، جای قبیله سالاری، لزومدید ها و سهمیه بازی ها را اصالت قانون، اصالت حاکمیت مردم و اصل شایستگی می گیرد. مبتنی بر این، تا زمانی که مردم افغانستان در چار چوب هویت های قومی و قبیله یی خویش محصور مانده اند و به ویژه، تا هنگامی که درجا زدگی فرهنگی سد راه دینامیزم اجتماعی بوده و فساد گسترده، فقر اقتصادی و سایر آشفتگی ها در یک کشور حاکم می باشند، از تطبیق دموکراسی و ارزش های شهروندی، که احترام به حقوق و کرامت افراد، تطبیق یکسان قوانین بالای همه و حساب دهی از وظایف مرکزی آن می باشد، فاصلهٔ زیادی خواهیم داشت.

یک تعداد به اصطلاح روشنفکرانِ قومی و کار شناسان سیاسی امروزی نیز که تا هنوز در دام پیشداوری ها و تعصبات قومی خویش اسیر مانده اند و به نام دموکراسی و آزادی بیان سبب برانگیختن احساسات قومی بیشتر می شوند و با مقصر دانستن یکدیگر، مسؤولیت هیچگونه اشتباه را به دوش نمی گیرند، نخست باید "خود" را و جامعهٔ خود را بشناسند و با درک واقعیت های عینی جامعه و شناخت مسؤولیت های شخصی، اجتماعی و اخلاقی

www.ketabton.com

خویش، خود را از قید وابستگی ها، پیشداوری ها و احساسات منفی آزاد سازند و با استقلال نظر عمل کنند. هم چنان، ضرور است که رموز پیشرفت، همزیستی صلح آمیز و اعتماد متقابل را از دیگران بیآموزیم و قبل از این که در مورد یکدیگر حکم صادر کنیم، در بارۀ عواقب حرف های خویش بیاندیشیم. دُن مگول رویس می گوید: مشکل بسیاری از انسان ها این است که کنترول هیجان و احساسات خویش را از دست می دهند. در چنین حالت، رفتار آنها را هیجان ها و احساسات شان کنترول می کند، نه اینکه خود آنها هیجانات خود را زیر کنترول داشته باشند. بنابر این، زمانی که ما کنترول هیجانات خود را از دست می دهیم، حرف هایی می زنیم و کاری هایی انجام می دهیم که در اصل نمی خواستیم آنرا بیان کنیم و انجام بدهیم. از این سبب بسیار مهم است که محتاط حرف های خویش و حاکم حالت روانی خود باشیم. (Ruiz 2006, pp.116-117).

تعصبات، کینه ورزی، نفرت قومی و حس تخریب را که از عقده های روانی ریشه می گیرند و ترکیبی از عواطف دردناک و احساسات زخمی شده هستند، می توان هیجان های خطرناکی نامید که در وقت فوران خویش، بر خود آگاهی یک شخص غلبه کرده، او را چنان تحت تأثیر قرار می دهند که همه ارزش ها، مسؤولیت ها و آینده نگری ها را فراموش کرده و تنها به تخریب و بی اعتبار کردن جانب مقابل می اندیشد. این گونه حالات را می توان مانند درد شدیدی در یک عضو بدن دانست که انسان در وقت درد کشیدن همه امور زندگی را فراموش می کند و تنها به فکر درمان و رفع درد می باشد. احساس ها و هیجان های منفی نیز مانند درد جسمی، یک نوع رنج و درد روانی شمرده می شوند. البته، تا زمانی که ما دلیل این گونه هیجان ها و کشش های منفی (درد روانی) را شناسایی نکرده باشیم و آن ها را در

www.ketabton.com

سطح خود آگاهی خویش نیآوریم، نمی توانیم از آنها ها فاصله بگیریم و دوری کنیم. بنابر این، اگر واقعاً می خواهیم از چنین دوزخ روانی رهایی یابیم، باید نخست، این هیجان ها و احساسات منفی و مخرب را بشناسیم و آنها را در سطح خود آگاهی خویش بیآوریم و بپذیریم که این گونه احساس ها بار سنگینی اند که بر شانه های ما گرانی می کنند، تا حاضر شویم که روان خویش را از احساسات منفی و خصمانه پاک سازیم. مولانای بزرگ بلخی گفته است:

چون جُوالی بس گرانی می بری — ز آن نباید کم که در وی بنگری
که چه داری در جوال از تر و خوش — گر همی ارزد کشیدن را بکش
ورنه خالی کن جوالت را ز سنگ — باز خر خود را از این بیگار و ننگ
در جوال آن کش که می باید کشید — سوی سلطانان و شاهان رشید

(مثنوی معنوی دفتر چهارم)

در این جا، منظور از خالی کردن جوال از سنگ، سبک ساختن شانه ها از بار گران عقده ها، حس نفرت و تعصبات است و یک نوع پاک سازی روانی می باشد. البته، این مطلب وقتی میسر می شود که یک شخص ابتدا خود را بشناسد و به خود آگاهی لازم برسد. خود آگاهی و "خود شناسی"، باعث هویت با ثبات، اصالت عمل و همآهنگی در رفتار و گفتار ما می شود. بنابراین، می توان گفت که سطح سلامت روانی یک فرد نیز با سطح خود آگاهی او رابطهٔ بیشتر دارد.

یک جامعه مثل یک ارگانیزم زنده است که در برگیرندهٔ خانواده ها، گروه ها، نهاد ها، ادارات و ساختار های گوناگون می باشد. افراد در برگیرندهٔ این خانواده ها، گروه ها و ساختار ها به گونه یی ناگزیر به یکدیگر وابسته هستند و در فعل و انفعالات همیشگی با هم قرار دارند. بر مبنی آن، هر تغییر مثبت

www.ketabton.com

در افکار و رفتار یک فرد جامعه، بدون شک بالای خانواده، گروه و نهاد مربوطه نیز اثر خود را به جا می گذارد. زیرا، به همان اندازه که رفتار و عادات اجتماعی ما حاصل انطباق ما با مجموعهٔ فرهنگی و شرایط اجتماعی است، در مقابل آن، افکار و دیدگاه های تازه که در اثر آوردن تغییر در "خود" به میان می آیند، به طرق گوناگون بالای رفتار اعضای خانواده، اطرافیان و بلآخره بالای یک جامعه نیز تأثیر گذاشته و در تغییرات اجتماعی مؤثر واقع می شوند. به بیان دیگر، همان گونه که اصالت فرد از اصالت جمع شکل می گیرد، در مقابل، فرد نیز می تواند به غنا مندی و شادابیت اصالت جمعی بیفزاید. از گفتار بزرگان مشرق زمین است: اگر می خواهی مملکت را اصلاح کنی، نخست ولایات را اصلاح کن. اگر می خواهی ولایت را اصلاح کنی، نخست شهر ها را اصلاح کن. اگر می خواهی شهر را اصلاح کنی، نخست روستا ها را اصلاح کن. اگر می خواهی روستا را اصلاح کنی، نخست خانوادهٔ خود را اصلاح کن. اگر می خواهی خانوادهٔ خود را اصلاح کنی، نخست خود را اصلاح کن.

www.ketabton.com

فصل چهارم

بی موازنگی های روانی و اختلال رفتار اجتماعی

تا اکنون در بارهٔ اینکه چه تعدادی از مردم افغانستان دچار بی موازنگی های روانی گوناگون هستند، کدام احصائیهٔ دقیق وجود ندارد. تدارک احصائیهٔ دقیق، تحقیقات به وسیلهٔ یک تیم مسلکی در سطح امکانات و صلاحیت های یک دولت را ایجاب می کند. چون تشخیص و طبقه بندی اختلال های روانی-اجتماعی که در اثر عوامل میط زیستی از قبیل مشکلات خانواده گی، فرهنگی، آشفتگی های اجتماعی، جنگ ها، فقر اقتصادی، بیکاری و هچنان، اثرات مهاجرت ها و امثال آن به وجود می آیند، یک کار مشکل و بالنسبه طولانی می باشد. احصائیه های موجود در مورد امراض روانی در افغانستان را که از جانب منابع بین المللی و پژوهشگران خارجی به نشر سپرده شده اند، به هیچ وجه نمی توان دقیق دانست.

در این بخش، برای معلومات خوانندگان، به پاره یی از علایم امراض روانی و همچنان اختلالات رفتار اجتماعی تماس می گیریم که تأثیرات منفی بیشتر را بالای اعضای خانواده و جامعه وارد می کنند و با مباحثات گذشتهٔ ما نیز در پیوند نزدیک تر قرار دارند. سایر تشوشات روانی از قبیل تشوشات تطابقتی، موضوع اعتیاد به مواد مخدر، امراض سایکوتیک

www.ketabton.com

(Psychotic Disorders) و به خصوص، برنامهٔ صحت روانی در افغانستان، نیازمند مباحث و تحقیقات جداگانه است.

باید یاد آوری کرد که داشتن برخی از علامات این بی موازنگی ها معنی آن را نمی دهد که یک شخص حتماً دچار یکی از این امراض باشد. در حالی که، شناخت ریشه های روانی- اجتماعی این گونه تشوشات می توانند ما را کمک کنند که در رفتار اجتماعی خویش آگاهانه تر عمل کنیم. اما، در مواردی که انسان اکثریت علایم یک اختلال روانی را در نزد خویش احساس می کند و از آن رنج می برد، به دیدن داکتر و مشورهٔ روانی لازم ضرورت دارد.

۱. خشونت مرضی و خبیث

انسان یگانه موجودی است که همنوع خویش را بدون کدام دلیل عقلانی آزار و شکنجه می کند و حتا گاهی به قتل می رساند. واضح است که این گونه خشونت آمیخته با وحشت در خدمت بقای بیولوژیک انسان نبوده، بلکه با کرکتر اجتماعی او پیوند دارد.

اگرچه همه جوامع امروزی، تفوق طلبی و احساس برتری به وسیلهٔ زور و خشونت را قانوناً ممنوع و قابل مجازات می شمارند، با وجود آن اعمال خشونت چه به سطح فردی و چه در سطح گروهی یکی از مشکلات بزرگ انسان ها در طول تاریخ بوده است. اینکه چرا مردان تمایل بیشتر به خشونت دارند، دانشمندان عرصهٔ علم ارثیت شناسی آن را به عوامل متعدد، مانند: ساختمان کروموزم های مردانه نیز ارتباط می دهند.

www.ketabton.com

از نظر سگموند فروید، نسبت اینکه غریزۀ ایروس و تناتوس در مقابل هم قرار دارند، خشونت یک عمل تخریبی (Destrudo) است که موجود زنده را به سوی مرگ رهنمایی می کند. چنانکه او در یکی از نامه های خویش در جواب آلبرت انشتاین که چرا جنگ؟ نوشت: خشونت و تخریب غریزۀ از مسیر برآمدۀ مرگ است. به عقیدۀ فروید، زندگی روانی انسان به صورت مجموعی از طریق Dichtomie (دوگانه) یا ذهنی و عینی (درونی و بیرونی) مسیر داده می شوند. بنابر این، نمی توان طبیعت انسان را تنها به شکل کیفیت های خاص، مانند: خوب و یا مضر، صلح جو و جنگ طلب و امثال آن توصیف کرد، بلکه ریشه های چنین تضاد ها را که هم مخرب اند و هم سازنده، باید در دوگانگی بیولوژیک انسان جستجو کرد.

اما روانشناسی اجتماعی، موضوع خشونت را بیشتر در رابطه با شرایط محیط زیستی انسان بررسی می کند. چنانکه، وقتی فشار روانی در اثر مواجه شدن با مشکلات و موانع زندگی در محیط زیست زیاد می شود، انسان طوری واکنش نشان می دهد که خود را به گونه یی از گزند تهدید های بیرونی و آزار احساس ناتوانی نجات دهد. در چنین موارد اند که انسان جهت دفاع از علایق حیاتی خویش مجبور به رفتار خشونت آمیز نیز می شود. به عقیدۀ الفرد ادلر نیز وقتی سیستم انرژی روانی تحت فشار عامل بیرونی قرار می گیرد، باعث ترس و هیجان شده، انسان را طوری آمادۀ دفاع می سازند که بیشتر آمیخته با خشونت می باشد. به بیان دیگر، وقتی منافع و نیاز های زندگی انسان با علایق دیگران در تقابل قرار می گیرند، باعث تغییرات در رفتار اجتماعی او می شوند. **بنابر این، خشونت تخریبی و خبیث به عکس العمل های روانی و کرکتر انسان مربوط می شود تا اینکه از قبل به حیث یک نیروی تخریبی در طبیعت او نهفته باشد.** یعنی عوامل

www.ketabton.com

فرهنگی، تربیتی، اجتماعی، اقتصادی و سایر شرایط محیطی در شکل گیری احساس اعتماد و بی اعتمادی، عشق و نفرت، دوستی و دشمنی نقش عمده را بازی می کنند.

ایریك فوروم تفاوت بین خشونت طبیعی و خشونت تخریبی را چنین وضاحت داده است: تفاوت میان خشونت دفاعی معتدل و خشونت تخریبی خبیث، ما را متوجه یك تفاوت بیشتر و اساسی تر می کند که عبارت از تفاوت بین غریزه و کرکتر می باشد و یا به طور دقیق تر، متوجه آن تفاوتی می سازد که میان نیاز های بیولوژیك با ریشه غریزی و خصوصیات کرکتر انسان با ریشه مزاجی و عاطفی وجود دارند. با وجود این که رفتار انسان جهت ارضاء عواطف از طریق عشق، نوازش، آزادی و یا تمایل او به مردم آزاری، تخریب و خود آزاری و هم چنان اشتیاق برای کسب قدرت و دارایی، هر کدام به نوبهٔ خود جوابی برای نیاز های هستی او اند، حال می کوشیم روشن سازیم که کرکتر طبیعت ثانوی آدمی می باشد که جاگزین غرایز کم انکشاف یافتهٔ او شده است. او نتیجه می گیرد که مزاج مقید کرکتر است و جواب گوی نیاز های موقعیت انسان می باشد. در حالی که، غرایز جواب گویندهٔ ضرورت های فزیولوژیك او هستند. و از آنجایی که نیاز های اولی انسان همسان می باشند، پس این برازندگی های مزاجی و واکنش های انسان اند که تفاوت ها را معین می کند. به گونهٔ مثال، یك انسان به سوی محبت کشانیده می شود و دیگری به جانب تخریب می رود. در هر دو صورت، او می خواهد کاری انجام بدهد و برای ارضای تمایلات درونی خویش موثر واقع شود. این که در این جا عواطف صمیمانه حاکم می باشند یا دشمنانه، به صورت عمده مربوط به حالت و یا موقعیت اجتماعی همان انسان می شود. (Fromm 1992, p. 26).

www.ketabton.com

البته، با وجود این که هر انسان با بیزاری از نفرت و خشونت، آرزو دارد که در فضای صلح، امنیت و اعتماد زندگی کند. اما متأسفانه می بینیم که بر خلاف آرزوی ما بازهم تخریب، بی اعتمادی و خشونت گرایی در جامعهٔ ما یکی از تشویش های عمده را تشکیل می دهند. چنانکه، وقتی ما از خشونت نام می بریم، اولتر از همه زندان، شکنجه، جنگ، ترور، قتل، بد رفتاری با اطفال، زورگویی بر زنان، فشار بالای اقلیت ها و سایر اعمال مخرب روابط انسانی به ذهن ما تداعی می شوند.

از دیدگاه روان تحلیل گری، این گونه رفتار های خشونت آمیز که هدف آن کسب برتری و احساس تفوق از طریق زیانمند کردن و ناتوان ساختن جانب مقابل می باشد، یک نوع "ابراز خودی" مرضی و نا امیدانهٔ انسان در مقابل جهان بیرونی خشن به شمار می رود. چنانکه، انسان می خواهد به این وسیله احساس نا رضائیتی از "خود" را به شکل ناخود آگاه با خشونت گرایی و تخریب جبران کند. این گونه خشونت گرایی می تواند که با تکرار خویش به یک نوع اعتیاد روانی مبدل شده و انسان را طوری نا بینا سازد که از هیچ گونه، آزار، اذیت، شکنجه دادن و زیان رساندن به همسایه و اقارب نزدیک نیز احساس گناه و فشار وجدانی نکند. به بیان دیگر، هدف خشونت مرضی که در نقطهٔ مقابل خشونت دفاعی طبیعی قرار دارد، یک نوع کسب رضاییت از خود و تحمیل احساس برتری بر دیگران می باشد که در بسا موارد با احساس لذت کاذب نیز همرایی می شود.

رفتار خشونت آمیز و زیانمند ساختن می تواند که به صورت فزیکی، مثلاً، آزار دادن، شکنجه و کشتن صورت بگیرد و یا به شکل روانی از قبیل توهین، تحقیر، تهدید و کوچک ساختن انجام یابد. همچنان، زبان خشونت و به کار برد الفاظ زشت نیز شامل این مقوله می شود. غافل از این

www.ketabton.com

که رفتار خشن و زبان خشونت، جانب مقابل را نیز به عمل مشابه دعوت کرده و باعث تحریک احساسات جانب مقابل گردیده، منجر به خشم فزیکی می شود. چنانکه گاهی جنگ فزیکی، چه به سویهٔ فردی و چه به سویهٔ جمعی، در اثر دشنام دادن و ناسزا گفتن و بی حرمتی به یکدگر شعله ور می شود.

رفتار مشابه در مقابل زورگویی و برتری جویی، بیشتر به حیث عکس العمل عاطفی ناخود آگاه در مقابل عوامل تهدید کنندهٔ مناعت نفس و مقام اجتماعی انسان شمرده می شوند که حس انتقام را بیشتر تقویت می کند. مثلاً، اگر یک شخص در مقابل شخص دیگر به طور عمدی و یا هم بنا به اشتباه، بی اعتنایی و بی عزتی کند، می تواند خشم و کینهٔ جانب مقابل را تحریک کند. این گونه خشونت که جهت تثبیت جایگاه شخصی در سلسله مراتب اجتماعی و یا کسب امتیاز به کار می رود بیشتر در محل کار و یا بین دوستان نزدیک و همسایه ها صورت می گیرد که در بسا موارد در سطح دو فرد نیز باقی می ماند.

البته، در این مورد شکی نیست که هر انسان آرزو دارد، در صلح، امنیت و آرامش زندگی کند و مجبور به چنین رفتار خشن نشود. اما چرا جریان زندگی انسان گاهی بر خلاف این آرزو سیر می کند و انسان کنترول غضب خویش را از دست می دهد؟ این به معنای آنست که بسیاری از انسان ها خود آگاهانه زندگی نمی کنند و بر عکس می گذارند که به وسیلهٔ محرک های درونی و باطن ناخود آگاه خویش رهبری و هدایت شوند. به خصوص، در شرایطی که منافع و انتظارات یک فرد با عینیت های بیرون و علایق انسان های دیگر در تصادم قرارمی گیرند و راه حل درست و آگاهانه جهت رفع موانع و مشکلات میسر نمی شود. بنابر این، شخص در

www.ketabton.com

اثر خستگی و فشار روانی، متوصل به خشونت می شود. البته، سطح و اندازۀ فشار روانی و خستگی، به درجۀ غیر مطلوب بودن شرایط بیرونی و یا موانع محیط زیستی ارتباط نزدیک دارد که تعیین کنندۀ سطح خشونت نیز می باشد.

در این جا، به بعضی از شرایط نا مطلوب و موانع محیط زیستی تماس می گیریم که در فرآیند خویش، باعث فشار روانی بر انسان شده خشونت گرایی را در جامعه مزمن تر می سازند.

عوامل اجتماعی:

نا برابری در ساختار اجتماعی و توزیع و تقسیم منابع مادی و معنوی بین شهروندان و گروپ های قومی، مانند: توزیع پست های دولتی، زمین های زراعتی، بورس های تحصیلی، خدمات صحی و امثال آن از عواملی به شمار آیند که باعث بیدار ساختن احساسات منفی و حس بی اعتمادی در انسان گردیده و او را به خشونت گرایی می کشاند.

مهم تر از همه احساس بی امنیتی دوامدار است که سبب پیدایش ترس و فشار روانی نزد شخص می شوند. زیرا که امنیت ضرورت عام هر انسان برای زندگی کردن بوده و حالتی است که شخص خود را در چوکات قانون در معرض خطر و یا تهدید اشخاص زورگوی نه بیند و از قانونمند بودن جامعه مطمئن باشد. وقتی یک شخص در اجتماع خویش احساس امنیت نداشته باشد، اعتماد و احساس تعلق اجتماعی او نیز ضعیف می شود و نمی تواند با خاطر آسوده و اطمینان کامل کار و فعالیت کند. عدم تطبیق قانون، فساد اداری، واسطه بازی و سایر بی عدالتی های اجتماعی نیز می توانند که

www.ketabton.com

سبب مایوسیت و بی اعتمادی نزد افراد جامعه گردیده، تعدادی را جهت رسیدن به هدف، به خشونت گرایی و استفاده از زور تشویق کند.

عوامل اقتصادی:

همان گونه که قانون شکنی و نواقص ساختاری در یک جامعه باعث تحریک خشونت گرایی می شوند، مشکلات اقتصادی، تنگدستی و بر آورده نشدن نیاز های اولی نیز می توانند که باعث بر انگیختن حس خشونت و قهر نزد یک شخص شوند. چون آشکار است که رنج تنگدستی و مشکلات اقتصادی نیز روان انسان را زیر فشار قرار می دهند. در صورتی که نیاز های شخصی بسیار مبرم باشند، خشونت را به حیث یک عکس العمل عاطفی در او بر می انگیزد. مثلاً، پدری که جهت درمان فرزند بیمار خویش به پول ضرورت دارد، وقتی عرصه را تنگ می بیند و با بی تفاوتی مسئولین امور صحی رو به رو می شود، به آسانی نمی تواند جلو خشم و قهر خویش را بگیرد.

وابستگی به کمک دیگران نیز یک حالت ناگوار دیگر است که باعث محدودیت امکانات و استقلال عمل انسان شده، فشار روانی و تمایل به خشونت گرایی را افزایش می دهد. مگر اینکه عزت نفس یک شخص در اثر افلاس انرژی روانی و گدایی گری کاملاً مختل شده باشند.

عوامل تربیتی و خانوادگی:

چنانکه گفته شد، شیوۀ تربیت سختگیرانۀ والدین و خانواده و هم چنان رفتار خشن آموزگاران، لت و کوب شدن ها و تهدید ها از جملۀ عوامل عمده در تولید کرکتر های خشونت گرا به شمار می روند. زیرا، افرادی که در ایام

www.ketabton.com

کودکی با محرومیت های گوناگون و شرایط خشن تربیتی و فرهنگی روبه رو شده اند و اعتماد به نفس ضعیف دارند، خود را به آسانی در سلسله مراتب نظام های خشن و پیروی از دیکتاتور همآهنگ می سازند. چنین افراد برای جبران احساس خود کمتر بینی خویش بیشتر تمایل به خشونت دارند، تا در جهان نا امیدی و خیالی خویش یک نوع احساس قدرت کنند. چنانکه جوانان بزرگ شده در جنگ ها و منازعات قومی، معمولاً خود را با پرخاشگری و زور کویی قوماندان ها و افراد جنگ طلب هویت داده و از آنها پیروی می کنند. یا اینکه با پیوستن به باند ها و گروه های مسلح، خشونت گرایی را پیشه کرده و انسان های دیگر را هدف خشم و غضب خارج از کنترول خویش قرار می دهند. و باز همین جوانان و نوجوانان اند که در آینده به حیث پدران سخت گیر، خشونت را در بین خانواده نیز ادامه می دهند.

خشونت های خانواده گی در بسیاری موارد از فشارهای روانی مردان آبیاری می شود که نسبت احساس ناتوانی در حل مشکلات بیرونی خویش و خستگی زیاد از سوی دیگر، شروع به دشنام دادن و لت و کوب کردن های بی مورد اعضای خانواده می کنند.

عوامل فرهنگی:

در فرهنگ ها و جوامعی که جنگجو بودن و شمشیر زن بودن را جزئی از افتخارات تاریخی خویش به شمار می آورند و با استناد به خصلت های جنگ جویانهٔ نیاکان به خود هویت می بخشند، اطفال و جوانان نیز تشویق می شوند که جنگ و ستیزه جویی را یک عمل خوب و به اصطلاح مردانه به شمار آورند.

www.ketabton.com

کنترول شدید افکار و عقاید، سلب آزادی های مدنی از قبیل ممنوع ساختن موسیقی و مراسم تفریحی سالم نیز سبب می شوند که جوانان و اطفال به سرگمی ها و بازی های روی آورند که محتوای آن را جنگ انداختن حیوانات، تمثیل مراسم جنگی و ورزش های خشن رزمی تشکیل می دهند که خواهی نخواهی پیآمد های منفی برخی از این ها به تدریج بر کرکتر اثر می گذارند.

البته عوامل متعدد دیگر، مانند: برخی از امراض روانی، سایکوز ها از قبیل امراض سکیزوفرینی، اعتیاد به مواد مخدر، به خصوص الکهولیزم، ضربات قحفی، خستگی های بدنی و فزیکی، تشوشات هورمونی، امراض مکروبی، گرسنگی و تشنگی، گرمی و سردی مفرط، سر و صدای دلخراش و امثال آن نیز می توانند که به اندازه های مختلف سبب ایجاد و تحریک خشونت نزد یک شخص شوند.

اما، خشونت جمعی و گروهی، بیشتر از پیشداوری ها، حس نفرت و بی احترامی به شاخصه های هویتی یکدیگر ریشه و مایه می گیرد. در این جا، افراد درگیر با مسأله ضمن این که با یکدیگر کدام رابطه و یا معاملهٔ شخصی ندارند و چه بسا که یکدیگر را هم نمی شناسند، اما توسط رهبران و قوماندان ها به جنگ و خشونت جویی سوق داده می شوند. در چنین حالت نسبت اینکه پیشداوری ها و تبلیغات منفی زمینه را برای حس نفرت و انتقام قبلاً مساعد ساخته است، خشونت به شدت گسترش و توسعه می یابد. تا جایی که از چور و چپاول و کشتار کودکان و تجاوز بر زنان نیز خود داری صورت نمی گیرد. باری موضوع خشونت گروهی و سیاسی یک بحث جداگانه را ایجاب می کند. بنابر این، تنها به توضیحات ذیل در مقولهٔ حس نفرت بسنده می کنم.

www.ketabton.com

۲. حس نفرت:

نفرت یك مغلق روانی و هیجان قهر آمیزی است که با قدرت تخریبی خویش، روابط محبت آمیز بین افراد جامعه را برهم زده و با غلبه بر شعور آگاه انسان، زمینه را برای حس انتقام گیری و خشونت گرایی مساعد می سازد. از این نگاه، حس نفرت یک بی موازنگی روانی شمرده شده و نظر به سیر طولانی و قدرت تخریبی بیشتر خویش، از قهر و خشم عادی که زود گذر هستند، فرق دارد. نفرت با حسادت و بد بینی نیز فرق دارد. اما حسادت می تواند که گاهی باعث تولید حس نفرت گردد.

نفرت در مفهوم عام خویش یك عکس العمل عاطفی و هیجان منفی و بد بینانه در مقابل عوامل آزار دهندهٔ روانی و یا پدیده های تهدید کنندهٔ زندگی بوده، نمایندگی از یک نوع ترس درونی و عقدهٔ حقارت می کند. البته، در مواردی که زندگی یک شخص و یا خانوادهٔ او از جانب یک فرد و یا گروهی مورد تهدید و یا خطر قرار بگیرد و یا خساره مند شود، نفرت ورزیدن یك عکس العمل طبیعی شمرده می شود. به شرطی که زود گذر و قابل توجیه باشند. اما با وجود آن می تواند که چنین حس نفرت نیز در اثر تأثرات شدید عاطفی سبب بی موازنگی روانی شده و تفکر سالم انسان را مغشوش ساخته، فراسوی واقع بینی قرار گیرد.

در بعضی موارد اگر احساسات و عواطف انسان از جانب یک دوست خوب و مورد اعتماد جریحه دار شوند، یک رابطهٔ خیلی صمیمی و عاشقانه نیز می تواند به نفرت ورزی مبدل شود. از جمله، جدایی زن و شوهر را می توان نام برد که زیادتر دلیل آنرا سوء استفاده از اعتماد و سایر عوامل زخمی کنندهٔ احساسات و عواطف تشکیل می دهند. در چنین حالتی، نفرت ورزیدن

www.ketabton.com

یك عملیهٔ دفاعی روانی جهت آزاد ساختن از وابستگی و تعلقات عاطفی محسوب می شود. حس نفرت در حالات پیشرفته، بیشتر آمیخته با خشونت بوده و دوام طولانی دارد، تا حدی که با نمایش مکرر کینه توزی و احساسات منفی، جانب مقابل را نیز تحریك کرده و بی حوصله می سازد. چنین برخورد ها نه تنها روابط سالم بین دو فرد و یا دو گروه را تخریب می کند، بلکه در اثر برهم خوردن قوای ادراکی انسان، مانع پی بردن به دلایل عینی و واقعی قضایا نیز می شود.

نفرت علیهٔ انسان های دیگر و عقاید دیگران، از قبیل نفرت علیهٔ یك فرد- یك قوم، نفرت در مقابل یک مذهب می تواند که به شیوه های مختلف باشد. مثلاً، با تحقیر، بی حرمتی، دشنام دادن و خساره مند ساختن مستقیم عملی شده و جانب مقابل را نیز تحریک به رفتار همانند کند. گاهی با خیال پردازی های انتقام گیرانه در دل پرورانده شده مخفی نگه داشته می شود تا زمانی که فرصت مساعد شود. همچنان، این گونه احساسات منفی، در وقت جنگ ها و منازعات قومی با شدت بیشتر تبارز یافته و نفرت کننده را وادار می سازد که بدون ترحم و دلسوزی به جانب مقابل حمله کرده سبب وحشت و خونریزی شود.

بیدار شدن حس نفرت در بین گروپ های قومی یکی از اسباب مهم ادامهٔ جنگ ها و حمله به جانب مقابل می باشد. گروه هایی که از یکدیگر نفرت دارند، بیشتر از طریق رهبران قومی تشویق می شوند، تا در نابودی جانب مقابل هیچ گونه شك و تردیدی نشان ندهند. همچنان کوشش می شود خصوصیات منفی جانب مقابل را برجسته کنند و زخم های عاطفی نیز تازه شوند. در چنین حالات، احساس همنوعی و هموطنی نیز به وسیلهٔ تبلیغات منفی و پیشداوری ها از طرف مقابل سلب می شود.

www.ketabton.com

تبلیغات منفی و پیشداوری ها، زبان نفرت ورزی به شمار می روند که هیچ گونه دلیل را نمی شناسند. چنانکه، یگانه هدف آن تازه ساختن زخم های عاطفی، تحریك احساسات و تشویق به تخریب و کشتار جانب مقابل می باشد. حالتی که حتا مفهوم احساس گناه و ترحم به حال زنان و اطفال بیدفاع را نیز زایل می گرداند. هم چنان و در چنین حالات، جای خود آگاهی و اخلاقیات را نیز تنها احساسات قومی و نژادی و حس انتقام گیری می گیرند. چنانکه در جریان حوادث گذشته دیدیم، همه افراد یك قوم بدون در نظر داشت سوابق سیاسی و ایدولوژیك با هم در یک صف متحد قرار گرفتند. حتی و چه بسا ما تحصیلکرده ها و باصطلاح روشنفکران نیز اکثراً نتوانستیم که جلو احساسات خویش را بگیریم، بلکه با عقلانی ساختن و جنبهٔ تیوریك دادن به ضرورت کشمکش های قومی، احساسات تلقین پذیر جوانان کم سواد و بی تجربهٔ قوم را بیشتر به شور و حرکت آوردیم.

پایهٔ تئوریک بخشیدن به خصومت ورزی توسط تحصیلکرده ها و تحریک احساسات انسان های که به شکل ناگزیر وابستهٔ رهبران قومی خویش هستند و قادر به تفکیک منافع خویش از منافع رهبر نمی باشند، باعث تشویق بیشتر گروه های متخاصم به جنگ و کینه توزی می شود. بنابر این، رهبران قومی که زیاد تر نیمه با سواد و بیشتر مردان عمل هستند، به شماری روشنفکران قومی ضرورت دارند تا با ستایش و سخنرانی های احساساتی خویش به خشونت گرایی و اقدامات جنگ طلبانهٔ آنان جنبهٔ عقلانی و تیوریك ببخشند. لی بن[31] متفکر فرانسوی گفته است: توده ها (Masses) بسیار احساساتی و تلقین پذیر اند، چنانکه سخنرانی های احساساتی می تواند آنها را به زودی

[31] Gustave Le Bon (1913- 1841). دکتور طب و جامعه شناس پر نفوذ فرانسوی است . کتاب روانشناسی توده ها را در 1895 نوشته است که تا هنوز مورد توجه و علاقهٔ دانشمندان رشته های جامعه شناسی، سیاست و روانشناسی قرار دارد

www.ketabton.com

تحریک کند. همین فوران هیجان و یک جانبه گری است که مانع شک و تردید کردار توده می شود. به خصوص، اگر این احساس را پیدا کنند که اعمال شان کدام عواقب قانونی را در پی ندارد و برعکس، مورد ستایش و تقدیر نیز قرار می گیرند، بیشتر تشویق می شوند. در چنین حالت، حتا بیسواد ترین، احمق ترین و حسود ترین افراد، احساس ناچیز بودن خویش را فراموش می کنند و به جای آن یک احساس قدرت دیو آسا، اما ناپخته و زود گذر پیدا می کنند (Le Bon 1982 p. 30) .

حس نفرت در شرایط جنگ و ستیزه جویی، تفکر و عقلانیت یک شخص را نیز مختل ساخته، گونه یی از بربریت را به وجود می آورد. چنانکه، بیرحمی ها و انتقام گیری های خونین در وطن ما، نوعی از این گونه بربریت و سقوط معنویت به شمار می روند که به شکل یك حرکت عقلانی شدهٔ نفرت ورزی باعث بربادی این کشور شده است. این گونه حس نفرت توجیه شده، شخص را تشویق می کند که از کشتن و شکنجه دادن هموطن خویش نیز احساس گناه نکند و از اعمال ظالمانهٔ خویش مانند افراد سادیست لذت ببرد.

البته، سادیسم یک مریضی روانی وخیم می باشد که بر مبنای آن انسان سادیست از آزار و شکنجه دادن جانب مقابل لذت می برد و آرزوی شکنجه و آزار دیگران را در دل می پروراند و دایم خیالپردازی می کند. این گونه نفرت سادیستی بیشتر جبران احساس خود کمتر بینی و احساس ضعف اعتماد به نفس می باشد که به طور ناخود آگاه صورت می پذیرد. یک تعداد حکام مستبد و شکنجه گران نیز شامل این گروه می گردند. اوتو کرنبرگ[32]

[32] Otto Kernberg روان تحلیل گر و پروفیسور در کورنل مدیکل کالج امریکا است که با نظریات خویش در بارهٔ تشوشات نارسیسیزم و اختلال شخصیت مرزی از چهره های مشهور جهان روانشناسی شناخته می شود.

www.ketabton.com

(1997) می گوید: هدف نفرت سادیستی این نیست که مضمون را بکلی نابود کند، بلکه می خواهد قربانی خویش را از طریق اعمال سادیستی در حالت فلج شده به بیند و کمزور را همیشه در سطح بیچاره شده نگه بدارد، تا اینکه حس لذت و هیجان خویش را آبیاری کرده باشد.

شکل دیگر آن نفرت مازوخیستی است که برعکس سادیسم، به شکل نفرت از خود و تخریب خودی ظاهر می شود و یک نوع اختلال روانی به شمار می رود. نفرت از خویش، بیشتر آن بخش های "من" یا ایگو را هدف قرار می دهد که نزد یک شخص سبب کم جرأتی و احساس حقارت شده است. بعضی انسان ها برای کاهش احساس حقارت خویش، به شکل ناخود آگاه دست به تخریب و متضرر ساختن خویش می زنند. مثلاً، افراط در استعمال مواد مخدر، بی تفاوتی به سلامت فزیکی و روانی و همچنان تحمل کردن تحقیر و توهین از جانب دیگران را می توان بر شمرد. تحمل حقارت شنیدن حرف های زشت، در صورت داشتن امکانات دفاع از عزت نفس خویش، نوعی از مازوخیسم می باشد.

۳. حس حساد ت

حسادت مغلقی از حس نفرت و حس تخریب می باشد که در بیشتر موارد از ضعف اعتماد به نفس و احساس خود کمتر بینی ریشه می گیرد. شخص حسود، همیشه در باره موفقیت های دیگران تبصرهٔ منفی کرده و گناه ناکامی های خویش را به دوش عوامل بیرونی می اندازد. زیرا که نمی خواهد با ضعف های درونی خویش رو به رو شود.

www.ketabton.com

حسادت کننده، آن چیز هایی را که در دل آرزو می کند و در باطن نا خود آگاه خویش به آنها اهمیت می دهد، در صورت محرومیت و عدم دسترسی به آنها، تحمل دیدن همان چیز ها را نزد دیگران نیز ندارد. این گونه احساس زمانی بیشتر تحریک می شود که شخص حسود خود را با دیگران مقایسه کند و متوجه شود، چیزی را که جانب مقابل دارد، او آن را ندارد. مثلا، زیبایی صورت و اندام، مقام اجتماعی، دارایی و امثال این ها. چنانکه، بعضاً انعکاس آن را در چشمان و چهرهٔ حسود نیز می توان دید. باید افزود که حسادت در موارد توجیه پذیر آن شامل تشوشات روانی نمی شود. مثلاً، حسادت شوهر در مقابل خانم و یا بر عکس آن می باشد. البته، تا زمانیکه به سوی هزیان کشیده نشود.

حسادت در مفهوم اجتماعی خویش افادهٔ عقب ماندگی فرهنگی و در جا زدگی فعلیت حیات در دایرهٔ امکانات محدود و بی حاصل زندگی می باشد که انسان بر مبنای آن ابراز موجودیت خویش را به شکل تخریب و حسادت تبارز می دهد. به بیان دیگر، شخصی که تاب و توان دیدن موفقیت ها و دست آورد های دیگران را ندارد، در ناخود آگاه خویش احساس کهتری و حقارت می کند.

٤. علامات و مشخصات وابستگی

وابستگی نوعی از تشوش روانی است که با تشوشات نارسیسیزم پیوند نزدیک داشته و بر اثر احساس خود کمتر بینی و تشوش در شناخت ظرفیت های خودی انکشاف می کند. بر مبنای آن یک شخص خود را بیشتر ناتوان

www.ketabton.com

و آسیب پذیر احساس کرده و میل دارد که شخص دیگری او را کمک و رهبری کند.

احساس خود کمتر بینی و ضعف اتکا به نفس را می توان عامل بسیاری از تشوشات روانی به شمول تمایل به وابستگی دانست که باعث برهم خوردن روابط همآهنگ و متعادل فرد با سایر اعضای جامعه شده، انسان را در یک حالت بی دفاعی و ترس مبهم قرار می دهد. چنانکه، شخصیت وابسته و انفعالی، همیشه در یك ترس غیر واقعی زندگی می کند که مبادا پشتیبانی حامیان خویش را از دست بدهد و یا اینکه تنها بماند و مورد پذیرش واقع نشود. گاهی هم کوشش می کند که با ابراز بیچارگی و ناتوانی ترحم و دلسوزی دیگران را به سوی خویش جلب کند.

ترس از تنهایی و ترس از اینکه مبادا حمایت آدم های قویتر را از دست بدهد و زندگی را به تنهایی پیش برده نتواند، او را به یک شخص مطیع، توافق پذیر، بی ابتکار و دنباله رو مبدل می کند. بنابر این، به خاطر اینکه مخالف ذوق کسی قرار نگیرد، با هرگونه نظریات ضد و نقیض جانب مقابل نیز سر می جنباند، تا اینکه مبادا کسی را آزرده سازد و حمایت او را از دست بدهد. چنانکه، اگر نظریات سودمند و منطقی نیز داشته باشد، از صحبت و ابراز نظر کردن در مقابل آمرین خویش خود داری می ورزد، بلکه، بیشتر نقش مداح و چاپلوس را بازی می کند و به قیمت شنیدن الفاظ زشت و تحقیر شدن نیز از استفاده جویی و جلب حمایت آمرین دست نمی کشد. از این سبب به بسیار آسانی شکار آدم های قدرت طلب نیز می شود.

اگر در محفلی دعوت نشود، احساس حقارت کرده و فوق العاده نا آرام می شود. اگر یك دوست و یا رابطهٔ مطلوب خویش را بنا به هر دلیلی از دست بدهد، دچار اضطراب و ترس شده، تلاش می ورزد تا شخص دیگری

www.ketabton.com

را پیدا کند که او را از تنهایی و اضطراب نجات بدهد. این گونه افراد انسان های آرام و دموکرات را نیز دوست ندارند و فکر می کنند که اینها نیز بی کفایت و ضعیف هستند. اینها تنها افرادی را دوست دارند که آنها را مورد حمایت خویش قرار دهند. البته، این گونه دوست داشتن ها واقعی نیستند، بلکه، گونه یی از خود فریبی و مطلب آشنایی به شمار می روند.

۵. افسردگی های روانی (Depressive Disorders)

افسردگی ها از جملهٔ مهم ترین اختلالات روانی شمرده می شوند که بیشتر با تشوشات احساسی و عاطفی (Affective) همراه می باشند. مزاج گرفته، احساس غم و اندوه بیش از حد، احساس نا امیدی، بی علاقه گی به امور زندگی و لذت نبردن از خوشی ها، احساس کم قوتی و سستی، احساس اضطراب و دلتنگی و درد های مبهم عضوی را می توان از جملهٔ علایم مهم آن بر شمرد. وقوع این تکلیف در بین زنان بیشتر از مردان می باشد.

به نسبت این که افسردگی های روانی اشکال مختلف و عوامل گوناگون دارند و تبارزات بالینی آن ها نیز از یک شخص تا شخص دیگر فرق می کند، تشخیص و طبقه بندی دقیق آن ها نسبتاً دشوار می باشد. مثلاً، نزد یک فرد، گریه و اندوه و ماتم زدگی علایم برجسته را می سازد. نزد بیمار دیگر ترس، اضطراب و افکار خود کشی حاکم می باشد و سومی را درد های عضوی مختلف و تشوشات خواب، بیشتر آزار می دهند. قابل ذکر است که در قسمت طبقه بندی انواع و اشکال افسردگی های روانی بین اطبای

www.ketabton.com

امراض روانی نظریات متفاوت وجود دارد. در این جا، جهت جلوگیری از طولانی شدن موضوع، افسردگی های روانی را به دو بخش تقسیم می کنیم:

اول - اشکال اندوجن (Endogen):

در این شکل افسردگی ها، علت مرض در داخل وجود خود بیمار نهفته می باشد و در گام نخست به ساختمان ژنتیک و بیولوژیک یک فرد مربوط می شود، بدون اینکه پای کدام عامل بیرونی از قبیل مرگ اعضای فامیل و یا یک سانحه در میان باشد. مهم ترین شکل افسردگی های اندوجن را اختلال دو قطبی (Bipolar Disorder) تشکیل می دهد که با تشوشات شدید مزاجی و رفتاری همراهی می شوند. در این گونه بیماری، مزاج مریض بین حالت خوشی و غمگینی، مستی زیاد و گرفتگی شدید در نوسان می باشد. باری، این نوسانات مزاجی همزمان نیستند. بلکه بین هجمه های مستی و بی قراری و پر تحرک بودن که با پر حرفی بیش از حد یک جا می باشد، یک وقفهٔ نسبتاً طولانی وجود دارد که به دنبال آن دورهٔ افسردگی شدید آغاز می شود. تشوش خواب، بی اشتهایی، احساس کم قوتی، حالت مالیخولیا، ترس و تشویش، افکار خود کشی، احساس بی کفایتی و بی ارزشی، افکار هذیانی و غصهٔ و اندوه بی دلیل و بدون کدام عامل بیرونی از جملهٔ علایم دورهٔ افسردگی می باشند.

به تعریف دیگر، اختلال دو قطبی یک نوع بیماری روانی سایکوتیک شمرده می شود که باعث تغییرات شدید عاطفی و مزاجی نزد شخص گردیده و به صورت دوره یی سیر می کند. چنانکه آن را افسردگی های فصلی نیز می گویند. این مریضی بیشتر به تداوی طبی و دارویی ضرورت دارد. البته، اختلال دو قطبی نیز به اشکال مختلف سیر می کند. اشکال

www.ketabton.com

دیگر افسردگی ها با علل اندوجنیک را می توان نزد بیماران مانند: سکیزوفرینی ها مشاهده کرد که با یک سلسله اعراض از قبیل، هزیانات مزمن و قطع رابطه با محیط و عدم درک واقعیت های بیرونی همراه می باشند. پائین آمدن سطح هورمون Norepinephrine و سیروتونین در قسمت سیناپس های حجرات سیستم اعصاب مرکزی نیز یکی از اسباب مهم افسردگی به شمار می روند که باعث اختلال Neurotransmitter ها یا انتقال دهنده های عصبی نزد یک شخص می شود. علاوه بر این ها اختلال هورمون دوپامین نیز به حیث عامل منفی دیگر شمرده می شود.

اعتیاد به مواد مخدر، بیماری های مزمن، تأثیرات جانبی بعضی از دارو های طبی مانند: تابلیت های خواب آور و دارو های ضد فشار خون نیز می توانند باعث تغییرات فزیولوژیک در بدن انسان شده، سبب افسردگی های روانی شوند.

دوم- افسردگی های عکس العملی (Reactive depression)

افسردگی های عکس العملی برخلاف اشکال اندوجن و سایکوتیک، توسط فشار های روانی (سترس) و مشکلات محیط زیستی و اجتماعی از قبیل مهاجرت ها، جنگ و نا امنی، بیکاری، از دست دادن عزیزان، خسارات مالی و شکست ها در زندگی، مخصوصاً نزد افراد نوروتیک و افرادی که اعتماد به نفس ضعیف تر دارند، به وجود می آیند. این نوع افسردگی ها تا حد زیادی با جدال های درونی حل نا شدهٔ دوره های کودکی انسان نیز ارتباط می گیرند که گاهی با خشونت گرایی و نمایش حالات هستریک یکجا می شوند .

www.ketabton.com

با قبول این واقعیت که زندگی هیچ انسانی تنها در بر گیرندهٔ خوشی و شادی نیست، بلکه هر یک ما در زندگی روزانهٔ خویش به درجه های گوناگون با حوادثی روبرو می شویم که عواطف و احساسات انسانی ما را تحت تأثیر می گیرند و ما را غمگین و افسرده می سازند. مثلاً، ترس از بی امنیتی، ترس از آیندهٔ نا معلوم، مشاهدهٔ حوادث دلخراش، از دست دادن عزیزان و نزدیکان را می توان نام برد که عواطف، احساسات و افکار ما را برای ساعت ها و روز ها مصروف می سازند. اما، زمانی می توان از افسردگی روانی کلان نام برد که حد اقل پنج علامهٔ بیماری به شکل همه روزه و بیشتر از دو هفته دوام داشته باشد و سبب محدودیت های جدی در پیشبرد کار و وظایف زندگی عادی انسان شود. البته، علایم افسردگی های روانی لست طولانی را در بر می گیرند. در این جا، علایم ذکر شده از جانب روبرت، ج. والدینگر را نمونه قرار می دهیم که با تفاوت های کم و بیش در بسیاری از اشکال افسردگی ها قابل مشاهده هستند.

علایم عاطفی (Affective Symptoms): مزاج گرفته و غم و غصهٔ بیش از حد و دوامدار و ناتوانی در قسمت به خاطر آوردن خاطرات خوب زندگی که باعث احساس خوشی و نشاط نزد انسان می شوند. همچنان، اضطراب و نا آرامی درونی (Anxiety) که در بسیاری از موارد با ضربان قلب شدید، عرق زیاد، خشکی دهن و نا آرامی جهاز هضمی و امثال آن یکجا می باشند.

علایم سیستم عصبی نباتی (Vegetative Symptoms): - تشوشات خواب: از قبیل بی خوابی، مشکلات در هنگام خواب رفتن و یا این که بیمار را خواب نمی برد و یا هم خیلی زود بیدار می شود و دوباره نمی تواند به خواب برود و یا هم دیدن خواب های خوفناک است. هم چنان، تشوشات

www.ketabton.com

اشتها، خستگی فزیکی، احساس کم قوتی، بی اشتهایی و از دست دادن انرژی و باختن وزن بدن است. سستی روانی حرکی مانند: حرف زدن خیلی آهسته و بطی و آمیخته با مکث های طولانی، از دست دادن علاقهٔ جنسی و احساس ناتوانی جنسی از جملهٔ علایم دیگر مریضی می باشند. باری در پهلوی اعراض مربوط به سیستم نباتی، بیمار از درد های مختلف مانند: سر دردی، درد عضلات، درد استخوان ها، قبضیت، نفس تنگی، سوزش معده، درد صدری نیز شکایت می داشته باشد.

علایم انگیزشی (Motivational Symptoms): شخص بیمار به صحت و نظافت خویش رسیدگی نمی تواند و علاقه به کار نمی داشته باشد. مثلاً، علاقه به کار منزل، دفتر و سایر وظایف و فعالیت های عادی روزانه را از دست می دهد. هم چنان، احساس نا امیدی و ناتوانی، افکار خود کشی، برهم خوردن فعالیت های اجتماعی از قبیل بی علاقگی به شرکت در مراسم خوشی و تفریحی با خانواده و دوستان را می توان نام برد.

علایم شناختی و ادراکی (Cognitive Symptoms): مشکلات تمرکز فکری و ضعف حافظه. بیمار به نسبت احساس نا امیدی و عدم علاقه به زندگی و غم وغصهٔ زیاد نمی تواند که به درستی متوجه حوادث اطراف خویش شود و فکر خود را به یک موضوع معین متمرکز سازد. بیشتر از فراموش کاری و ضعف حافظه شکایت می کند. احساس ناچیز بودن و احساس گناه نیز می داشته باشد. (Waldinger 1984, p. 104).

طوریکه ذکر شد، جهت گذاشتن تشخیص افسردگی، باید از جملهٔ علامات ذکر شده در فوق، حد اقل پنج علامهٔ آن همه روزه برای مدت بیشتر از دو هفته دوام پیدا کرده و جریان زندگی عادی فرد را به طور واضح متأثر ساخته باشند تا از افسردگی روانی نام برده شود. قابل ذکر

www.ketabton.com

است که اشکال عکس العملی افسردگی ها اکثرا با تداوی و یا بدون تداوی دوباره شفا می یابند.

٦. فشار های روانی پس از سانحه

Post Traumatic Stress Disorder یا اختلال روانی پس از سانحه یا تروما، یکی از بی موازنگی های روانی است که بر اثر تجربه و مشاهدهٔ یک و یا چند حادثهٔ بسیار دردناک و خطر آفرین که دارای ابعاد مصیبت بار می باشد، به وجود می آید. به گونهٔ مثال، مشاهدهٔ حوادثی، مانند: صحنه های جنگ و کشتار و از دست دادن عزیزان، انفجار بمب در یک محل مزدحم، آزار دیدن و زیر شکنجه قرار گرفتن و امثال آن را می توان نام گرفت. باربارا دیپ هولد، تروما را چنین تعریف می کند: تروما یک حادثهٔ ناگهانی، شدید، بزرگ و طاقت فرسا است که ماورای مقاومت روانی و تحمل یک انسان قرار می گیرد (Diepold 1998, p. 131).

قابل ذکر است، که هر انسان با تجربه و مشاهدهٔ رویداد های وحشتناک و تروماتیک، به این بیماری دچار نمی شود، بلکه علت آن بیشتر با شرایطی از قبیل: اندازه و توان مقاومت روانی، ساختمان های بیولوژیک و خصوصیت های ارثی یک شخص ارتباط می گیرد.

در این اواخر در مطبوعات غربی به خصوص امریکا، در مورد واقعات "اختلال روانی پس از سانحه" بین عساکر برگشته از جنگ های عراق و افغانستان گزارش های زیادی به نشر می رسد. در کشور ما نیز متأسفانه شماری قابل ملاحظه یی از انسان ها از این اختلال رنج می برند. چنانکه تحقیقات انجام شده بین مهاجرین افغان در مرکز تداوی امراض روانی در

www.ketabton.com

پشاور بین سال های ۱۹۸۷ الی ۱۹۹۰ وقوع این تشوش روانی را که بیشتر با اضطرابات و افسردگی ها همرایی می شدند، در مقایسه با سایر اختلال های روانی بیشتر نشان می دهد (Dadfar 1994, p. 129). اعراض و علایم روانی و جسمانی این بیماری که بیشتر حدود شش ماه بعد از وقوع حادثه، آشکار می شود، به طور عموم قرار ذیل است. اما داشتن یک الی سه علامهٔ آن دلیل مبتلا بودن به این تکلیف شمرده نمی شود.

- خطور پیهم حادثهٔ دردناک گذشته در ذهن انسان به طور ناخواسته، غیر ارادی و بیرون از کنترول می باشد که یک نوع اضطراب و ملالت روانی را با خود به همراه دارد.

- بروز اضطراب و نا آرامی روانی (Anxiety) شدید در هنگام رو به رو شدن با صحنه ها و یا رویداد های که به حادثهٔ گذشته شباهت دارند و انسان را به یاد همان لحظه یا لحظه های هولناک می اندازند. مثلاً، با صدای انفجار تایر موتر، صدای آتش بازی، یا هم دیدن یک وسیلهٔ برقی مشابه الکتروشوک، به یاد انفجار، یا شکنجه شدن می افتد. این گونه اضطراب و نا آرامی روانی، بیشتر با تغییرات بدنی و فزیولوژیک از قبیل، ضربان سریع قلب، احساس خفقان،عرق زیاد، رنگ پریدگی، احساس مور مور و لرزش دست ها، احساس سردردی و مانند این ها همراهی می شوند. بنابراین، بیمار می کوشد که از دیدن صحنه ها و شنیدن خبر هایی که خاطرات گذشته را زنده می سازند و تداعی می کنند، خود داری ورزد.

- دیدن خواب های آشفته و پریشان کننده است که بیشتر تکرار صحنه های مشابه حادثه می باشد. به عبارت دیگر، فرد بیمار، صحنه ها و واقعاتی را خواب می بیند که مانند حوادث ناگوار گذشته استند. چنانکه، گاهی با ترس

www.ketabton.com

و وحشت از خواب بیدار می شود. گاهی هم در هنگام خوابیدن و به خواب رفتن مشکلات می داشته باشد.

- فرد مصاب از نظر حسی نیز بیشتر در یک حالت نگرانی و آماده باش به سر می برد. مانند این که یک حادثهٔ ناگوار روی می دهد و گاهی در برابر آن از خود به طور سریع و ناگهانی واکنش بی مورد نشان می دهد که آن را Flashback یا باز گشت سریع به حادثه می گویند.

- این اختلال، باعث آن نیز می شود که انسان با نزدیکان و اعضای خانوادهٔ خود یک نوع احساس بیگانگی و دوری کرده و در ابراز دوستی و محبت به آنها مشکلات داشته باشد. همچنان، به کار های زندگی و فعالیت های اجتماعی نیز بی میلی نشان می دهد و در رو به رو شدن با دشواری، احساس نا امیدی شدید می کند.

- تحریک پذیری و ضعف آشکار در کنترول خشم و احساسات از جملهٔ علایم دیگر بیماری است. چنانکه، فرد مصاب، کنترول خشم و غضب خویش را در برابر اعضای خانواده و دوستان زود از دست می دهد و بعد به همان زودی پشیمان می شود. گاهی در مقابل سر و صدای بلند تر نیز از خود بی حوصله گی و عصبانیت نشان می دهد.

- یکی از علایم دیگر بیماری، مشکلات در به خاطر آوردن کامل واقعه یی به وقوع پیوسته است، به خصوص، بخش های مهم واقعه می باشد. همچنان مشکلات در تمرکز فکری است که نمی تواند حواس خویش را روی یک موضوع مهم به درستی متمرکز سازد.

www.ketabton.com

۷. اختلال نارسیسیزم یا خود شیفتگی افراطی

اختلال خود شیفتگی (Narcissistic Personality Disorder) یک نوع بی موازنگی روانی می باشد که در نقطهٔ مقابل خود دوستی سالم قرار دارد. این تکلیف روانی گاهی با علایم بی ضرر و گاهی هم به اشکال وخیم تر سیر کرده، اثرات خود را به گونه های مختلف بر زندگی یک شخص و اطرافیان او به جا می گذارد. یک تعداد از روانشناسان از جمله (Battegay, 1977) به این عقیده هستند که اختلال نارسیسیزم حاصل نواقص تربیتی والدین و مشکلات تکامل روانی- اجتماعی دوران کودکی می باشد که انسان را اکثراً بین "خودی" آرمانی و "خودی" واقعی او دچار انشعاب ساخته، به شخصیت فرد حالت دوگانه می بخشد. بر مبنای آن، انسان های خود شیفته، با یک نوع مشکل جدی در شناخت واقعی از "خود" و توانایی های خویش دچار می باشند.

مفهوم نارسیسیزم از اسطورهٔ یونان قدیم آمده است. نارسیسوس (Narcissus) یک جوان مغرور و بسیار خوش چهره بود که نسبت بی پروایی اش به عشق اخو، مورد غضب زئوس خدای خدایان یونان قرار گرفته، عاشق چهرهٔ خودش می شود. وقتی که او در جنگل تشنه می شود و می خواهد از برکه یی آب بنوشد، در آب غرق می شود. به روایت دیگر، با دیدن چهرهٔ خویش در آب، همان جا میخکوب می ماند. از این سبب تشوش نارسیستی را یك نوع میخکوب ماندن در "خود" نیز می گویند.

هاینس کهوت (1973) می گوید: اگر یک شخص در ایام کودکی بنابر دلایل مختلف، به طور دوامدار مورد تأیید و تشویق قرار نگیرد و نتواند "ابراز خودی" کند، شخصیت در اثر این کمبود دچار تجزیه می شود.

www.ketabton.com

بنابراین، او کبود "ابراز خودی" و خلای تأیید را در محیط اطراف خویش جستجو کرده و آن را از دیگران مطالبه می کند. البته، دانشمندان دیگر روانشناسی نیز اختلال خود شیفتگی را بیشتر نتیجهٔ کم مهری و کمبود توجه و تشویق والدین ذکر کرده اند، که کودک تمام عمر از آن رنج می برد و عکس العمل های خود را در مقابل این محرومیت ها به دیگران انتقال می دهد. مثلا، اطفال اکثراً با نام های تحقیر آمیز و کوچک کننده خطاب می شوند، ضعف های فزیکی و ذهنی آنها به رخ شان کشیده می شود. هم چنان، آن عده اطفالی که همیشه از پدر و مادر خویش می شنوند: " تو هیچ آدم نمی شوی"! و امثال آن، خطر دچار شدن به این اختلال را بیشتر می سازد.

این اختلال گاهی از این سبب نیز به وجود می آید که یک کودک بسیار نازدانه پرورش یابد و آرزو های او همیشه در مرکز توجه والدین قرار بگیرد و هم چنان، تعریف و تمجید مبالغوی زیاد بشنود. مثلاً، استعداد او به طور مبالغوی ستایش شود. بر مبنای آن کودک یک نوع "تصویر خودی" بسیار بزرگ از خویشتن پیدا کرده و مکانیزم جهان درونی او طوری عیار می شود که گوییا او به خاطر استعداد عالی و استثنایی بودن اش شایستهٔ برتری می باشد.

این اختلال شخصیتی را به اساس تعریف انجمن سایکاتریست های امریکا در DSM- IV [33]، می توان چنین تشریح کرد: بیمار، یک شناخت مبالغوی از "خود" داشته و در محاصرهٔ تخیلات مبالغوی خویش قرار دارد و بیشتر فکر می کند یک شخص فره مند و انسان فوق العاده با استعداد و مهم است. برمبنای آن انتظار دارد که مانند یک شخصیت استثنایی و بزرگ

[33] Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders (DSM-IV)

www.ketabton.com

احترام شود. همچنان، در ضمن ضرورت به تمجید و مداحی از جانب دیگران، توقع دارد که در همه جا برای او امتیاز قایل شوند و توقعات او به زودی بر آورده شود. مثلاً، برایش در صدر مجالس جای داده شود و همه او را توصیف کنند. و به نسبت اینکه خود را برتر و بالا تر از همقطاران فکر می کند، می خواهد بالای دیگران آقایی کند و تنها انسان های بلند پایه و مقام های عالی رتبه را به حیث هم کیش خود می پذیرد. از علایم دیگر آن، سردی عواطف و فقدان دلسوزی در برابر دیگران است که بر مبنای آن حاضر نیست، احساسات و احتیاجات دیگران را درک کند و بشناسد و یا هم به مشکلات دیگران توجه کند. بر عکس در روابط خویش با دیگران، بسیار سود جو بوده و برای رسیدن به اهداف خویش همیشه استفاده جویی می کند. همچنان، در رفتار و پندار خویش نیز بسیار متکبر و مغرور بوده و اکثراً بالای دیگران حسود می باشد و یا فکر می کند که دیگران به او حسادت دارند.

اریک فروم در کتاب "هنر عشق ورزیدن" با طرح این مطلب که عشق به خود و عشق به دیگران اساساً در پیوند نزدیک با یکدیگر قرار دارند، پس خود شیفتگی را که راه هر گونه عشق و محبت واقعی به دیگران را سد می کند، چگونه باید تعریف کرد؟ می نویسد: فرد خود شیفته همه چیز را برای خود می خواهد و تنها به خود می اندیشد. چنانکه او بخشیدن را به هیچ وجه خوش ندارد، بلکه علاقه مند سود جویی است. در عین زمان، به آن گونه واقعیت های بیرونی علاقه می گیرد که منافع او را در بر داشته باشند. همچنان، به تمامیت شخصیت، حیثیت و خواسته های دیگران نیز هیچ گونه احترام قایل نمی باشد. (Fromm 1980, p. 72).

www.ketabton.com

اجازه می خواهم که این بحث را در رابطه با جامعهٔ خود مان مورد بررسی قرار بدهیم. چون هر یک ما به سهم خویش، اشخاص خود خواه و جاه طلبی را می شناسیم که فکر می کنند، آدم های برگزیده و استثنایی هستند و بر مبنای آن از دوستان و اطرافیان خویش توقعات غیر واقعبینانهٔ زیاد دارند و می خواهند که همیشه مورد تمجید و ستایش نیز قرار بگیرند و در عین زمان تلاش می ورزند که بالای دیگران تسلط داشته باشند و آقایی کنند. در حالی که خود آنها در برابر هرگونه سختی ها و مشکلات دیگران کاملاً بی پروا و بی تفاوت بوده و به رنج و آلام دیگران، هیچ گونه احساس دلسوزی را از خود نشان نمی دهند و تنها به فکر منافع شخصی خویش هستند. چنانکه، گفتار و رفتار چنین افراد نیز بیشتر ضد و نقیض بوده و پابند کدام اصول و یا قول و قرار نیستند و همیشه کوشش می کنند که با دلیل تراشی های گونا گون، به اعمال ضد و نقیض خویش یک نوع پایهٔ عقلانی ببخشند.

از دیدگاه روان تحلیلی، این گونه حس برتر بینی و بزرگ نمایی یک نوع خود فریبی و نقاب انداختن به روی شخصیت اصلی می باشد و در عین حال از اعتقاد کاذبی سر چشمه می گیرد که گوییا او یک فرد بسیار بزرگ و مهمی است. در حالی که چنین اعتقاد کاذب و رفتار های ضد و نقیض یک نوع جبران کمبود نا خود آگاه "ابراز خودی" می باشد که به شکل خود برتر بینی تبارز داده می شود. چنین اعتقاد کاذب و رفتار های ضد و نقیض می توانند که روان انسان را بیشتر مغشوش و دو پارچه ساخته، او را از درک واقعیت های زندگی محروم سازد. مثلا، نمی تواند این موضوع را درک کند که انسان های دیگر تا کدام حد و اندازه از او منزجر هستند.

www.ketabton.com

همین روان مغشوش و تجزیه شدهٔ خود پرست است که وقایع و عینیت های زندگی را در دنیای درونی او، به شکل سیاه و سفید و گرگ و گوسفند تقسیم کرده و دریافت های حسی و ادراکی او را نیز مغشوش ساخته و آمیخته از یك نوع احساس مبالغوی و هزیانی از "خود" می سازد. چنانکه، فرد خود پرست فکر می کند که یک آدم فوق العاده هوشیار، بزرگ و استثنایی است. باری بر مبنای همین تصور و شناخت کاذب و مبالغوی از "خود" است که او انتظار دارد، چنان احترام و ستایش شود که شایستهٔ مقام اوست.

چنین تصور مبالغوی از خود، در واقع یک نوع دریافت حسی کاذب است که از واقعیت زندگی خود شیفته فاصلهٔ زیادی داشته، او را محتاج شنیدن تعریف، تمجید و ستایش از جانب دیگران نگه می دارد. تا حدی که تلاش جهت مشهور شدن و شنیدن تعریف و تمجید برای او به یک نوع اعتیاد روانی او مبدل می شود و تا آنجا پیش می رود، اگر این گونه تعریف و تمجید کمتر شود، خود او به تعریف کردن از خویش می پردازد. مثلاً، می گوید: اجداد او قهرمانان بوده اند! خودش مالک بهترین باغ ها و بلند منزل هاست! و بهترین اسپ ها و موتر های مودل جدید را در اختیار دارد. بدون این که فکر کند که این امکانات را از کجا و چگونه به دست آورده است. گاهی با دایر کردن محافل بزرگ و دعوت های رنگا رنگ می خواهد در مرکز توجه قرار گیرد.

این گونه افراد می توانند که تمام عمر خویش را در از خود بیگانگی و بدون "خود" شدن زندگی کنند، ولی بدون احساس قدرت و مشهور بودن نمی توانند که آرامش داشته باشند. چنانکه اگر موقعیت آنها به خطر بیفتد، حاضر به هرگونه اصول شکنی، ماجرا جویی، مانند ایجاد بی نظمی و دامن زدن به

www.ketabton.com

اختلافات قومی نیز می باشند. و حتی با تقلب و ریا کاری ها می خواهند تا آخر عمر در مرکز توجه دیگران قرار داشته باشند. چرا که، از دست دادن قدرت و مقام برای خود شیفته ترس آور است و خلای شهرت نیز برای او تحمل ناپذیر می باشد.

این گونه ترس و هراس از کمبود شهرت و مقام مربوط به ترس از تصویر شخصیت واقعی خود پرست می شود که مبادا با تصویر واقعی شخصیت خویش رو به رو شده و متوجه این واقعیت شود که اصلاً شایستگی یک مقام کوچک را نیز ندارد. بنابر این، ترس از این که مبادا چیزی نصیب وی نشود و به فراموشی سپرده شود، او را مضطرب و نا آرام می سازد. همچنان ترس از این که مبادا با رنگ باختن تصویر شخصیت کاذب و آرمانی اش، دیگر مورد ستایش و تمجید قرار نگیرد، در یک حالت اضطراب و آشفتگی همیشگی به سر می برد.

چنین افراد، حتی در صورتی که جهت رسیدن به قدرت و ثروت، از پیشرط های لازم به شمول استعداد و لیاقت کافی نیز برخوردار باشند، با وجود آن، محرکهٔ اصلی تلاش های خود شیفته را یک نوع عطش و اعتیاد روانی برای قدرت مند بودن و کسب شهرت و همچنان، اعتقاد آنها به قانون جنگل تشکیل می دهد، تا اینکه کدام آرمان واقعی خدمت به جامعه را در بر داشته باشد. چنین حرص قدرت و شهرت، به گفتهٔ هارنی، خود شیفته را گاهی به فلسفه و اعتقادی باور مند می سازد که مشابهت با فلسفهٔ جنگل دارد. چنانکه در چنین جنگلی با واقعیت های سخت زندگی جهت کسب برتری و تفوق بر دیگران باید به هر گونه حیله و نیرنگ نیز متوسل شد و با فلسفهٔ "من زنده- جهان زنده" حیات به سر برد.

www.ketabton.com

عطش قدرت و شهرت، توان پذیرش و شناخت حقایق زندگی را نیز نزد خود پرست افراطی مغشوش ساخته، او را به سوی یک نوع نا بینایی درونی سوق می دهد. بر بنیاد همین نابینایی درونی و گم گشتگی است که او در زندگی خویش عشق واقعی را نیز هرگز تجربه نکرده و به تدریج گرفتار مرگ شخصیت می شود. چنانکه، زندگی دیکتاتور ها و اشخاص مردم فریب همیشه با یک نوع ترس و هراس مرموز همراه می باشد و در بسا موارد نیز بر اثر قیام های مردمی از بین می روند. در حالی که مرگ اجتماعی آنها قبل از مرگ طبیعی شان با نیشخند و نفرین مردم تحقق یافته است. شاید که منظور حافظ شیرازی نیز یک چنین شخصی باشد.

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در رنج خود پرستی

خود پرست افراطی که با تصویر آرمانی و عاریتی شخصیت زندگی می کند و خود را از جملهٔ اشخاص استثنایی، دانشمند و نویسندهٔ بزرگ، سیاست مدار ورزیده، قهرمان، نابغه و امثال آن که واقعیت ندارد، احساس می کند، بر مبنای آن، در حرکات و ژست های خویش نیز این گونه خصوصیات را به نمایش می گذارد. چنانکه اگر کسی به این گونه شخصیت آرمانی و رفتار های ضد و نقیض او شک بیاورد، فوق العاده عصبانی گردیده و با آن شخص مثل دشمن برخورد می کند. هارنوی می گوید: چنین اعتقاد کاذب و حمل تصویر خود پرستانه، با وجود اینکه بر شانه های نارسیسیست گرانی می کند، یک نوع عملیهٔ دفاع روانی می باشد که با ایجاد حائل امنیتی به دور شخصیت واقعی او، احساس نا چیز بودن و خالی بودن از مفهوم را می پوشانند. زیرا که احساس خالی بودن از مفهوم و وقوف به کوچک بودن و رو به رو شدن با تصویر متناقض شخصیت، برای او بسیار ترسناک و طاقت فرسا می باشند.

www.ketabton.com

همین اعتقاد و باور مبالغوی و آرمانی از "خود" است که گاهی یک نوع مغشوشیت در تمییز نیت و عمل را نزد یک شخص سبب شده و این پرسش را به میان می آورد که واقعاً کی هست و کدام شیوهٔ زندگی را باید انتخاب کند و از کدام کار ها باید خود داری ورزد. البته، این گونه ابهام و مغشوشیت، از یک نوع بی ثباتی و انشعاب درونی نمایندگی می کند که مانع خود شناسی او نیز می شود. بنابر این، چنین فردی به هر کاری دست می زند، تا با تصویر دوگانهٔ شخصیت خویش رو به رو نشود.

بر مبنای همین بی ثباتی درونی است که خود پرست در مقابل هر گونه تغییرات و پیشآمد های زندگی نیز در آن پلهٔ ترازو قرار می گیرد که منافع شخصی اش در آن نهفته باشد. هم چنان، وقتی از قانون، عدالت و ارزش ها سخن می گوید، دیده می شود که خود او بیشتر از دیگران اصول و ارزش های موجود در جامعه را نقض می کند.

خود شیفتهٔ افراطی "خود" نیست و نمی داند که از زندگی چه می خواهد؟ و تا زمانی که پردهٔ غبار آلود خود پرستی جهان واقعی او را پوشانیده است، خودی او نیز در تار جولای باور های کاذب و عقلانی ساختن اشتباهات زندگی و کار های ضد و نقیض او گیر می مانند. بنابراین، او به هر اندازه که به تصویر هویت عاریتی و آرمانی شخصیت خویش چسپیده باشد، به همان اندازه از انسان های فهمیده و لایق فاصله گرفته و در ژرفای دلش از آنها نفرت می داشته باشد و در نهان با آنها خصومت می ورزد. زیرا او ترس دارد که با حضور شخصیت های وارسته و منور، مبادا تصویر آرمانی شخصیت او خدشه دار شود و این اعتقاد که او بهتر و برتر از همه است، مورد سؤال قرار گیرد. به ویژه، اگر کسی به شخصیت دروغین و رنگ آمیزی شده با ادعا و گفتار های

www.ketabton.com

متناقض او شک بیآورد که او مثلاً متفکر بزرگ نیست، با او مثل دشمن قسی القب برخورد خواهد کرد.

وقتی حرص قدرت بر واقعیت زندگی خود پرست سایه می اندازد، او اهداف خود را نیز در عقب جملات و شعار های گوناگون، مانند: خدمت به جامعه، دفاع از حق قوم، آرمان شهیدان و امثال آن پنهان می کند. اما آشکار است که در عقب چنین جملات تنها اندیشهٔ حفظ قدرت و جمع آوری ثروت نهفته است. از سوس دیگر، چنین قدرت طلبی و عاشق قدرت بودن در نقطهٔ مقابل قدرت مشروع قرار می گیرد. چون که هدف قدرت مشروع در همه جوامع، حفظ ثبات اجتماعی و پاسداری از قوانین و ارزش ها بوده مسؤولیت پذیری و پاسخگویی روشن و مسلم را در قبال می داشته باشد. در حالی که هدف خود شیفته صرفاً آقایی و برتری است، نه مسولیت پذیری. او مسئولیت هیچ اشتباه را به دوش نمی گیرد و در مقابل انتقاد حساسیت نشان داده، دیگران را مسئول ناکامی ها و آشفتگی ها قلمداد می کند. مثلاً، خارجی ها و اطرافیان را مقصر می سازد و می گوید که آدم های استفاده جو و بی کفایت در اطراف او سبب این همه مشکلات شده اند. اما هیچ گاهی نمی خواهد این حقیقت را به خود شعوری بسازد که اگر خود وی آدم خوب هست، پس چرا آدم های خراب را تحمل کرده است؟

نارسیسیست با این گونه جنبهٔ خارجی دادن ها و این گونه عملیهٔ دفاع روانی، واقعات و جریانات بیرونی را طوری در ذهن خویش دریافت می کند که گوییا در جهان بیرونی یک نوع بازی در جریان است و او را در محاصره گرفته اند. به گفتهٔ هارنوی، احساس و برداشت های چنین انسان ها به یک درختی شباهت دارد که شاخه های آن در مقابل وزش هر بادی به این سو و آن سو خم می شوند.

www.ketabton.com

به نسبت این که، رفتار و اعمال ضد و نقیض افراد خود شیفته و قدرت پرست بر اعضای خانواده، اطرافیان و جامعه تأثیرات سوء و نا مطلوب به جا می گذارند. بنابر این، شناخت عوامل فرهنگی، روانی- اجتماعی و تربیتی این بیماری و هم چنان شیوه های پیشگیری و درمان آن یک مناظرهٔ جداگانه را به کار دارد.

۸. اختلال شخصیت مرزی

اختلال شخصیت مرزی (Borderline Personality Disorder) یک نوع مریضی روانی و بی ثباتی عاطفی است که وقوع آن، متاسفانه در کشور ما نظر به احصایه های کشور های دیگر بیشتر تخمین می شود. این بیماری، حالت پیش رفتهٔ تشوش نارسیسیزم بوده و بین سرحد اختلال نوروتیک و مریضی سایکوتیک قرار دارد. به اساس تعریف ICD-10[34] که مربوط سازمان صحی جهان می شود و همچنان، به اساس تعریف DSM-IV مربوط انجمن سایکاتریست های امریکا، در مورد این بیماری، حد اقل پنج علامهٔ آن نزد یک شخص وجود داشته باشد تا از اختلال بوردرلاین نام برده شود. علایم عمدهٔ این بیماری قرار ذیل اند:

تلاش شدید برای جلوگیری از تنهایی و ترک شدن، اختلال و بی ثباتی عاطفی و مزاجی، بی ثباتی روابط بین انسانی، تشوش هویتی، شتابزدگی (Impulsiveness) و حملات خشم و غضب خارج از کنترول، دو نیمه سازی، حملات اضطرابی و ترس، احساس بی امنیتی و احساس افسردگی و دلتنگی و خود آزاری و افکار خود کشی از

[34] International Statistical Classification of Diseases and Related Health Problems (ICD-10)

www.ketabton.com

جملهٔ علایم مهم این تشوش روانی می باشند، که می توان این ها چنین تفصیل و بیان کرد:

- ترس از تنها ماندن و ترک شدن واقعی و یا خیالی باعث اضطراب و نا آرامی درونی شدید نزد شخص مصاب می شود. از این سبب می خواهد همیشه یک هم نشین داشته باشد، بی تفاوت از اینکه چنین هم صحبت چه کسی است. بیمار، از یک نوع احساس پوچی و خالی بودن از مفهوم و احساس راه گمی نیز رنج می برد.

- بی ثباتی روابط بین انسانی بیشتر با دو نیمه سازی، یعنی گاهی به شکل ایدآل سازی و گاهی به شکل تحقیر و توهین کردن جانب مقابل در نوسان می باشد. عواطف و احساسات او نیز بین عشق و نفرت در نوسان است. چنانکه، یک روز در مقابل یک دوست، احساسات محبت آمیز از خود نشان می دهد و روز دیگر همین شخص را توهین و تحقیر می کند. در اصطلاح وطنی ما به چنین رفتار، رابطهٔ خار پُشتک گفته می شود. "دور نرو که خنک می خورم، نزدیک نیا که خار داری". چنانکه، جرالد کرایسمن و هال شتراوس (Kreisman& Straus1992) در کتاب "از تو متنفرم، مرا ترک نکن"، جهان سیاه و سفید اختلال شخصیت مرزی را با مثال های زیادی از زندگی روزانهٔ این بیماران به شکال بسیار آموختنی، به تصویر کشیده اند. دولز و شنایدر (Dulz&Schneider 1999) نیز این گونه بی ثباتی و دو نیمه بودن را با تشوش هویتی و مغشوشیت در شناخت "خودی" ارتباط می دهند که بیشتر با رفتار های تکانه یی و بدون سنجش یکجا هستند. یعنی که شخص بیمار با شتاب زدگی و بدون فکر و تأمل یک کار را با متلون مزاجی انجام می دهد. هم چنان، فکر و نظر خویش را در قسمت پلان ها و اهداف زندگی اش هر

www.ketabton.com

روز و هر ساعت تغییر می دهد. در مورد توانایی های خویش نیز یا بسیار خوشبین است و یا اینکه بالای توانایی خویش زیاد شک دارد.

- تغییرات مزاجی و خُلقی که یک لحظه خیلی خوش و سر حال، در لحظهٔ دیگر غمگین، گاهی پرخاشگر و گاهی شاکی از روز گار، باعث آن می شوند که بیمار از پذیریش واقعیت های بیرونی و درک روابط علت و معلولی قضایا عاجز شود و نتواند که با اطرافیان و همقطاران خویش روابط پایدار و سالم برقرار کند. هم چنان، بیمار همیشه از زندگی و بد شانسی ها شکایت دارد، گوییا که به خاطر رنج بردن آفریده شده است و انتظارات زیاد از دوستان و گله مندی های بیمورد او باعث می شوند که دیگران نیز نتوانند مناسبات خویش را با این گونه افراد به درستی تنظیم کنند.

- حمله های خشم و غضب غیر قابل کنترول که بیشتر به لت و کوب کردن اعضای خانواده به خصوص کودکان می انجامد و گاهی بر اثر بدگمانی بی موجب به دنبال دعوا و بحران آفرینی می رود و گاهی در اثر عصبانیت زیاد به خود نیز ضرر می رساند. مثلاً، خود را دندان می گیرد، سر خویش را به دیوار می کوبد و غیره. این گونه دشواری در کنترول خشم و غضب نمایندگی از ناتوانی در مقابل فشار روانی می کند.

- حملات اضطرابی و ترس بی موجب در یک شب و روز چند بار تکرار می شوند. چنین نا آرامی درونی یک حالت غیر قابل تشریح می باشد که با احساس بی امنیتی و ترس همراه شده، او را در یک نوع حالت آماده باش و نگرانی شدید قرار می دهند. گویی که شخص منتظر یک خطر یا حادثهٔ ناگوار باشد.

- در پهلوی اینکه احساس بی امنیتی و احساس افسردگی شدید می کند، گرایشات خود آزاری و تخریب خودی از قبیل افراط در استعمال دخانیات،

www.ketabton.com

وقت گذرانی بیهوده، مصارف بی مورد، افراط در مقاربت جنسی و افکار خود کشی نیز از جملهٔ علایم این بیماری هستند.

اختلال شخصیت مرزی از جملهٔ امراض روانی است که ریشه های آن را نیز باید در شیوهٔ تربیت و برخورد والدین، سختی ها و در سرخوردگی ها، تحقیر شدن ها و مورد سوء استفاده قرار گرفتن اطفال توسط بزرگسالان سراغ کرد. کودکانی که همیشه ناظر بی احترامی و جنگ و دعوای والدین هستند و در بیرون از خانواده نیز شاهد حاکمیت قانون جنگل و احساس بی امنیتی می باشند و به جای احترام، پذیرش و احساس همدردی و عشق واقعی، همیشه مورد تهدید، بی احترامی و خشونت قرار گرفته اند، و پیهم دروغ می شنوند، در زندگی آیندهٔ خویش بیشتر دچار پاره یی از امراض روانی و تشوشات رفتاری، به خصوص اختلال بوردر لاین می شوند.

۹. شخصیت های ضد اجتماعی:

شخصیت های ضد اجتماعی افرادی اند که قوانین و نورم ها را به گونهٔ آگاهانه و قصدی زیر پا می گذارند و احساس گناه و همدردی نزد آنها مفهومی ندارد. شخصیت های ضد اجتماعی را سایکوپاتی (Psychopathy) نیز می گویند.

روان شناسان، شخصیت های ضد اجتماعی را محصول سردی عواطف و رفتار متناقض و مغشوش والدین و جامعه در برابر اعمال قابل مجازات و مکافات کودک به شمار می برند که باعث اختلال و تولید زخم های عاطفی

www.ketabton.com

نزد یک طفل می شوند. اوتو کرنبرگ (1997)، سایکوپاتی را حالت وخیم و پیشرفتهٔ اختلال نارسیسیزم می داند. چنانکه این گونه اشخاص بی اندازه خود پرست، بی احساس، بیقرار و مسئولیت ناپذیر بوده و در احساس گناه کردن و آموختن از تجربهٔ جرایم گذشته نیز ناتوان می باشند.

شخصیت های ضد اجتماعی، در بسا موارد، با استفاده از ظاهر آراسته و شعار های دلسوزانهٔ خویش کرکتر های وابسته و انفعالی را نیز جهت استفاده جویی مجذوب خویش می سازند. همچنان، دروغ گویی، فریب کاری، استفاده جویی، مسئولیت گریزی، فقدان احساس گناه و کمبود احساس دلسوزی به انسان های دیگر از نشانه های مهم این اختلال می باشد. همچنان، جهت گریز از سرزنش و مجازات، اکثراً از دروغ ها و دلایلی استفاده می کنند که ترکیبی از صحنه سازی، عقلانی جلوه دادن و یا اظهار پشیمانی و توبه کردن می باشند. اگر نتوانند که از طریق زیرکی و افسونگری به اهداف خویش برسند، خود را به آدم های قوی تر و مراجع قدرت نزدیک ساخته و از راه تملق و اظهار تسلیمی به آنها و یا با استفاده از امکانات فامیلی و قومی، اهداف غیر قانونی خویش را عملی می سازند. تعدادی از این بیماران، آدم های بسیار سنگدل، غارتگر، ناقرار و کینه توزی هستند که در مهار ساختن خواهشات نفسانی خویش ضعف آشکار دارند.

آینسمن در مورد سایکوپاتی می گوید: کمبود محبت، سردی عواطف و سایر شرایط خشن و دشوار دوران کودکی سبب می شوند که کودک در تکامل شناختی و روانی خویش، نتواند احساس همدردی و دلسوزی را در مقابل دیگران در وجود خویش انکشاف بدهد (Einzmann 2009, p. 28).

قابل ذکر است که افراد جامعه ستیز نیز شامل این اختلال رفتاری می شوند. چونکه، اعمال این گونه افراد نیز خارج از معیار های اخلاقی و

www.ketabton.com

ارزشی جامعه بوده و رفتار شان بر مبنای استفاده جویی، جعل و فریب کاری استوار می باشد و در قسمت پی آمد های اعمال خویش نیز کاملاً بی پروا هستند و از رسوایی و بی اعتبار شدن نیز هراسی ندارند. به عبارت دیگر، سایکوپات ها و افراد جامعه ستیز نه ترس دارند، نه احساس همدردی و نه احساس گناه می کنند، بلکه به عوض آن در سوء استفاده کردن، تقلب و جعل کاری استعداد فوق العاده دارند.

www.ketabton.com

منابع و مأخذ

الف. منابع فارسی

ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمهٔ ابن خلدون. جلد اول، ترجمه: محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳٦٦.

بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی، مؤسسه نگاه معاصر چاپ سوم، تهران ۱۳۸۲.

بلخی، جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، متن کامل مثنوی معنوی، انتشارات پژوهش چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۷.

بوعلی سینا شیخ الرئیس، برهان شفا، ترجمه و پژوهش: مهندس قوام صفری، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۲.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین دبیر، تاریخ بیهقی . به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی، تهران ۱۳٦۸.

سجستانی، ابو یعقوب، کشف المحجوب (مصنف: رساله در آیین اسماعیلی از قرن چهارم)، به قلم هنری کربن، پاریس، انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران ۱۹۸۸م. تهران: کتبخانهٔ طهوری ۱۹٦۷.

شیرازی، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان کامل، چاپ سیرنگ

عثمان، عبدالکریم، روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، ترجمه: سید محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ ششم، تهران ۱۳٦۷.

www.ketabton.com

عطار نیشاپوری، شیخ فریدالدین، داستان منطق الطیر (هفت شهر عشق)، موسسه انتشارات قدیانی، تهران ۱۳۷٦.

عطار نیشاپوری، شیخ فریدالدین، تذکرة الاولیاء، با استفاده از نسخهٔ نیکلسن چاپ لیدن، با مقدمهٔ مرحوم قزوینی، انتشارات صفی علیشاه ۱۳۷۵

غزالی، مکاتیب فارسی غزالی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳٦۱.

غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین، ربع سوم: ربع مهلکات، ترجمهٔ مویدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷٤.

فردوسی طوسی، حکیم ابواقاسم، شاهنامهٔ فردوسی، ناشر: انتشارات نشر علم، تهران

لاهوری، اقبال، کلیات اقبال لاهوری، با مقدمهٔ دکتر علی شریعتی، داکتر جاوید اقبال- تهران، انتشارات الهام ۱۳۸۵.

لیپست، سیمور مارتین، دایرة المارف دموکراسی. ترجمه: کامران فانی و نورالله مرادی، کتابخانهٔ تخصصی وزارت امور خارجه جلد اول، تهران ۱۳۸۳.

مروزی یمگانی، ابو معین ناصر خسرو قبادیانی، جامع الحکمتین، مؤلف سال ٤٦۲ هجری قمری، به تصحیح و مقدمهٔ فرانسوی و فارسی: هنری کُربن و محمد معین، کتابخانهٔ ظهوری تهران۱۳٦۳.

واعظی، حمزه، هویت های پریشان، انتشارات مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت امور خارجهٔ ج.ا. افغانستان سال ۱۳۸۹.

www.ketabton.com

منابع انگلیسی:

Allport, G. W. (1961). *Pattern and Growth in Personality.* Oxford: Holt, Rinehart and Winston.

American Psychiatric Association. (1994). *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders*. (4th. Ed.). Washington, D.C.: American Psychiatric Association, 1994.

Ansbacher, H. L. & Ansbacher, R. R. Eds. (1964). *The Individual Psychology of Alfred Adler: A Systematic Presentation in Selections from his Writings.* New York, NY: Harper & Row Publisher Inc.

Black, M. (1973). Belief systems. In Honigmann, J.J. (Ed.) *Handbook of Social and Cultural Anthropology* (pp. 509-577). Chicago, IL: Rand McNally.

Campbell, B.G. & Loy, J.D. (1996). *Humankind Emerging.* (7th Ed.). New York, NY: Harper Collins, College Publishers.

Dadfar, A. (1994). The Afghans: Bearing the Scars of a Forgotten War. In Marsella, A.J., Bornemann, T., Ekblad, S., & Orley, J. (Eds). *Amidst Peril and Pain: The Mental Health and Well-Being of the World's Refugees* (pp. 125-139). Washington, D.C.: American Psychological Association.

Dong, M., Giles, W.H., Felitti, V.J., Dube, S.R., Williams, J.E., Chapman, D.P., & Anda, R.F. (2004). Insights Into Causal Pathways for Ischemic Heart Disease: Adverse Childhood Experiences Study. *Circulation*, 110, 1761-1766.

www.ketabton.com

Erikson, E.H. (1980). *Identity and the Life Cycle.* New York, NY: W.W. Norton & Company.

Fanon, F. (1968). *The Wretched of the Earth.* New York, NY: Grove Press.

Fromm, E. (1992). *The Anatomy of Human Destructiveness.* New York, NY: Henry Holt and Company.

Hall, E.T. (1973). *The Silent Language*. New York, NY: Anchor Books.

ICD-10 (1994). International Statistical Classification of Diseases. World Health Organization.

Klein, M. & Riviere, J. (1964). *Love, Hate and Reparation*. New York, NY: W.W. Norton & Company.

Krystal, H. (1984). Psychoanalytic views on human emotional damages. In Bessel, A. & van der Kolk (Eds.). *Post-Traumatic stress disorder: Psychological and biological sequelae* (pp. 2-28). Washington, D.C.: American Psychiatric Press.

Lasch, C. (1980). *The Culture of Narcissism.* Great Britain: Richard Clay (The Chaucer Press) Ltd. Bungay, Suffolk.

Left- handed fetuses could show effects of maternal stress on unborn babies. (2014, June 3). Retrieved from https://www.dur.ac.uk./news/allnews/?itemno=21328

Lewin, K. (1935). A *Dynamic Theory of Personality.* New York, NY: McGraw-Hill.

www.ketabton.com

Schweppe, J. (1969). *Man: a remarkable animal: A study of man's development and interaction with his environment.* Chicago: Research and Education Fund.

Service, E.R. (1985). *A Century of Controversy: Ethnological Issues from 1860 to 1960.* Orlando: Academic Press.

Teicher, M. H. (2000): Wounds That Time Won`t Heal: The Neurobiology of Child Abuse. Cerebrum: The Dana Forum on brain science. Vol. 2. No. 4, pp. 50-67 Fall 2000

Waldinger, R.J. (1984). Psychiatry for medical students. Washington, D.C.: American Psychiatric Press.

Willis, J.H. & Marks, J.A. (1989). *Lecture Notes on Psychiatry.* Oxford: Blackwell Scientific Publications.

منابع آلمانی

Battegay, R. (1977). *Narzissmus und Objektbeziehungen: ber das Selbst zum Objekt.* Bern/Stuttgart/Wien: Hans Huber.

Bauer, J. (2007). *Warum ich fühle, was du fühlst: Intuitive Kommunikation und das Geheimnis der Spiegelneurone.* München: Wilhelm Heyne Verlag.

Bloom, P. (2010). Wie die Moral zur Welt kommt. *Psychologie Heute, 11/2010,* 56-64.

www.ketabton.com

Daco, P. (2001). *Psychologie für jedermann.* Landsberg am Lech: mvg Verlag.

Diepold, B. (1998). Schwere Traumatisierungen in den ersten Lebensjahren. In Enders, M. & Biermann, G. (Hrsg.). *Traumatisierung in Kindheit und Jugend* (S. 131-141). München: Reinhardt.

Dulz, B., Schneider, A., & Kernberg, O.F. (1999). *Borderline St rungen: Theorie und Therapie*. Stuttgart: Schattauer.

Einzmann, S. (2009). Aus Mangel an Gefühlen. *Gehirn und Geist, Juli/August 2009,* 28-34.

Erikson, E.H. (1999). *Kindheit und Gesellschaft.* Stuttgart: Klett- Cotta.

Freud, S. (1999). *Drei Abhandlungen zur Sexualtheorie.* Frankfurt am Main: S. Fischer.

Freud, S. (2007). *Das Ich und das Es: Metapsychologische Schriften.* Frankfurt am Main: Fischer Taschenbuch Verlag.

Fromm, E. (1981). *Jenseits der Illusionen: Die Bedeutung von Marx und Freud*. Reinbek bei Hamburg: Rowohlt Taschenbuch Verlag.

Fromm, E. (1980). *Die Kunst des Liebens.* Frankfurt am Main/Berlin/Wien: Ullstein Materialien.

Geuter, U. (2009). Frühe Bindungen. In Oehler, R., Bernius, V., & Wellmann, K.-H. (Hrsg.). *Was Kann Psychologie?* (S. 86-95). Weinheim und Basel: Beltz Verlag.

www.ketabton.com

Gross, W. (2009). Die Enstehung unserer Identität.. In Oehler, R., Bernius, V., & Wellmann, K.-H. (Hrsg.). *Was Kann Psychologie?* (S. 96-106). Weinheim und Basel: Beltz Verlag.

Gruen, A. (2002). *Der Fremde in Uns.* Stuttgart: Klett-Cotta.

Horney, K. (1989). *Unsere inneren Konflikte: Neurosen in unserer Zeit.* Frankfurt am Main: Fischer Taschenbuch Verlag.

Jung, C. G. (1995). Gesammelte Werke 17, *Über die Entwicklung der Persönlichkeit.* Hrsg. v. Jung-Merker, L. & Rüf, E., Düsseldorf: Walter.

Kernberg, F. O. (1997). *Wut und Hass: Über die Bedeutung von Aggression bei Persönlichkeitsstörungen und sexuellen Perversionen.* Stuttgart: Klett-Cotta.

Kohut, H. (1973). *Narzissmus. Eine Theorie der psychoanalytischen Behandlung narzisstischer Persönlichkeitsstörungen.* Frankfurt am Main: Suhrkamp.

Kreisman, J. & Straus, H. (1992). *Ich hasse dich - verlass mich nicht: Die Schwarzweiße Welt der Borderline-Persönlichkeit.* München: Kösel-Verlag.

Le Bon, G. (1982). *Psychologie der Massen*. Stuttgart: Kröner.

Mentzos, S. (1993). *Der Krieg und seine psychosozialen Funktionen.* Frankfurt am Main: Fischer Taschenbuch Verlag.

www.ketabton.com

Murphy, J. (2005). *Die Macht Ihres Unterbewusstseins: Affirmationen für Glück und Erfolg*. Kreuzlingen/Muenchen: Heinrich Hugendubel Verlag.

Nolting, H.-P. (1978). *Lernfall Aggression*. *Wie sie entsteht - wie sie zu vermindern ist*. Reinbek bei Hamburg: Rowohlt Taschenbuch Verlag.

Oehler, R. (2009). Alles Psyche, alles Gehirn? In Oehler, R., Bernius, V., & Wellmann, K.-H. (Hrsg.). *Was Kann Psychologie?* (S. 74-84). Weinheim und Basel: Beltz Verlag.

Piaget, J. (1973). Das Moralische Urteil beim Kinde. Frankfurt am Main: Suhrkamp.

Poelchau, S. (2009). Wie wir Moral entwickleln. In Oehler, R., Bernius, V., & Wellmann, K.-H. (Hrsg.). *Was Kann Psychologie?* (S. 142-152). Weinheim und Basel: Beltz Verlag.

Ruiz, D. M. (2009). *Die Vier Versprechen: Ein Weg zur Freiheit und Würde des Menschen*. Berlin: Ullstein Buchverlage.

Schlüter, C. (2007). *Die wichtigsten Psychologen im Portr t.* Wiesbaden: Marix Verlag.

Streeck-Fischer, A. (1998). Kinder und Jugendliche mit komplexen Traumatisierungen in analytischer Psychotherapie. In Endres, M. & Biermann, G. (Hrsg.). *Traumatisierung in Kindheit und Jugend* (S. 116-130). München: Ernst Reinhardt.

www.ketabton.com

Zepf, S. (1997). *Lust und Narzissmus*. G ttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

Zimbardo, P. G. & Gerrig, R. (1999). *Psychologie*. 7. Auflage. Bearbeitet und herausgegeben von Hoppe- Graff, S. & Engel,I., Berlin: Springer.

www.ketabton.com

دربارۀ مؤلف:

این اثـــر حاصل تجـــارب مسلکـــی دُکتر اعظم دادفـــر است کـه به حیث معالـج امراض روانی در کشور های افغانستان، پاکستان (پشاور) و آلمان در بیشتر از سه دهه آن را کسب کرده است. او در سال های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ در شهر هامبورگ عضو علمی کمیتۀ Forum Rehabilitation بود. در کنفرانس های متـــعدد بین المللی مسلکـــی شرکت کرده و مقالات علمی و تحقیقی او در رابطـــه با روانشنـــاسی و مشکلات روانـــی- اجتماعی مهاجران افغان به زبان های دری، انگلیسی و آلمانی در مجلات مختلف بین المللی به نشر رسیده اند.

www.ketabton.com

Stressstoerung, boesartige Aggression, Abhaengigkeitssyndrom, Hass und destruktives Verhalten, antisoziale Verhaltensstoerung (Psychopathie).

Eine umfassende Erkenntnis der Psychopathologie der afghanischen Gesellschaft braucht viel Forschung und interdisziplinaere Teamarbeit. Das Buch ist ein erster Versuch direkt ueber die Kultur, Erziehung und sozialen Umstaende zu reden, die fuer verschiedene psychische Stoerungen und Persoenlichkeitsstoerungen verantwortlich sind.

Abschliessend moechte ich mich herzlich fuer die Deutsch-Afghanische-Universitätsgesellschaft (DAUG) und die Bemuehungen von Herrn Dr. Yahya Wardak fuer die Veroeffentlichung dieses Buches fuer afghanische Universitaeten bedanken.

Ich hoffe, dass dieses Buch fuer Studenten, Lehrer, junge Eltern und insbesondere fuer medizinisches Personal im Bereich "Mental Health" nuetzlich sein wird.

Dr. Azam Dadfar
Mai, 2015

www.ketabton.com

Psychologie und ihre Notwendigkeit als Wissenshaft in der afghanischen Gesellschaft

Das erste von vier Kapiteln beinhaltet Grundlagen und Theorien der Psychologie und Persoenlichkeitsentwicklung und begutachtet gemeinsame Ansichtspunkte von westlichen und orientalischen Wissenschaftlern und Philosophen insbesondere ueber Instinkte, Persoenlichkeitsstrukturen, innere Konflikte und psychische Verteidigungsmechanismen.

Im zweiten Kapitel wird der Einfluss von Erziehung und Umwelt auf die Persoenlichkeitsentwicklung aus dem Gesichtspunkt verschiedener psychologischer Schulen (nature vs. nurture) erlaeurtert.

Das dritte Kapitel befasst sich mit der Rolle und den Konsequenzen einer strengen patriarchalischen Erziehung in der Vorurteils-, Identitaets- und Persoenlichkeitsentwicklung in einer vielstaemmigen Gesellschaft wie Afghanistan.

Das vierte Kapitel beschreibt psychische Stoerungen, die unter extremen Umweltbedingungen, z.B. Krieg, Flucht, andauernde soziale Unsicherheit, Armut und verschiedene traumatische Erfahrungen hervorgerufen wurden. Obwohl es bisher keine genauen statistischen Angaben ueber psychische Stoerungen und deren Klassifikation in Afghanistan gibt, wurde hier versucht diese aus einem sozialpsychologischen Gesichtspunkt zu erlaeurtern. Der Schwerpunkt liegt hier auf psychische Stoerungen, die wegen ihrer negativen sozialen Wirkung bedeutsam sind, z.B. Borderline Persoenlichkeitsstoerung, narzissistische Persoenlichkeitsstoerung, posttraumatische

www.ketabton.com

I would like to ask all the lecturers to write new textbooks, translate or revise their lecture notes or written books and share them with us to be published. We will ensure quality composition, printing and distribution to the Afghan universities free of charge. I would like the students to encourage and assist their lecturers in this regard. We welcome any recommendations and suggestions for improvement.

It is worth mentioning that the authors and publishers tried to prepare the books according to the international standards, but if there is any problem in the book, we kindly request the readers to send their comments to us or the authors in order to be corrected for future revised editions.

We are very thankful to **German-Afghan University Society (DAUG)** that has provided fund for four books including this one.
I am especially grateful to **GIZ** (German Society for International Cooperation) and **CIM** (Centre for International Migration & Development) for providing working opportunities for me during the past five years in Afghanistan.
In our ministry, I would like to cordially thank Minister of Higher Education Prof Dr Farida Momand, Academic Deputy Minister Prof M Osman Babury and Deputy Minister for Administrative & Financial Affairs Prof Dr Gul Hassan Walizai, and lecturers for their continuous cooperation and support for this project.
I am also thankful to all those lecturers who encouraged us and gave us all these books to be published and distributed all over Afghanistan. Finally I would like to express my appreciation for the efforts of my colleagues Hekmatullah Aziz, Ahmad Fahim Habibi and Fazel Rahim in the office for publishing books.

Dr Yahya Wardak
CIM-Expert & Advisor at the Ministry of Higher Education
Kabul/Afghanistan, January, 2016
Office: 0756014640
Email: textbooks@afghanic.org

www.ketabton.com

Publishing Textbooks

Honorable lecturers and dear students!

The lack of quality textbooks in the universities of Afghanistan is a serious issue, which is repeatedly challenging students and teachers alike. To tackle this issue, we have initiated the process of providing textbooks to the students of medicine. For this reason, we have published 200 different medical and non-medical textbooks of Engineering, Science, Economics and Agriculture (96 medical books funded by German Academic Exchange Service, 80 medical with 20 non-medical books funded by German Aid for Afghan Children and 4 non-medical books funded by German-Afghan University Society) from Nangarhar, Khost, Kandahar, Herat, Balkh, Kapisa, Kabul and Kabul Medical universities. It should be mentioned that all these books have been distributed among the medical and non-medical colleges of the country for free. All the published textbooks can be downloaded from www.ecampus-afghanistan.org.

The Afghan National Higher Education Strategy (2010-2014) states:

"Funds will be made available to encourage the writing and publication of textbooks in Dari and Pashto. Especially in priority areas, to improve the quality of teaching and learning and give students access to state–of–the–art information. In the meantime, translation of English language textbooks and journals into Dari and Pashto is a major challenge for curriculum reform. Without this facility it would not be possible for university students and faculty to access modern developments as knowledge in all disciplines accumulates at a rapid and exponential pace, in particular this is a huge obstacle for establishing a research culture. The Ministry of Higher Education together with the universities will examine strategies to overcome this deficit."

The book you are holding in your hands is a sample of a printed textbook. We would like to continue this project and to end the method of manual notes and papers. Based on the request of higher education institutions, there is the need to publish about 100 different textbooks each year.

www.ketabton.com

Message from the Ministry of Higher Education

In history, books have played a very important role in gaining, keeping and spreading knowledge and science, and they are the fundamental units of educational curriculum which can also play an effective role in improving the quality of higher education. Therefore, keeping in mind the needs of the society and today's requirements and based on educational standards, new learning materials and textbooks should be provided and published for the students.

I appreciate the efforts of the lecturers and authors, and I am very thankful to those who have worked for many years and have written or translated textbooks in their fields. They have offered their national duty, and they have motivated the motor of improvement.

I also warmly welcome more lecturers to prepare and publish textbooks in their respective fields; so that, after publication, they should be distributed among the students to take full advantage of them. This will be a good step in the improvement of the quality of higher education and educational process.

The Ministry of Higher Education has the responsibility to make available new and standard learning materials in different fields in order to better educate our students.

Finally I am very grateful to the German-Afghan University Society (DAUG) and our colleague Dr. Yahya Wardak that have provided opportunities for publishing textbooks of our lecturers and authors.

I am hopeful that this project should be continued and increased in order to have at least one standard textbook for each subject, in the near future.

Sincerely,
Prof. Dr. Farida Momand
Minister of Higher Education
Kabul, 2016

www.ketabton.com

Book Name Psychology & Its Need in Afghan Society
Author Dr Azam Dadfar
Publisher Kabul University
Website www.ku.edu.af
No of Copies 750
Published 2016, Second Edition
Download www.ecampus-afghanistan.org
Printed at Afghanistan Times Printing Press

This Publication was financed by German-Afghan University Society (DAUG).

Administrative and Technical support by Afghanic.

The contents and textual structure of this book have been developed by concerning author and relevant faculty and being responsible for it. Funding and supporting agencies are not holding any responsibilities.

If you want to publish your textbooks please contact us:
Dr. Yahya Wardak, Ministry of Higher Education, Kabul
Office 0756014640
Email textbooks@afghanic.org

All rights reserved with the author.

Printed in Afghanistan 2016

ISBN 978 – 0 – 9873172 – 0 – 9

www.ketabton.com